

مرفولوژی کرانه گم



نصر احمدی



نصراحمدي، فرزند حسين احمدي ، به سال ۱۳۳۱ در دهستان چهارراه -
گشين از توابع شهرستان گچساران در استان كهكيلويه و بويراحمد
تولد يافته و ي جامعه شناسي و علوم سياسي را بعنوان رشته هاي
اول و دوم تحصيلي خود در دانشكده هاي علوم اجتماعي و حقوق و علوم -
سياسي دانشگاه تهران به پايان برده و در سال ۱۳۵۷ عضويت كانون
پژوهشهاي علمي و اجتماعي کشور را داشته و نيز بازرس وزارت كشور مي باشد.

نصر احمدی

مرفولوجی کرائیم

۰۱

۳۹

مرفولوژی گرافه گمنام

به: دانشگاهیان ایران

۷۳۹۹۴



نصر احمدی

تذکرهٔ شاعران

در این تذکره، شاعران و نویسندگان ایرانی و غیر ایرانی که در دورهٔ صفویه و قاجاریه در ایران زندگی کرده‌اند، به تفصیل معرفی شده‌اند. این تذکره، یکی از مهم‌ترین منابع برای شناختن ادبیات و فرهنگ ایران در این دوره است. در این تذکره، به زندگی و آثار شاعران و نویسندگان بزرگی مانند: سید کاظمی، میرزا تقی خان، و ... اشاره شده است. این تذکره، به دلیل جامعیت و دقت در ثبت اطلاعات، به یکی از معتبرترین منابع در این زمینه تبدیل شده است.

«راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک
بر زبان بود مرا آنچه ترا در دل بود»
«حافظ»

«پوزش نامه»

پوزش از نبود آکسان واژه‌های لاتین بر خواننده لازم دانسته آمد، با آنکه اهتمامی تمام از سوی مدیر و کارکنان چاپخانه ندا به کاررفت و چاپ کتاب هم به پایان رفته بود تا نگارش واژه‌ها به فرانسه یا انگلیسی درآید، اگرچه دستنویس تصحیح شده تمامی واژه‌ها و نیز آوای آنها با نام «آوانگاری واژه‌ها» در انجام کتاب هم آمده است اما آن امید توان داشت که خواننده با وسعت فکر، از این کاستی درگذرد و زحمت اصلاح غلط‌های چاپی را که با نام «اصلاحات» ذکر آن رفته است نیز پذیرا شود.

مرفولوژی کرانه گمنام

نویسنده: نصر احمدی

چاپ نخست: آذر ۱۳۶۱ خورشیدی

تیراژ ۳۰۰۰ جلد

شماره صفحات ۲۴۸

قطع: وزیری

۲۲۰

شماره ثبت در کتابخانه ملی ۶۱/۱۰/۱۶

پایندگی حق چاپ برای نویسنده پایدار است

چاپخانه ندا - تهران

«فهرست»

۵	دیباچه .
۱۱	شناسه .
۱۹	بخش اول : موقعیت طبیعی
	
۲۱	فصل اول ، شرایط اقلیمی .
۲۷	» دوم ، کوه‌ها .
۳۰	» سوم ، رودها .
۳۳	» چهارم ، راههای ارتباطی .
۳۷	بخش دوم : موقعیت سیاسی
	
۴۰	فصل پنجم ، تقسیمات منطقه‌ای و اداری .
۴۵	» ششم ، ایللی و قبیله‌ای .
۴۹	» هفتم ، شهرستان کهگیلویه .
۵۳	» هشتم ، بویراحمد سردسیر .
۶۰	» نهم ، گچساران .
۷۳	بخش سوم : موقعیت فرهنگی
	
۷۵	فصل دهم ، باورها و ایستارها .
۸۶	» یازدهم ، طب عامیانه و نباتات داروئی و گل‌های صحرائی .

- ۹۴ فصل دوازدهم ، تولد و نامگذاری.
- ۹۹ » سیزدهم ، عروسی و ازدواج و خانواده.
- ۱۱۰ » چهاردهم ، برگزاری مراسم تدفین و سوگواری.
- ۱۱۴ » پانزدهم ، عیدها و میهمانی.
- ۱۱۸ » شانزدهم ، لهجه و شعر و آواز و موسیقی.
- ۱۲۵ بخش چهارم : موقعیت اقتصادی

.....

- ۱۲۷ فصل هفدهم ، خوراك.
- ۱۳۹ » هیجدهم ، بلوط.
- ۱۴۵ » نوزدهم ، پوشاك.
- ۱۵۱ » بیستم ، مسكن.
- ۱۵۶ » بیست و یکم ، صنایع دستی.
- ۱۷۰ » بیست و دوم ، ییلاق و قشلاق.
- ۱۷۵ » بیست و سوم ، دامداری.
- ۱۷۸ » بیست و چهارم ، کشاورزی.
- ۱۸۵ بخش پنجم : سیاسی اجتماعی

.....

- فصل بیست و پنجم ، بافت اجتماعی و طبقه بندی آن : خان ، کدخدا ، رعیت . ۱۸۷
- ۲۰۶ » بیست و ششم ، اصلاحات ارضی و بی آمد آن.
- ۲۱۴ » بیست و هفتم ، نقش آموزش و صنعت.
- » بیست و هشتم ، جنگها و برخوردها و غارتها ، یاغیگریها و راهزنیها. ۲۲۴

.....

- ۲۳۳ کتاب نگاری.
- ۲۳۵ بر گردان واژه ها .
- ۲۴۱ اصلاحات.
- ۲۴۳ آوانگاری واژه ها.

«دیباچه»

هدف از این پژوهش زبان نام آوران نیست تا به آوازه‌ی تبیره‌ای به گوش
رسد و قصد آن هم نیست تا به موقعیتی اداری و سیاسی دست یازیده شود یا به
جرگه پژوهشگران و محققان بپیوندم، تنها شناسائی سرزمین گمنامی مراد است با
تمامی ویژه‌های فرهنگی آن، که به‌دوراز هر گونه تقلید بوده به‌جهت یافتن و کشف
آنچه که بردیگران ناآشکار است.

غرض شناخت کهگیلویه و بویراحمد است با کلیه مسائل آن، چه ! این
دیار سرزمین شگفتیها نیست بل آنچنان است که ما نمی‌دانیم.

گزینش نام پژوهشنامه هم ناشی از مسائل خاص آن می‌باشد که نمونه‌ای
است از هنجار ویژه، براساس سنت‌های حاکم بر جامعه و مرفو morpho به‌یونانی
شکل است که به معنای اخص مناسبات و روابط زندگانی اجتماعی برپایه روال
مادی خود است، زیرا مرفولوژی morphologi به معنای کالبدشناسی، قالب‌شناسی،
شکل‌شناسی و ریخت‌شناسی در جامعه می‌باشد و این شکل‌شناسی در بررسی
مسائل ساکن در محل معین و پراکندگی و تراکم و کیفیت سنی و جنسی و حرکات
و تحولات آن در زمان و مکان است و نیز مناسبات زندگانی اجتماعی محل
منظور با محیط طبیعی و جغرافیائی پیرامون آن است و واژه مرفولوژی نیز در
کتاب زمینه جامعه‌شناسی آگ برن و نیم کف به اقتباس دکتر امیرحسین آریانپور

جامعه‌شناس، توسط آقای احمد آرام و سایر محققان^۱ فرهنگ فلسفه و علوم اجتماعی آورده شد و تفسیر آن در کلاس درس وسیله استاد ارجمند جناب آقای دکتر غلامحسین صدیقی بنیانگذار علم جامعه‌شناسی در ایران شرح و بسط گردید. امیل دورکیم جامعه‌شناس فرانسوی نیز در تقسیم‌بندی علم جامعه‌شناسی، مرفولوژی اجتماعی را که همان شناخت شکل جامعه می‌باشد علم سازمان اجتماعی تعریف می‌کند و آن را اموری می‌داند که پایه و مبنای هر جامعه را تشکیل می‌دهد مانند آداب و اخلاق و عقاید و صنعت و فرهنگ و جز آن، که مورد مطالعه و تحقیق است و خود می‌تواند نوعی فیزیولوژی اجتماعی یا علم فعالیت اجتماعی باشد زیرا سیر امور اجتماعی و ارتباط آنها با یکدیگر در طول زمان موضوع بحث و تحقیق است و اصل و منشأ این کیفیات اجتماعی و چگونگی سیرادواری آنها نیز مورد نظر، تا بتوان از این مطالعه قانون‌های به دست آورد و کشف آن نمود که این کیفیات معلول چه عللی بوده‌اند.

در این پژوهشنامه به روش پرسشنامه‌ای حتی مونوگرافیک حاجت نیفتاده و این بی‌نیازی بدان سبب است که پرسشگر و پاسخگو هم‌زمان نیستند و هم سخن هم بنابه عللی مانند، ترس از موقعیت یا افشای راز خانوادگی و دیگر، رعایت جانب احتیاط به جهت ناآگاهی با مسائل تحقیقی نمی‌تواند با واقع گوئی همراه شود.

قالب این نگارش به روش یافته‌اند وزی است که از دانسته‌ها و معلومات عینی مستدل به داده‌ها و خالی از احساس انشائی به روش توصیفی نشأت گرفته، به نوشته ماکس وبر جامعه‌شناس آلمانی «اظهارات من که شاید ناخوشایند هم باشد از هیچ کتابی ملهم نگشته است».

بهر حال از آنچه دیده‌ام و با آنها زندگی کرده‌ام نوشته حاضر که طول زمان آن ناشی از مصایبی است که بر نگارنده رفته است، آغاز و انجام آن از تیر ۱۳۵۶ تا آذر ۱۳۶۰ بوده اگرچه به لحاظ گونه‌گونی عنوان‌های مورد بحث و

۱- مهندس صفی‌اصفیا، دکتر حسین گل‌گلاب، دکتر غلامحسین مصاحب، دکتر مصطفی مقربی.

قالب فنی آن ممکن است نوشتاری یکدست نباشد ولی به توضیح خاصی هم تلخیص نگشته و تمام يك وجه اجتماعی است.

بهرشکل هدف آنست تا ویژگیهای قومی و مختصات منطقه‌ای این سامان آنچنانکه هست به وجهی صادقانه شناسائی شود هرچند که شهری ناآشنا بدزندگی مردم این منطقه را به نوعی ناباوری و امیدارد و شاید هم آن را بدور از واقعیت پندارد اما مطالب به گونه‌ای سازشکارانه درج نگردیده و تکیه گاه اصلی همانا واقعیت همراه با حقایق مثبت است، به گفته ابن خلدون فیلسوف و جامعه‌شناس بزرگ عرب «این پژوهشنامه را در چراگاه دروغ رها نکرده‌ام و به فسانه و داستان ساختگی هم توسل نجسته‌ام».

سرزمین کهگیلویه و بویراحمد بامن فرهنگ یگانه‌ای را می‌سازد، چه خود یکی از اعضای جامعه مورد مطالعه هستم و نیز سرزمین اجدادی من است، بنابراین نگاه شونده و مطالعه شونده نمی‌تواند از واقعیات پوشیده بماند، سرانجام مطالعه‌ای نزدیک و تن به تن و طبیعی است و پژوهشی است راستار است از آنچه که هست و می‌تواند باشد بدون اعتنا به اعتباری ارزشی میان این نوشته با تحقیقی که از سوی پژوهشگران ایرانی و خارجی صورت می‌پذیرد یا گرفته است و سفرنامه‌ای هم از يك سفر چند روزه نیست تا رفع تکلیفی کرده باشم و حکایت آن سیاح را هم باز گو نمی‌کند که در برخورد با تنی چند کرولال تمامسی يك ده را تعمیم داد و فسانه‌ای شرح داد، براین اساس در دیوان شمس مولانا می‌یابیم که:

بس صومعه‌ها که سیل بر بود	چه سیل، که بحر بی کرانه
هشیار، زمن فسانه نباید	مانند رباب بسی کمانه

از عوامل اصلی پدید آوردن این پژوهشنامه، همراهی مشوق، به تابستان ۱۳۵۶ در بندرانزلی کتابی عاریتی از کتابخانه عمومی آن شهر را بر من ارزانی داشت که مؤلف با نام فرهنگ عامیانه عشایر بویراحمدی و کهگیلویه این قسمت از جامعه ایرانی را وارونه آنچه هست به استنتاج کشیده و معرفی کرده بود که این خود بیشین هدف درنگارش مرفولوژی.... بوده است تا شناسه‌ای از چگونگی

این کرانه گمنام از ایران به رشته تحریر درآید و دیگر، دینی است که به ملیت و قومیت این سرزمین دارم، از سوئی شرح عقب ماند گیهای این بوم و چهرائی و چگونگی آن و نیز نگرانی مزمنی بوده که نام این گوشه از ایران حتی برای دوستان دانشجوییم بیگانگی داشته که باید ندا در داد از کجاست این ناشناسی و گمنامی و فراموشی؟! و در گردهم آئی های^۲ دانشجویی می توانستم به معرفی این ناحیه پردازم، تازه فقط آشنائی با نام کهگیلویه آغاز می گردید و برخی از آنان نیز کهگیلویه و بویراحمد را تابع فارس دانسته وعده ای هم آنرا از ایلات فارس و گاه از پیوستگان ایل قشقائی محسوب داشته اند که ناچار به منظور شرح و بسط بیشتر، رساله دانشگاهی خود را که در ابتدا بررسی گروههای سیاسی در ایران بود و با رشته^۳ تحصیلیم در دانشگاه هماهنگی داشت تغییر و پیرامون نگرشی به مسائل عشایر جنوب ایران «فارس» تدوین نمودم تا متمایز بودن آن از کهگیلویه و بویراحمد روشن گردد و نیز وقتی در کتب جغرافیای دبیرستانی آنهم سالهای آخر پنج سطر از يك صفحه کتاب به معرفی استان کهگیلویه و بویراحمد اختصاص داده می شد یأس فرهنگی شدیدی احساس می داشتم و با تحقیق بیشتر، تفسیر کتب دانشگاهی با آنچه که بوده همگنی نداشته است و حتی برخی از دست اندرکاران مسائل مملکتی با نام منطقه هم بیگانه بوده اند، به عنوان مثال: ملاقاتی که در اردیبهشت ۱۳۵۱ برای رفع محرومیت تحصیلی خود با یکی از معاونان^۴ وزارت آموزش و پرورش داشتم، کهگیلویه و بویراحمد سرزمینی نا آشنا بسود و اسف انگیز تر آنکه در چند برنامه فرهنگ^۵ مردم در رادیو ایران، یا سوج مرکز استان، یکی از توابع شهر شیراز نه فارس به آگاهی شنوندگان رسیده است.

۲- بیشتر به جهت نمایندگی دانشجویان دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران در دوران تحصیل.

۳- جامعه شناسی و علوم سیاسی دانشگاه تهران به عنوان رشته های اول، و دوم تحصیلی.

۴- دکتر مهدی بطحائی که پس از آن هم مدتی استاندار بوشهر بود.

۵- خرداد ۱۳۵۶ ابوالقاسم انجوی شیرازی.

تنی چند از محققان^۶ اندیشمند متأخر هم در شناخت این ناحیه متحمل زحماتی شده‌اند که بجا است از کوششهای آنان قدردانی شود ولی به علت بیگانگی با گویش محلی و هنجارهای حاکم و ریشه‌ای نوعی باژگونی در تحقیقات برخی از آنان به چشم می‌خورد اما گروهی از استادان دانشکده مزبور در بخش جامعه‌شناسی روستائی و دیگر گروهی از محققان و کارشناسان مؤسسه تحقیقات اجتماعی همان دانشکده مطالعاتی در زمینه برنامه‌ریزی توسعه اقتصادی و مطالعه بافت اجتماعی منطقه انجام داده‌اند و زمینه تدوین سه‌مونی گرافی از ایلات مختلف و طرح مطالعه آینده در ایلات این سامان و جمعیت و شناسنامه و نیز اطلس ایلات کهگیلویه و بویراحمد را در جهت شناخت اقتصادی و اجتماعی و برنامه‌ریزی برای فعالیتهای عمرانی صورت داده‌اند که چاپ و نشر آن تاکنون فراهم نیامده است. بهر حال مقصد آن نیست که سنتهای متحجر دیکنه شود بلکه مقصود بازگوئی خصلتهای بجامانده است، هر چند تعدد عوامل روابط و دگرگونی پیوسته در یکی دوده اخیر و اثرات متقابلی که بر یکدیگر دارند اجرای سیستم اجتماعی، سیاسی، اقتصادی را دچار پیچیدگی آشکار نموده و در تشخیص اساسی‌ترین بعد مسئله براینکه سازمانی اجتماعی به گونه روندی مترقی جلوه‌گر شود کاری است بس دشوار تا جامعه‌ای مرادف با رفاهیت اقتصادی شهروندان نه با خصوصیات اخلاقی و عاطفی آنان شکل گیرد و استواری یابد.

در نوشتار سعی بر رعایت نگارش دستوری و به کارگیری واژه‌های فارسی سره آمده و اگر خطا و لغزشی ادبی بر آن مترتب است ناشی از فاصله رشته تحصیلی دانشگاهی با ادبیات بوده که پژوهش بر آن را لازم دانستم، و نیز در پژوهشنامه ویژه‌های برخی اصطلاحات و اسامی محلی به کار گرفته شد که معادل فارسی امروز آن فراچنگ نیامد و یا هم نام خاص بسوده‌اند به منظور رفع این

۶- دکتر نادر افشار نادری جامعه‌شناس، مسترها نژاد اتریشی باستان‌شناس، دکتر بهمن کریمی (بهمن میرزا) باستان‌شناس، دکتر خسرو خسروی جامعه‌شناس، دکتر جواد صفی‌نژاد محقق، دکتر لطف‌الله منجم بایان جغرافی‌دان، دکتر احمد اقتداری حقوق‌دان، دکتر منوچهر لمعه طبیب.

نارسائی ترکیب لاتینی را با برگردان آن مرجح یافتیم که دشواری پنهان را به همواری آشکاری بدل کند ، ذکر منابع هم که بیشتر به صورت آماری است در زیرنویس آمده و ریز آماری که بیشتر به صورت تکراری به کار گرفته شد در پایان پژوهش با عنوان کتاب نگاری قلم به توضیح آن رفته و نیز نشان دادن زمان به سال خورشیدی ثبت گردیده است ، هدف پایانی دیباچه هم آن است تا از همه دوستانی که در این کار مرا مشوق بوده اند بویژه تشویق استادانه دکتر محمداسعد نظامی ناو استاد و رئیس بخش جامعه شناسی سیاسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران در سالهای آغاز کار پژوهشنامه و نیز استاد دکتر امیرحسین آریانپور فیلسوف و جامعه شناس در آخر زمان کار تحقیق ، سپاس گفته باشم .

«شناسه»

داستانهای اسطوره‌ای و میتولوژی ایران باستان و مستندات تاریخی معتبری حاکی از مدنیتی در کهگیلویه و بویراحمد بوده که اینن مدنیت در طول تاریخ همواره دستخوش تغییر و ثبات و تزلزل بوده است، در تحقیقات خروش^۱ انزان آمده است:

پیش^۲ از پادشاهی مادها در بخش بزرگی از ایران آن زمان قومی به نام انزان سوسنگایانشان شوشنکا بوده که اکنون سرزمین ایلام و کرمانشاه، لرستان، خوزستان، بختیاری، لیان (بوشهر) و قسمتی از پارس تادریای پارس (خلیج فارس) بوده است و یکی از تیره‌های بزرگ آریان‌زادان بوده که در چهار هزار سال پیش تمدنی درخشان داشته‌اند و جامانده‌های باستانی از فرمانروایان این کشور در کورنگان ممسنی، نقش رستم مرودشت، ایذه پابرجا است و در دامنه کوه‌های ایذه آئین برتخت نشستن پادشاهان گوتی دیده می‌شود که گروه امردی به نامهای کوسی، کیسی، کاسی، کوشی، کاشی، کیش، کوچ، خوج، خوز در بیشتر نقاط ایران جای داشته‌اند.

پرفسور مان گیر شمن باستان‌شناس فرانسوی براساس مأخذ^۳ تاریخی دیا گونف

۱- سازمان مرکزی جامعه بختیاری.

۲- این سنگ‌نبشته‌ها وسیله دانشمندی آلمانی به نام ویسباخ خوانده و ترجمه شده است.

۳- آثار باستانی و تاریخی لرستان تألیف حمید ایزدپناه.

در تاریخ ماد، زندگی کاسیت‌ها یا کاسیان را در هزاره دوم پیش از میلاد در لرستان دانسته که در نواحی میان ماد و ایلام زندگی می‌کرده‌اند آشوریان این قوم را کاسی می‌گفتند و حکمران آنان کازداش مؤسس سلسله کاسی معاصر سامسوئیلونی یا شمشوایلونا پسر حمورابی اولین قانون‌دان دنیا و پادشاه بابل می‌باشد.

برابر تحقیق دیاگونف پادشاهان کاسی که قبل از استقرار کامل در کوه‌های زاگرس به کاسیت ملقب بوده‌اند تا پایان قرن هفدهم قبل از میلاد در سرزمین کاسیت‌ها یعنی لرستان کنونی سلطنت کرده‌اند و هشت سال بعد از مرگ حمورابی بر بابل شوریدند و نزدیک شش قرن حکمرانی آنان بر بابل ادامه یافت که بعدها مغلوب آشوریان شدند، مبارزه کاسیت‌ها در برابر کلدانیان و آشوریان و بابلیان در واژگون کردن این حکومتها نقش مؤثری بوده است، کاسیت‌ها مانند اجداد خود گوتیها از سوی کبیر کوه و پشتکوه بطرف مردم آرام و متمدن جلگه بین‌النهرین حمله آوردند و پانصد سال بر آنها حکمرانی کردند و در تاریخ ۱۱۸۵ قبل از میلاد مجبور به ترک جلگه بین‌النهرین و مراجعت به موطن اصلی خود یعنی کوه‌های زاگرس گردیدند، کاسی‌ها قدیمی‌ترین ساکنان و حکام آریائی لرستان بوده‌اند که تا زمان انقراض هخامنشیان باقی مانده‌اند و تأثیر تمدن و فرهنگ و هنر آنان در تشکیلات تمدن مادها و هخامنشیان قطعی است و نخستین کسانی هستند که در دنیا به تربیت اسب همت گماشتند و اهالی جلگه بین‌النهرین بوسیله آنها بوجود اسب و استفاده از آن آشنا شدند و تمدن آنها از تربیت اسب شروع شده و بجهانگیری ختم گردیده چه، آنها مردمی جنگجو و گله‌بان بوده‌اند و پس از استقرار در موطن اصلی خود یعنی زاگرس به زندگی چادرنشینی و گله‌چرانی بسان چهارهزار سال پیش مشغول شدند و از تمدن سومریها و بابلیها در مدت پانصد سال اقامت خود در جلگه بین‌النهرین استفاده‌ای نکردند و از امتزاج با سایر قبایل هم امتناع ورزیدند، از خصوصیات صنعتی این قوم بتهای برنزی بوده که به شکل گیل گامش یا گیل گمش می‌باشد که در طرفین، دوحیوان مانند بز کوهی یا

شیر یا مرغهای نوک باریک قرار داشته‌اند .

گاهی گیل گامش باد و دست خود گردن آنها را گرفته گو که حیوان از شانه‌های او بالا می‌روند و گاه فقط خود گیل گامش باریش یا بدون ریش و با دوبا چهار شاخ که علامت خدائی او است نقش شده و زمانی گیل گامش به نقش دوحیوان که روی پاهای خود روبروی هم ایستاده‌اند قرار دارد، این بت‌ها در معابد و قبرها بمنظور تقدیمی به خداوند ساخته می‌شد و نیز با توجه به وضع خلقی و روحی آنان که جنگجویی و ستیز بوده در قبرها خنجر و تیروپیکان می گذاشته‌اند، کاسیت‌ها که ایلامیان (عیلامیان) آنان را کوسی و آشوریاها کاشو و مورخین امروز کوسین گفته‌اند از نژاد آریائی و اجداد ارها یعنی گروه انزانی‌ها و انشانی‌ها بوده‌اند و پیش از مادها و پارسیان به این سرزمین آمده و در دوره‌های بعد نیز دسته‌هایی از آنها بجانب اروپا رهسپار شده و ملت‌های امروزه اروپا را تشکیل داده‌اند، شباهت بی‌کم و کاست اشیاء مکشوفه در مجارستان، بلغارستان، آلمان، سوئیس، شبه جزیره اسکاندیناوی و شمال فرانسه و انگلیس مؤید یگانگی و وحدت فرهنگی و قومی این ملت‌ها و کاسیت‌ها است بعنوان نمونه صلیب شکسته که برخی از دانشمندان آنرا نشانه نژاد آریائی می‌دانند و شاخ برنزی که نشانه خود حیوان و علامت رب‌النوعی که حیوان مظهر او بوده و سنجاق قفلی‌های برنزی و نقش خورشید به شکل چرخ ارابه و گردن‌بند‌های مارپیچی که همگنی کامل يك فرهنگ رامی‌رساند و ثابت مینماید که این دو قوم با هم خویشاوندی داشته و در ابتدا دارای عقاید و مذهب مشترکی بوده‌اند و می‌توان تصور کرد که در هزاره سوم مردمی از آسیای مرکزی به سمت جنوب و مغرب حرکت نموده وعده‌ای از آنها در هزاره دوم به ایران و جلگه بین‌النهرین وعده دیگر در هزاره اول در اروپای مرکزی و غربی ساکن شده‌اند که ملل آریائی نژاد می‌باشند .

در کتاب ریشه^۵ نژادی لر از متون تحقیقاتی رشید یاسمی باستناد کتیبه نارام-

سین که ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد نوشته شده :

۵- تألیف حجت‌الله حیدری دبیر دبیرستانهای بروجرد .

لولوبی‌ها که نامشان کاسی و گوتی و سوباری ذکر شده آنها را اجداد لرها شمرده‌اند، در زهاب کرمانشاه و شهر زوروسلیمانیه مسکن داشتند و نقش معروف آنوبانی‌نی پادشاه لولوبی‌ها که در حضورالاهه ایشتار ایستاده و او را بردشمنان فیروزی بخشیده است در ناحیه زهاب کرمانشاه قرار دارد.

مؤلف^۶ آثار باستانی و تاریخی لرستان معتقد است: لورهمان لردجان سفرنامه حکیم ناصر خسرو علوی قبادیانی است و امروز لردگان نامیده می‌شود که در ناحیه چهار محال و بختیاری قرار دارد و در اصطلاح به‌ار بزرگ و لر کوچک تقسیم می‌شوند.

اصطلاح لر کوچک و لر بزرگ مربوط به دوره اتابکان لر در فارس و لرستان است، حکام اتابک لر که در فارس یعنی در ناحیه کهگیلویه و را مهرمزوایده و بختیاری حکومت داشته‌اند قدرت آنان بیش از حکام لر کوچک بوده که در کنار دره‌های سیمره و گاماسب و کوهستانهای لرستان سکونت داشته‌اند.

اصطلاح لردنوشته استخری چنین است: لورشهری است آبادانوهوای کوه برآن غالب است وحد شمالی خوزستان در ده کیلومتری شمال اندیمشک و جنوب لرستان است و شاید طوایفی از ساکنان شهرلور باشند که کلمه لورپس از تخفیف لر شده، خارج از این بررسی، به نگرنگارنده: دوازده هزار نفر لوری یا لولی رامشگر به فرمان خسرو پرویز پادشاه ساسانی از هند به ایران آورده شدند و به مناسبت نزدیکی به پایتخت یعنی تیسفون و کاخ مدائن در نواحی جنوب و جنوب غربی و جنوب شرقی جای داده شدند و با ساکنان این نواحی امتزاج کردند تا برای ابرائیان رامشگری کنند و چنگک بنوازند و بربط بزنند این قوم در مفرد کلمه لوری و در جمع آن لوریان است که بعدها تخفیف کلمه آن را به‌ار بدل کرده است و خاصیت تغییر و تبدل زبانها کلمه لولی را به لوری بدل کرده و در بسیاری موارد به کاربردن کلمه لولی نیز مصطلح می‌باشد.

معنی و واژه لر در فرهنگهای^۷ لغت فارسی کام، مراد، مطلب است و بره گوسفند هم گفته شده، این قوم که در مناطق جنوبی و غربی ایران ساکن هستند فرهنگ همسانی را تشکیل میدهند و در گویش خود اختلاف ریشه‌ای ندارند و ساکنان چهارمحال و بختیاری و ممسنی و لاروبوشهر و دشتستان و دیلم و ریگ و بلوک شبانکاره و بندر گناوه و لرستان و ایلام و پشتکوه و کهگیلویه و بویراحمد و نواحی مجاور منطقه اخیر یعنی قسمتی از استانهای فارس و خوزستان نظیر کازرون و مسجد سلیمان و دزفول را تشکیل می‌دهند، افزوده بر بررسی نژادی، بررسی تاریخی می‌تواند راهگشای شناخت بیشتر این قوم باشد، انزانی‌ها و انشانی‌ها دو گروه از مردمان کوه‌نشین جنگاور و عموزادگانی متخاصم بوده‌اند که در قسمت پارس انزانی‌ها و در قسمت خوزستان انشانی‌ها زندگی می‌کرده‌اند، کورش کبیر در کتیبه‌ای خود را از تبار انزانی دانسته است و در هیچیک از الواح و کتیبه‌ها و حتی در هیچیک از متون یونانی بازمانده، اخبار قیام و عدم اطاعت مردمان کهگیلویه یعنی انزانی‌ها علیه هخامنشیان دیده نمی‌شود، براساس استناد مورخان و نژاد شناسان، انزانی‌ها قسمتی از مردم پارس و از خود هخامنشیان و هم‌نژادان آنها بوده‌اند زیرا انزانی‌ها ساکنان کوهستانهای محل سکونت طوایف دشمن زیاری ممسنی و قسمتی از جاوید «جاوی» ممسنی و طوایف باشت بابوئی و چرام و دشمن زیاری کهگیلویه و طیبی و بهمنی گرمسیر و سردسیر و بویراحمد بوده است که امروز ممسنی و کهگیلویه نامیده میشوند و براساس تحقیقات مولف^۸ جغرافیای تاریخی و آثار باستانی: انزان غربی‌ترین قسمت پارس که کوهستانهای مشرف به دشت خوزستان و همسایه دیوار به دیوار شوش بود امروز کهگیلویه نام دارد و انشان کوهستانهای محل سکونت او کسی‌ها یا اوجی‌ها یا اوزی‌های مجاور دولت شهر شوش و ایالت کوهستانی مرز شوش و جزء خاک اصلی ایلام قدیم یعنی ارتفاعات شمال غرب رام هرمز (رامهرمز) و ارتفاعات باغ ملک وایده و مسجد-

۷ - حسن عمید.

۸ - دکتر احمد اقتداری، محقق و استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

سلیمان و شوشتر و دزفول تا مرز کوه‌های لرستان و ایلام کنونی بوده است و آخرین طلایه مقاومت ایرانیان در برابر هجوم یونانیان در اردو کشی اسکندر مقدونی برای رسیدن به استخر و غارت خزائن هخامنشیان، دفاع سرسختانه انسانی‌ها و سرداران این نبرد، آریوبرزن و به‌تیر کوتوال غزه (به‌تیس) بوده است.

رضا جو کارقنوائی مؤلف کتاب شناسنامه بهبهان با توجه به نوشته‌های کتاب تاریخ ایران باستان تألیف حسن پیرنیا (مشیرالدوله) و مؤلف مرآت البلدان معتقد است: حمله اردوی اسکندر که بناگاه و با تدبیر بر سپاهیان آریوبرزن در دربند پارس انجام گرفت به راهنمایی چوپانی لیکیائی از مردم منطقه‌ای بوده است که در روستای لیکک یا الکک بهمئی امروز (محل سکونت طوایف بهمئی گرمسیر) قرار دارد.

اهالی بر این اعتقاد هستند که گور آریوبرزن در دشت ریم کهگیلویه که اکنون دشت روم گفته می‌شود در محلی معروف به تنگاری در جنوب ارتفاعات تل خسروی است که پیر بلدک یا پیر بلیطک نام دارد و بر روی آن مجسمه‌ای از شیر سنگی بوده که اکنون در اداره فرهنگ و هنر یاسوج است و در کنار آن علامت قبری است که آن چوپان لیکیائی از مردم لیکک یا الکک کهگیلویه بود که راهنمای اردوی اسکندر رشد و چون خیانت او بر ایرانیان آشکار گشت او را کشتند و بلدک همان معنای راهنما و بلدو راهنشان و بلدچین را دارد و شاید هم قبر سردار دوم سپاه و همراه آریو برزن بوده که به‌تیر کوتوال غزه یا به‌تیس کوتوال غزه نام داشته است و تفسیری که از پیر می‌شود فرمانده و سردار یعنی آریوبرزن است و معنای پیر بلیطک یعنی پیرمردی که به‌نگام چیدن بلوط جان باخته است که ارتباطی با سرداران سپاه ایران و جنگ با اردوی اسکندر را ندارد و مربوط به دوره‌های بعد از اسلام است اما مؤلف^۹ جغرافیای تاریخی و آثار باستانی معتقد است، پس از حرکت اردوی اسکندر و ترك محل کارزار و بجای ماندن نعش سردار ایرانی در آغاز تنگ تا مرادی در قریه حسین آباد رستم ممسنی در وسط کوه بار تفاع ۲۰۰ متری از کوه و از سنگ

۹- دکتر احمد اقتداری پادشده.

تراشیده گور آریو برزن است که کاملاً شبیه مقابر هخامنشیان است و دی و دور dai vo dovar یعنی مادر و دختر نامیده می‌شود، با این همبار می‌توان مسیر اردو کشی اسکند را بررسی کرد اگرچه در اوائل، تنگ تکاب بهبهان معبر کوهستانی جاده قدیمی بین النهرین، استخر و جاده دوره اسلامی خوزستان فارس بوده اما یونانیان پس از عبور از شمال باغ ملك و جانکی و شمال را مهرمز و اطراف رودخانه زرد در معابر کوهستانی بختیاری و دره‌های تنگ راک و ممبی که در شمال جلگه بهبهان واقعند و از آن معابر کوهستانی باطراف دره‌های شمال دهدشت از طریق سوق ولنده مرکز طبیعی گرمسیر در کناره‌های رودخانه و از آنجا از طریق دره چرام و اطراف تنگ بیرزا (پیرزال) و ارتفاعات شرق چرام و شمال باشت یعنی معبر سخت و کوهستانی مرز نگوش (مرزنگون) والورز کوه alvarz و کوه دلو^w dalo (مناطق ییلاقی طوایف کشین، با میشخی، گوهرگان) بسوی ارتفاعات کوه ساورد و زر آورد که مشرف به دره‌های تنگ تا مرادی و اطراف آنست و دربند پارس نام دارد پیش رفته است که این خود مؤید پیوستگی قومی مردم کهگیلویه به ایران باستان و نقش تاریخی آنان در این سرزمین بوده است، استرابو (استرابون) جغرافی‌دان، کهگیلویه را در روزگار هخامنشیان جزء خاک اکسیها (اوکسی) که نام هخامنشی خوزستان بوده می‌داند، در زمان ساسانیان قبادساسانی ارگان را در قسمت دشت آن بساخت که قباد خوره نامیده شد و مناطق کوهستانی رم زمیگان نام داشت، در دوره اسلام ولایت قباد خوره بنام شهر حاکم‌نشین آن ولایت ارجان (معرب ارگان) شهرت گرفت و زمیگان بنام کهگیلویه مشهور شد، در قرون میانه که شهرارگان ویران گردید و افشارها ولرهای کهگیلویه سراسر آنرا گرفتند تمامی آن خطه کهگیلویه نامیده شد که قسمت کوهستانی را پشت کوه و قسمت دشت را زیر کوه خوانده‌اند و بعدها در تقسیمات جدید این منطقه به دو بخش بهبهان و تل خسروی که امروز بویراحمد نامیده میشود تقسیم گردید.

در قرن چهارم هجری ابواسحاق ابراهیم استخری در مسالك و الممالك نوشته است: یکی از پادشاهان رموم که همیشه از يك تا سه هزار نفر بردرخانه‌های

ایشان لشکر حاضر است مهرگان پسر روز به پادشاه زمیگان است و آن رمی است که بفرم گیلویه مشهور شده و مهرگان پیش از گیلویه بوده و شأن و شوکتی از گیلویه بالاتر داشته که پس از مهرگان برادرش سلمه بجای او نشست، گیلویه که از مردم خمایگاه سفلی از ولایت استخر است نزد او آمد و بخدمتگذاری پرداخت چون سلمه بمرد، گیلویه آنجا را تصرف کرد و کارش بجائی رسید که این سرزمین را به نام او می خوانند و بزرگی او چنان شد که با خاندان ابودلف که امیری از اعراب بود رقیب گردید و معقل بن عیسی برادر ابودلف را بکشت و چون ابودلف خبردار شد آهنگ او نمود و او را گرفته سرش را جدا کرد تا روزیکه دوره خاندان ابودلف سپری شد این سر نزد ایشان بود و در جنگها آن را بر بالای نیزه نموده و در جلوی لشکر می کشیدند و آن کاسه سر را نقره گرفته بودند، چون احمد بن عبدالعزیز در زرقان فارس از دست عمرو لیث صفاری شکست خورد کاسه سر گیلویه که در محفظه نقره جای داشت بدست عمرو لیث افتاد و حکمرانی کوه گیلویه بخاندان گیلویه باز پس آمد و به این نام خوانده شد زیرا که گیلویه از سه کلمه کوه، گیل، اویه ترکیب یافته و معنای منطقه کوهستانی، گیل نامیده می شود و کلمه اویه پسوند مالکیت است و فتحه خفیف بعد از حرف ل حذف گردیده و در لهجه محلی که گلو ¹⁰ kohglo تلفظ می شود، در مواردی نیز که گیلویه تلفظ شده و در برخی متون اداری با نام اخیر نوشته شده است و این نام از سه کلمه ترکیبی کوه، گیل، اویه تشکیل گردیده و معنای آن کوهی است که به کیانیان و شاهان تعلق دارد زیرا کی معنای کیانیان و شاهان دارد و حرف ل در این سامان علامت جمع و الف پسوند در طول زمان نیز حذف گردیده است، با این وجود در متون تاریخی و جغرافیائی و نیز تلفظ غالب که گیلویه می باشد و به درستی نزدیکتر است.

«بخش اول : موقعیت طبیعی»

....

- فصل اول ، شرایط اقلیمی .
- فصل دوم ، کوهها .
- فصل سوم ، رودها .
- فصل چهارم ، راههای ارتباطی .

«شرایط اقلیمی»

کهگیلویه و بویراحمد در جنوب غربی ایران واقع و از نظر مشخصه مرزبندی در مغرب فارس و مشرق خوزستان و جنوب غربی اصفهان و جنوب چهارمحال و بختیاری و شمال شرقی بوشهر قرار دارد، مساحت آن ۱۴۲۶۱ کیلومتر مربع و حدود ۹۰ درصد از مساحت کل کشور را به خود اختصاص داده است، مبدأ^۱ آن از نصف النهار گرینویچ بین ۵۰ درجه طول شرقی و ۵۱ درجه و ۴۰ دقیقه طول شرقی است و از مدار استوا بین ۳۰ درجه عرض شمالی و ۳۱ درجه و ۳۰ دقیقه عرض شمالی قرار دارد، وجود پستی و بلندی و ارتفاعات و تپه ماهورها که قریب ۸۰ درصد مساحت استان است باعث اختلاف درجه حرارت بین نقاط کوهستانی و دشتهای اطراف می شود. قسمی که در این منطقه پرنشیب و فراز اختلاف ارتفاع بین بلندترین و پست ترین نقطه حدود ۱۲۰۰ متر است و آب و هوای آن در قسمتهای مرتفع دارای زمستانهای سرد و ببری و طولانی و تابستانهای معتدل و کوتاه و در نواحی پست و کم ارتفاع زمستانها معتدل و کوتاه و تابستانها گرم و طولانی می شود، از نظر رویش گیاه وضع آن در فصلهای مختلف متفاوت است چون رویش گیاه در جلگه ها زودتر آغاز می گردد بهاری زودرس و زود میرد دارد و دو ماه جواتر از بهار شرق و

۱- کتاب فرهنگ آبادیهای ایران، تهیه دکتر لطف الله مفخم پایان، استاد دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد آبان ماه ۱۳۳۹.

شمال و غرب کشور است و در تابستان بر اثر گرم شدن، مراتع و چمنزارها زود خشک می‌شود و در نواحی مرتفع دارای زمستانهای طولانی و بهاری دیررس و دیرپا و همسان با سه نقطه غرب و شمال و شرق ایران است و وسعت مراتع منطقه مشجر و غیر مشجر حدود ۱/۵ میلیون هکتار است که در مناطق سردسیری و گرمسیری پراکنده می‌باشد، متوسط تولید سالانه مراتع ییلاقی حدود ۴۰۰ کیلو گرم و مراتع گرمسیری تا ۲۵۰ کیلو گرم در هکتار است، متوسط بارندگی سالانه این بوم از ۴۰۰ تا ۸۲۰ میلیمتر است که میزان آن از شمال شرقی به جنوب غربی تدریجاً کاهش می‌یابد، بطور کلی باران در این سامان استوایی و رعسدا سا است و تندر مهیب و توفنده آن کوبندگی و ویرانی به دنبال دارد.

جنگلهای این منطقه حدود ۱/۳ ناحیه و معادل ۵۰۰/۰۰۰ هکتار با واریته غالب بلوط و از درختان بادام کوهی، چنار، گز، بنه^۲ bana، زالزالک^۳، درخت ارزن (که با ارزن از نوع غلات تفاوت دارد و شن هم گفته می‌شود)، تگ^۴ tog، کیکم^۵ kaikom، بنک^۶ banak، کلخننگ^۷ kalaxong، ساگ^۸ و تنگس^۹ tenges

۲- بنه (بفتحین) درختی است جنگلی با ساقه سفیدرنگ که چوب محکمی دارد و از آن چماق درست می‌کنند و در گویش محلی آنرا بنیو^{۱۰} banio گویند.

۳- زالزالک در لهجه محلی سیسه^{۱۱} sisa گفته می‌شود و کوچکتر از ازگیل است.

۴- تگ (به ضم اول) درختی است شبیه ارزن با ساقه‌ای قهوه‌ای میوه آن به شکل آلبالوی ریز و در حقیقت نوع وحشی آن است که خوراکی نیست برگهایش ریز و بمصرف خوراک دام می‌رسد از ساقه‌اش برای راندن گاو بهنگام کشت، نوعی چوبدستی تهیه می‌شود بدین طریق: که پس از بریدن شاخه آن از ساقه با چاقو به طرز ملایمی کرکهای بسیار ریز و مخصوص آنرا می‌زدایند و سپس با چربی دانه گوسفند آنرا مالش می‌دهند تا به رنگ قهوه‌ای روشن و بالاخره خوشرنگ درآید قبل از آنکه خشک شود میخی بطول ۱۰ تا ۱۵ میلیمتر را با بریدن سطح انکاء آن در قسمت باریک چوب فرو می‌کنند که با آن به ران گاو بززند تا حیوان زودتر حرکت کند این چوب شنکینه نام دارد که در گویش بومی سک sok نامیده می‌شود، ریزش خون حیوان از ناحیه ران هر چند احساس کشاورز را مخدوش می‌کند ولی از آن گریزی نیست چه، حرکت گاو زیربنای اقتصاد و زندگی او است.

(بقیه پاورقی در بعد)

وبید تشکیل شده و از گیاهان سردسیری که خوراکی هستند، ریواس، بیله هسر bilahar و آویشن است و غیر خوراکی آن گون^{۱۱} و ثعلب^{۱۲} و از گیاهان گرمسیری

۵- کیمک درختی است با ساقه های قهوه ای و برگ های ریز و دندان دار و گرد که بمصرف خوراك دام می رسد .

۶- بنك درختی است، جنگلی از درخت گردو کمی کوچکتر است دارای برگ های پنجه ای و ساقه ای سفید رنگ دارد، میوه اش ابتدا صورتی و سپس آبی می شود پوست آن چربی فراوان دارد و پس از چیدن و خشک کردن آنرا بعنوان آجیل مصرف می کنند و گاهی پوست کنده با نمک مخلوط می کنند تا شور شود و نیز درخت آن شیرای تولید می کند که پس از خشک شدن آن را به گونه سقز می چوند و دهان را هم خوشبو می کند و مصرف طبی نیز دارد و اهالی آنرا بریزه briza گویند در گویش بومی درخت بنك و میوه آن بن ban (بفتح اول و سکون دوم) نام دارد .

۷- کلخنك شبیه درخت بنك است برگ ها و میوه اش از بنك کوچکتر است اهالی میوه آنرا با نان بمصرف خوراکی می رسانند و در گویش بومی بهمان گونه تلفظ می شود .

۸- تاك که با تاك تفاوت زیادی دارد درختی است جنگلی که در کوه ها می روید برگ های پنجه ای و رنگ سبز سیر دارد و ساقه اش خاکستری است میوه اش گردو آبی رنگ است که بهنگام رسیدن زرد می شود و به اندازه نخود است هسته آن ضخیم و خوراکی و اغلب کودکان آنرا در آتش می ریزند که صدائی بیش از ترقه تولید می کند و نوعی سرگرمی بحساب می آید .

۹- تنكس درختچه ای است با شکوفه های سفید و صورتی بدون میوه که خارهای بلندی دارد و برای حفاظ خانه ها و باغ ها بعنوان سیم خاردار قابل استفاده است که پرچین محسوب می شود .

۱۰- گون در گویش محلی گینه نام دارد پوته ای است خاردار با شاخه های فراوان و ساقه ای محکم گل های صورتی کمرنگ و نیز سفید است محصول آن کیترا است که طرز بدست آوردن آن بدین گونه می باشد، بوسیله تیغ یا چاقو چند شیار عمودی به ساقه های آن می زنند تا شیرای از آن بیرون آید که پس از یکی دو روز خشک می شود پس از خشک شدن آنرا جمع آوری و برای فروش به شهرهای مجاور می برند یا به عطاران سیار شهری می فروشند که خود تأثیری در اقتصاد مردم منطقه دارد .

۱۱- ثعلب در گویش محلی ثهل ب گفته می شود گیاهی است با برگ های پهن و ریشه آن غده ای است بدرشتی گردو که با خشکاندن و آرد کردن بفروش می رسد .

پنیرک و بابونه و کنگر که مصرف خوراکی دارند واز گیاهان طبی گاوزبان، هلیله، حلپه، درمه derama، چویل و شاه تره نام دارند که توصیف آن در بخش های خوراک و طب عامیانه بمیان خواهد آمد.

عوامل جوی، میزان بارندگی، حرارت و شرایط دیگر برای رشد انواع گیاه در سطح مطلوبی در این منطقه وجود دارد، تولیدات زراعی منطقه را ۰/۹۰ کشت گندم تشکیل می دهد و بقیه تولیدات زراعی جو، برنج، ذرت، عدس، ماش و نخود است، سطح کشت تولیدات آبی کمتر از $\frac{1}{5}$ کل اراضی مزرعی می باشد (۵۴ هزار هکتار در مقابل ۲۷۴ هزار هکتار) و بعلا شرایط دو گانه اقلیمی محصولات گرمسیری، مرکبات، انار، انجیر و محصولات سردسیری انگور، گردو، سیب، گلابی، آلومی باشد، مناطق گرمسیری این ناحیه کوه پایه ها و دشتهای وسیع و سردسیری، ارتفاعات و قلل کوه ها است .

مناطق جانوری اشکاف کوه های سردسیری و بعضی نقاط کوه های گرمسیری است که از انواع حیوانات درنده، خرس قهوه ای، کفتار، پلنگ، یوز پلنگ بویژه گرگ و نیز گراز که نوعی خوک وحشی است و در میان درختچه های مورد وحشی و بیشه ها یافت می شود، نیز حیوانی برنگ خاکستری و کوچکتر از سگ شکاری و بسیار درنده و خطرناک که در گویش محلی کرزنگلو korzanglo نام دارد که معادل فارسی آن یافت نشد و شاید بهمین نام مصطلح باشد .

دیگر حیوانات وحشی که از نظر جسمی ضعیف تر هستند، جوجه^{۱۲} تیغی، روباه، سمور، خرگوش و از حیوانات شکاری بز کوهی که در مناطق سردسیری یافت میشود و از پرندگان بایستی از کبک، دراج، تیهو، کبوتر وحشی و چاهی، قمری، گنجشک و سیاه بله^{۱۳} siabala نام برد.

نوع دیگر پرندگان که حرام گوشت هستند، شاهین یا عقاب و لاشخور یا

۱۲- در گویش محلی جیله jila گفته می شود .

۱۳- سیاه بله کمی از گنجشک بزرگتر است و گوشت آن خوراکی نیست .

دال و قوش^{۱۴} و بادخور^{۱۵} و کلاغ^{۱۶} و زاغ^{۱۷} و جغد و قبا سبزک و دارکوب و بلبل و هدهد^{۱۸} و قناری وحشی و گله‌های پرستو و لك لك و خفاش می‌باشند.

از حیوانات اهلی گاو و گوسفند و بز و الاغ و اسب و مادیان و قاطر و از خزندگان مارصحرایی و مارجهنده که به مار پرنده معروف است و نیز قورباغه و زالو و مار آبی و خرچنگ و کژدم زرد و سیاه که نوع سیاه آن دمسی خمیده دارد و به کمرش چسبیده و پشتش به اندازه دایره‌ای بقطر پنج تا شش میلیمتر زرد رنگ است که منبع مایع سمی است، نوع دلی^{۱۹} آن نظیر عقرب کاشان معروف می‌باشد و دیگر بز دوش یا بز مچه bozmaja یا بز مار که شبیه سوسمار و از نوع صحرایی آن است و در کوهستانهای مناطق گرمسیری دیده می‌شود، رنگ آن نیز خاکستری است.

از لحاظ منابع معدنی بجز نفت، گاز است که دو خط شاه لوله یکی از بید بلند آغا جاری و دیگری از منطقه رستم ممسنی دل سرزمین کهگیلویه و بویر احمد را می‌شکافد که اولی به روسیه و دومی در شرف تکوین به آلمان غربی است، گچ در این منطقه از ایران هم رتبه اول را حائز است، سایر منابع مورد بررسی قرار

۱۴- قوش از کلاغ کوچکتر است و با چالاکی خاصی جوجه مرغ را از زمین بر میدارد و میان دوپایش می‌گیرد و میبرد در لهجه محلی باشه baso نام دارد و نام دیگر آن امه amo است.

۱۵- باد خور حدود يك ساعت در هوا معلق میماند و برای نیرو گرفتن بالهایش را بهم می‌زند و دوباره تعلیق خود را تکرار می‌کند. در گویش محلی بادا کپن badakapan نام دارد و این نامگذاری بجهت مکنندگی باد و هوا مسمای آن است.

۱۶- کلاغ در منطقه بر انواع مختلف است از جمله کالاجیک kalajik که بیشتر اوقات در حال جیک زدن و پرواز دسته جمعی است و نوعی دیگر از آن کلادگلی kaladagali است که بزرگتر از کالاجیک و بسیار محتاط و ترسو است و در تنهایی پرواز در می‌آید و گاه گاه قارقار می‌کند و در خانه‌ها هم از دزدی غافل نیست.

۱۷- زاغ از کالاجیک بزرگتر و کوچکتر از کلادگلی است و در مزارع فراوان دیده می‌شود پروازی دسته جمعی دارد و به گمان ایدن سامان در این پرواز دسته جمعی به عروسی دختر یا پسر پادشاه می‌روند که سروصدای زیادی راه می‌اندازند.

۱۸- هدهد یا شانه پسر تاجی پسر دارد و کوچکتر از قمری و بزرگتر از گنجشک است و در گویش محلی مرغ با سلیمانی نامیده می‌شود.

۱۹- دیل ناحیه‌ای است از بویر احمد گرمسیر تابع شهرستان گچساران.

نگرفته و با مشاهدات عینی این امید می‌رود تا با آزمایشهای دیگری بتوان به منابع و معادنی برخورد نمود که در ردیف منابع مکشوفه باشد، از مشخصات بارز اقلیمی این منطقه هوای پاک است و آسمان شفاف و کوههای سربلک کشیده و جنگل پراکنده بلوط .

«کوهها»

کوههای این ناحیه دنباله رشته کوههای غربی و جنوب غربی ایران یعنی زاگرس است معروفترین آنها عبارتند از:

۱- دنا به ارتفاع ۴۲۷۶ متر که میان یا سوج و سی سخت واقع و پس از قله دماوند از بلندترین قله کوههای ایران است، چویل^۱ آن شهرتی خاص دارد.

۲- کوه الورز که غیر از رشته کوه البرز مرکزی و قله دماوند است مرز بویراحمد و بابوئی را تشکیل میدهد و بدان هم البرز گفته اند، در جنوب غربی آن اشکفت شاه قرار دارد که غاری است بزرگ در شکاف کوه و تا کنون باستان شناسان تحقیقی در این مورد بعمل نیاورده اند داستانی اساطیری از شاهنامه فردوسی درباره کوه الورز و غار اشکفت شاه وجود دارد و اعتقاد ساکنان منطقه نیز بر این است، کینباد کیانی در این کوه مأوا گزیده بود و رستم او را بمیان سپاهیان و مردم می برد و شاه میشود و رستم خطاب به اسفندیار در جنگی که میان این دو درمی گیرد میگوید: قباد گزین را به البرز کوه - من آوردم اندر میان گروه.

۳- کوه خامی که از مرز بهبهان شروع و تا سرآب بیز بابوئی ادامه دارد، بجز تابستان در بقیه سال پوشیده از برف است.

۱- چویل گیاهی است برنگ سبز سیر طول آن بیک متر می رسد زیر برف میروید بر گهایش شبیه رازیانه و بسیار خوشبو و معطر است و در روغن هم می ریزند تا خوشبو بماند.

۴- کوه زرد در منطقه بابوئی که محل عبور ییلاق و قشلاق طایفه‌های گشین و با میشخی است، چمنزاری وسیع دارد و موقعیت سوق الحیثی آن حائز اهمیت است.

۵- کوه دلو ^wdalo و کوه گوهر گان در منطقه بابوئی محل ییلاقی مردمان گوهر گان است، درختان تالك کوههای مزبور قسمتی از کوهها را پوشانده و پونه آن معروف است.

۶- کوه ساورد و کوه زر آورد در پشت مناطق مسکونی طوایف جلیل و بابکان (بواکون) مشرف به تنگ تامرادی قرار دارند زر آورد در مشرق تنگ و ساورد در مغرب تنگ واقع است و معنای این دو طلوع و غروب است چه زر کنایه از خورشید و طلوع آن است و سا، کنایه سایه دارد یعنی آنجا که سایه می‌آید و سپس تاریکی و سیاهی.

۷- کوه سیاه و مازه کره ^۲mazikara از کوههای طوایف بابکانی است که اهالی چرام در آن سکنا دارند، تنگ پیرزال (بیره‌زا) که شرکت ملی گاز در آن به حفاریهای اقدام نموده دنباله کوه سیاه است.

۸- کوه سردمک در حوالی دهدشت به ارتفاع ۳۲۰۰ متر قرار دارد.

۹- کوه پس شانه به ارتفاع ۳۳۰۰ متر در حوالی دهدشت واقع است.

۱۰- کوه دیل درختان تالك آن به خوبی میوه شهرت دارد و در شمال شرقی دو گنبدان قرار دارد.

۱۱- کوه مونگشت که به غارون یا قارون یا گارون معروف است در منطقه بهمنی قرار دارد و محل شکارگاه هفت خانواده پارسی، کارن، سورن، مهران، سپندیاد، سپاهبد، ساسان، زیگ بود و نقوش و آثاری در این زمینه در آن کنده کاری شده است.

۱۲- کوه ما غریبن لکک و ممبی قرار دارد تنگ سروک servak یا سولک

۲- مازه بمعنای کمر است که به اعضای بدن انسان و پشت و مهره‌های پشت اطلاق می‌شود و پیوستگی و ارتباط میان مهره‌های پشت و کوههای منطقه پیوندی با نام مازه دارد و کره دیوار سنگی است که ارتباط سنگهای دیوار بی ارتباط با رشته کوههای منطقه نیست.

در آن واقع و آثار باستانی ادوار هخامنشی و اشکانی و ساسانی در آن دیده میشود .

۱۳- کوههای سیاه و سفید و داخل daxar بین چاروسا و ممبی قرار دارند. همانگونه که از نام کهگیلویه پیدا است پیشوند گیل واویه کلمه کوه است که اطراف هر قسمت از دشت و جلگه را فرا گرفته و این کوهها دارای گیاهان داروئی و طبی و جنگلهای پراکنده بلوط و حیوانات درنده می باشند و از نظر ارتفاع یعنی از دامن تا قله نه به مقیاس سطح دریا، مرتفع ترین کوههای ایران هستند .

«رودها»

رودهای این منطقه از پیوند آب چشمه‌ها و قنات‌ها بوجود می‌آید که زمستان‌ها و بهاران با ریزش باران دارای آب نسبتاً زیاد و تابستان‌ها اغلب خشک و یا دارای جوی آب باریکی هستند و همگی فصلی می‌باشند، این رودخانه‌ها دارای شیب زیاد و جریان تند هستند و از شکاف تخته سنگ‌ها می‌گذرند که کار برد کشاورزی ندارند، رودهای معروف این منطقه عبارتند از :

۱ - زهره یا مارون پر آب‌ترین رودخانه منطقه از هر مسیری که می‌گذرد مردم آنجا برایش نامی برگزیده‌اند، در جنوب غربی دو گنبدان سر راه بندر گناوه به این شهر زهره نامیده می‌شود، قسمت علیای رودخانه که از شمال بهبهان می‌گذرد مارون نام دارد، قسمت سفلی آن در اصطلاح مردم بهبهان تاب (طاب) یا کردستان است که از جنوب هندیجان می‌گذرد و بدان هندیان گویند، شاخه اصلی رودخانه جراحی نام دارد که از شادگان خرمشهر گذشته و به خلیج فارس وارد می‌شود.

۲ - سیه رود یا سه‌رو از کوه الورز در سرحد بابوئی سرچشمه گرفته و از تنگ آبشور بابوئی و تسوج چرام گذشته به رود خیرآباد در مرز بهبهان و کهگیلویه می‌پیوندد و از زهره در هندیجان می‌گذرد و آنگاه وارد خلیج فارس می‌شود.

۳ - رود ناز مکان از تسوج چرام سرچشمه گرفته و به پیجباب و شاه بهرام بابوئی می پیوندد و در مسیر خود از منطقه ناز مکان می گذرد.

۴ - رود بشار که از کوههای اردکان فارس سرچشمه گرفته و در ۲ کیلومتری جنوب یاسوج و تل خسروی پس از پیوستن به رود خرسان به کارون می پیوندد .

۵ - رود مهریون میان مادوان و بنسجان در جریان است و قابل استفاده کشاورزی است و نواحی اطراف یاسوج را آبیاری می کند .

۶ - رودخانه علا سرچشمه آن از متکار منطقه ای در کوه منگشت می باشد و از تنگ لا رودخانه دیگری بدان می پیوندد که سمه soma نام دارد و از تنگ چویل گذشته و در منطقه علا جریان دارد .

۷ - رودخانه صیدون نیز از کوه منگشت سرچشمه گرفته بارودخانه علادر بهمنی یکی شده ، از تلاورد و جونکی گذشته و در میداود جانکی چشمه های منطقه سرله sarla بدان می پیوندد و با رودخانه زرد یکی شده از قسمت شرقی رامهرمز عبور کرده و در جنوب سلطان آباد رامهرمز به رودخانه می ابوالفارس می پیوندد ، همه این رودها بارودخانه مارون در ماهور جنوبی سلطان آباد یکی شده به رامشیر (خلف آباد) می ریزند که قسمتی از آن باغهای شادگان خرمشهر را آبیاری و بقیه به خلیج فارس می ریزد .

۸ - رودخانه جن از کوه سیاه بهمنی سرچشمه گرفته از موگرمون طبیعی گرمسیر و از کلات دشمن زیاری گذشته و بارودخانه مارون یکی شده و از لنده می گذرد که به ایده نك idənaK نامگذاری و آنگاه به تنگ تکاب بهبهان می رسد و از جایزان عبور کرده و در جنوب سلطان آباد به می ابوالفارس می پیوندد .

۹ - رودهای خرسان و دم چنار از رودخانه هایی با شیب تند هستند که در منطقه بویراحمد جریان دارند .

آبشار یاسوج که از ریشه دنا سرچشمه گرفته منظره فرح بخشی دارد ، در زیر آبشار درختان جنگلی تاگ و بلوط و گرد و فراون است که حالت پارکی جنگلی و طبیعی

دارد و تفرجگاه دیدار کنندگان آنست ، این آبشار از جنوب غربی یاسوج می گذرد و به رودخانه بشار می پیوندد .

در کوه گوهرگان بابوئی آبشاری بنام چیربن تف وجود دارد که از آبشار یاسوج کوچکتر است و باغهایی از انار و انگور در دامنه آن قرار دارد .
بر اساس گزارش برنامه ششم عمرانی حدود ۵ تا ۱۰ درصد آب رودخانه های منطقه مورد استفاده قرار گرفته و حدود ۵۳۰۰ میلیون مترمکعب آن بدون استفاده از منطقه خارج می شود پائین بودن بستر رودخانه ها از سطح زمینهای قابل کشت و جریان تند و شیب زیاد از جمله موانع بهره برداری از آبهای منطقه است که بصورت هرزابه می باشد.

«راههای ارتباطی»

ارتباط مواصلاتی را می‌توان به دو وجه برون‌مرزی و درون‌مرزی توصیف کرد، در کهگیلویه و بویراحمد آندسته راههایی که ارتباط منطقه را با نقاط مرزی و کل کشور برقرار می‌کند به راههای اقتصادی و سیاسی نامیده شده‌اند و نیز راههایی که در درون منطقه ایجاد ارتباط می‌کنند به راههای فرهنگی و نظامی تعبیر گشته‌اند، ارتباط برون‌مرزی این مشخصه جغرافیائی را ضرورت‌های اقتصادی حسب سیاست‌های دولت و حکومت شکل داده است از جمله:

شاهراه ارتباطی خوزستان فارس، که پیش از تأسیس پالایشگاه نفت شیراز نیازمندی به فرآورده‌های نفتی در قسمت‌های جنوب و جنوب شرقی و مرکز و مشرق ایران به مرمت آن کمک کرده است و دیگر راه فرعی دو گنبدان به گناوه را می‌توان نیازمندی به ورود کالای خارجی دانست که از طریق جاشوها به شهر اخیر می‌رسیده و از آنجا به گچساران و بهبهان و سایر نقاط در ارتباط بازرگانی بوده است. جاده جدید الاسفالتنه شهرضا به یاسوج جاده‌ای است بازرگانی که ورود کالا از شهرضا به یاسوج را هموار می‌کند.

تنها ارتباط غیرانتفاعی مواصلاتی این منطقه را به بیرون از مشخصه مرزبندی جغرافیائی می‌توان جاده شهر کرد به یاسوج نامید که ارتباط فرهنگی بیشتر نظر گاه بوده است تا پدیده‌های دیگر.

مرکزیت راههای ارتباطی، گچساران است که موقعیت جغرافیائی آن مکمل موقعیت‌های اقتصادی اجتماعی آن است و یکنواختی بالنسبه تردد در همه فصل می‌تواند روشنگر اهمیت ارتباطی بیشین آن در سطح منطقه باشد از جمله :

شاهراه ارتباطی اهواز به شیراز، از مسیر جاده اسفالتی بعد از بهبهان به دو گنبدان می‌رسد و در آنجا از مناطق بوستان ، شوش در بخش باشت بابوئی می‌گذرد و از مصیری رستم و نورآباد و فلهیان ممسنی به شیراز می‌پیوندد . ارتباط اهواز به یاسوج از طریق بهبهان به دو گنبدان پس از عبور از راه اسفالتی بوستان و شوش بخش باشت بابوئی مناطق کوپن و دهنو و بابا میدان را در منطقه رستم ممسنی طی میکند و سپس از جاده شنی سر گچینه رستم ممسنی عبور کرده و پس از گذشتن از دشت روم بویراحمد به یا سوج میرسد.

ارتباط شیراز به یا سوج جاده اسفالتی است که در مسیر خود از مناطق ده شیخ، خان زنیان، دشت ارژن، نودان ، چنار شاهمجان ، کلی گون $kali-gon^w$ و قلعه بنیان نورآباد و فلهیان و مصیری میگذرد و از آنجا از راه شنی بابا میدان و سر گچینه و دشت روم به یا سوج متصل میشود.

دیگر ارتباط شیراز به یا سوج از راه شنی در مسیر دو کوهك، گلستان ، شول، سربست، اردکان، کهمره ، کاکان، به یا سوج است.

جاده اسفالتی شهر کرد به یا سوج از مسیر قهقرخ ، سفیددشت ، فرادینه ، بروجن و از جاده فرعی گندمان ، امام قیس ، دوروهان ، سبله ، میمند به پا تاوه میرسد و از میمند گذر گاهی به لوداب و جاده شنی سی سخت است که از آنجا به یا سوج می‌پیوندد.

شهرضا به یا سوج را جاده اسفالتی بهم پیوند میدهد که از دهاقان، دیزج، تخته، بروجن میگذرد و از جاده فرعی گندمان، امام قیس، دوروهان، سبله، میمند به پا تاوه میرسد.

جاده اسفالتی آبادان دو گنبدان از مسیر خوردوراغ، سربندر، بندرماهشهر، خلف آباد، رامشیر، رضوان ، امیدیه عبور میکند و از راهی فرعی به آغاچاری

میرسد و سپس از جاده اسفالته بیلهدون و بهبهان و خیرآباد به لیستر و دو گنبدان می پیوندد .

يك راه فرعی دو گنبدان را به گناوه از طریق آب شیرین و مرکزیا گچساران سابق و چاه سفید و شول و تاج ملک و فخرآوری به بندر گناوه پیوند میدهد .
يك جاده خاکی کوبیده بهبهان را به دهدشت متصل میکند .

راههای داخلی استان از راههای خاکی و نظامی و بمنزله گذرگاههایی هستند که ارتباط فرهنگی و قومی و رابطه مودت آمیز یا دشمنایگی آنرا بسط یا بسته میگردانند، از جمله :

جاده خاکی باریکه ای ، دهدشت را به چرام متصل میسازد، دو جاده خاکی متصل به چرام و دهدشت است یکی از طریق شوش و بوستان که در گذر راه شیراز اهواز قرار گرفته از باشت، آبدگاه، نارگ موسی و آرو به چرام میرسد، دیگری از طریق دو گنبدان به آرو و شامبراکان به چرام و دهدشت متصل میشود.
راه دیگری دهدشت را به قلعه کلات، لنده، قلعه رئیس، صیدون و میداود میرساند.

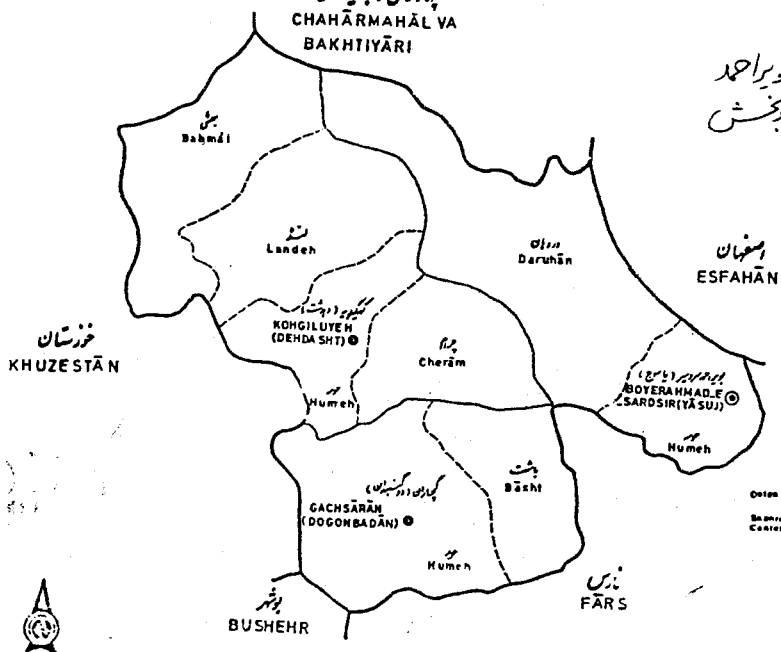
از شوش و بوستان در مرز ممسنی جاده ای خاکی گذرگاه ساکنان کلگه - مرغون و چاه تلخ و سپس چهارراه گشین و تلخ آب گشین وزاد احمد و آبدگاه و باشت می باشد .

«بخش دوم : موقعیت سیاسی»

....

- فصل پنجم ، تقسیمات منطقه‌ای و اداری .
- فصل ششم ، تقسیمات ایلی و قبیله‌ای .
- فصل هفتم ، شهرستان کهگیلویه .
- فصل هشتم ، شهرستان بویراحمد سردسیر .
- فصل نهم ، شهرستان گچساران .

بقش
استان گونيلوويه و بوير احمد
به تفكيك شهرستان و بخش



«تقسیمات منطقه‌ای واداری»

بر اساس نوشته‌های مستند تاریخی و گفتار مختلف، مشخصه مرزبندی کهگیلویه و بویراحمد، گوناگونی فراوانی داشته است که همراه با سیاست سلسله‌های حاکم محدوده آن تعیین شده است، پهنآوری و وسعت یا تنگی و محدودی آن بسته به حاکم مقتدر و جاه‌طلب یا ضعیف و سست عنصر بوده است، در جغرافیای تاریخی و آثار باستانی تألیف دکتر احمد اقتداری آمده است، به گفته استرابو (استرابون) در روزگار هخامنشیان کهگیلویه جزء خاك اكسيها (اوکسی) که نام هخامنشی خوزستان بوده و در زمان ساسانیان قباد ساسانی ارگان را در قسمت دشت آن بساخت که قباد خوره نامیده شد و مناطق کوهستانی‌رم^۱ زمیگان نام داشت، در دوره اسلام ولایت قباد خوره بنام شهر حاکم‌نشین آن ولایت ارجان (مغرب ارگان) شهرت گرفت و زمیگان به نام کهگیلویه مشهور شد، در قرون میانه که شهر ارگان ویران گردید و افشارها و لرهای کهگیلویه سراسر آنرا گرفتند تمامی آن خطه کهگیلویه نامیده شد که قسمت کوهستانی را پشتکوه و قسمت دشت را زیرکوه میدانند و بعدها در تقسیمات جدید این منطقه به دو بخش بهبهان و تل خسروی که امروز بویراحمد نامیده میشود تقسیم گردید.

دخویه این خرداد به (تألیف ۴۸-۸۴۴ میلادی) شناسه‌ای بسدینگونه ارائه

میدهد: در شمال ایالت ارجان، در مرز اصفهان به طور قطع در دوره قبل از اسلام قبیله گیلویه مسکن داشته اند که این ناحیه چهارده فرسخ با شیراز فاصله داشته است. ابواسحق ابراهیم استخری نویسنده مسالك والممالك می گوید: زم^۲ گیلویه ناحیه ای است که از طرف شمال به اصفهان مربوط میشود، این ناحیه يك قسمت از کوره اصفهان، يك قسمت از کوره شاپور و قسمتی از کوره ارجان را دربرمیگیرد و مرز آن تا نزدیکیهای بیضاء، اصفهان، خوزستان، شاپور امتداد می یابد، در سمت شمال شرقی کوههای دینار و مرز ایالت ارجان را تشکیل ورود پرین سرآب سیاه که اکنون تنگ برین در مرز باشت بابوئی و ممسنی و کره سیاه از خاک ممسنی سرچشمه و در بابوئی (باوی) جریان دارد مرز جنوب شرقی آن بوده زیر استاق باش که امروزه همان ناحیه باشت است از متعلقات ارجان بوده و ظاهراً ناحیه باشت که در قرن دهم گنبد ملغان malaoan نامیده میشد و در بخش های میانی مرز شرقی قرار داشت، به استان شاپور ملحق شده است و بازرنج و دره تل خسروی به ارجان تعلق دارند وی می گوید رموم فارس پنج رم است و بزرگتر از همه رم گیلویه می باشد که آنرا زنیجان (مغرب زمیگان) گویند چه رم بمعنی محل و جایگاه است و در آن ایام به بلوکه های لر نشین فارس گفته می شده است.

رهر برن rohrborn درباره تقسیمات اداری ایران می گوید: نواحی ساحلی خلیج فارس به عنوان فرمانداریهای کوه گیلویه از ۷-۹۳۶/۳۱-۱۵۳۰ میلادی تقسیم شده است، در بیشتر متون ارجان (بهبهان امروزی) نیز ضمیمه فارس بوده، بگفته ابن حوقل بغدادی در صورت الارض در قرن دهم میلادی شهر قدری جنوبی تروجنب رود تاپ که بر روی آن پلی با پول یکی از توانگران فارس بنا گردیده و خرابه های آن در نزدیکی پل امروزی خیر آباد دیده میشود سرحد بین فارس و خوزستان محسوب میگردد و یکی از مهمترین بلاد فارس بود، مؤلف^۳ جغرافیای تاریخی و آثار باستانی معتقد است، با توجه به وحدت سرزمین بهبهان و که گیلویه یعنی

۲- کوره، ولایت، ایالت.

۳- دکتر احمد اقتداری.

ارگان و زم گیلویه این دو منطقه يك واحد طبیعی و سیاسی و اقتصادی بوده و در دوران هخامنشی و اشکانی و ساسانی از هم جدا نبوده اند ، وی به نقل از پرفسور ب. و. هنینگ و خواندن برخی از جملات و کلمات نوشته های سنگی مینویسد، تنگ سولک که واقع در منطقه لیکک بهمنی در دامنه کوه خسائیز است در آنجا مهرداد اشکانی، یکی از فرمانروایان محلی الیمائی را که کامناسکیر یا کامناشکیر نام داشته از جانب خود برای فرمانروائی خوزستان انتخاب کرده است .

پرفسور هاینس گابو heinz gaube استاد دانشگاه توینگن آلمان در تألیف خود که ارجان^۴ کهگیلویه از حمله اعراب تا پایان عصر صفوی نام دارد و در ۱۹۷۳ آن را بزبان آلمانی منتشر که از نشریات آکادمی علوم وین اطریش است و کار ترجمه آنرا هم سعید فرهودی بعهدہ داشته، میگوید: یکی از مشخصات این ناحیه (کهگیلویه و ارجان) چین خوردگیهای جبال زاگرس است که از طرف شمال غربی به سوی جنوب شرقی امتداد دارد.

سید محمد علی امام شوشتری در تاریخ جغرافیائی خوزستان آورده است، تل خسرو (کوه گیلویه) کوهستانی است در شمال ولایت بهبهان مشرق آن به خاک فارس و مغرب آن به ولایت رامهرمز و بلوک جانکی و شمال آن به لرستان پیوسته و در روزگار پیشین آنرا رمزمیگان (از سه کلمه رم ، زمی ، گان) که معنای بلوک سرد است می نامیده اند و در قرن سوم به نام کهگیلویه معروف گردیده ، برای تشخیص کوره صحرانشینان کلمه زم استعمال میشد که جمع آن زمسوم است ، دخویه این خرداد به این کلمه را مشتق از کلمه کردی زومه میدانند، از نوشته های امام شوشتری مذکور و فارسنامه ناصری نوشته حاج میرزا حسن طبیب فسائی شیرازی و کتاب کهگیلویه و ایلات آن تألیف محمود باور در ۱۳۲۴ خورشیدی، دکتر احمد اقتداری مؤلف جغرافیای تاریخی و آثار باستانی چکیده آن داده ها را بر روی هم بدین نگرش بیان میدارد: مناطق کوهستانی وسیعی که از هفت هشت فرسنگی شمال غرب شیراز کنونی شروع میشود و تا حدود شمال و شرق رامهرمز و باغ ملک

۴- تحشیه دکتر احمد اقتداری - انجمن آثار ملی.

و میداود کتونی را دربرمیگیرد و به موازات دامنه‌های این سلسله کوهستان طویل و وسیع یک خط فرضی جنوب منطقه کهگیلویه را مجسم میسازد، حد جنوبی کوهستان کهگیلویه بوده که حد شمالی آن ارتفاعات دامنه‌های قلل پربرف دنا یعنی منطقه جنوبی کوهستان روبه‌فارس و خوزستان بوده و حد شرقی آن بلوک همایجان و اردکان فارس و حد غربی آن بلوک میداود و جانکی وایده خوزستان می‌باشد.

در تاریخ فارسنامه ناصری که به سال ۱۲۷۳ توسط ابن‌بلخی تألیف شده مناطق زیدون، دودانگه، قالند، منصوریه بهیهان، لیرای، دشتستان بوشهر، جانکی بختیاری و دشمن زیاری ممسنی از منضمات قبلی کهگیلویه بوده است. در دوره معاصر از نظر تقسیمات کشوری کهگیلویه شهرستانی تابع استان فارس و مرکز آن تل خسرو بوده است.

پس از آنکه تل خسرو توسط تفنگداران بویراحمدی در سال ۱۳۲۲ خورشیدی غارت و به ویرانی گرائید اولین سنگ بنای یاسوج به زمین زده شد و شهرستان کهگیلویه و بویراحمد از فارس بریده و پیوسته خوزستان گردید، غائله جنوب که در سال ۱۳۴۳ خاتمه پذیرفت این شهرستان به صورت فرمانداریکل مستقلی در آمد و یاسوج بنابه موقعیت سیاسی مرکز فرمانداریکل گردید و نیز تا سال ۱۳۵۲ که مرکز اداری و سیاسی به یاسوج انتقال یافت شهر دوگنبدان مرکز شهرستان گچساران که در آن هنگام بخشی بیش نبود مرکز اداری و سیاسی بحساب می‌آمد و برحسب تصویب تقسیمات کشوری وزارت کشور در سال ۱۳۵۶ کهگیلویه و بویراحمد به استان تبدیل شد، ساکنان این استان تا سال ۱۳۵۱ جمعیتی به تقریب ۲۹۰ هزار و حدود ۸/ درصد جمعیت کشور را شامل بوده است، رشد سالانه جمعیت ۲/۶ درصد و جمعیت نسبی آن در هر کیلومتر مربع ۱۷ نفر می‌باشد، تمامی جمعیت استان به دو بخش شهری و روستائی منقسم است که جمعیت شهری یعنی کسانی که در سه شهرستان سکنا دارند ۳۱۱۳۲ نفر یا درصدی معادل ۱۰/۶ (ده و شش دهم درصد) و بقیه که ۲۵۸۸۶۸ نفر یعنی ۸۹/۴ (هشتاد و نه و چهار دهم درصد) جمعیت استان می‌باشند از افراد روستائی و عشایری تشکیل میشوند و بطریق

کشاورزی و دامداری در دهات به صورت نیمه ساکن و کوچ‌رو در ۱۴۵۸ آبادی و هزاران واحد کوچک کوچ‌نشین ایللی (مال) در قلمرو منطقه زندگی میکنند و به ضرورت گرفتن وام کشاورزی و خرید سالانه راهی شهرهای میشوند، مرکز استان، شهر یاسوج است که مرکز شهرستان بویراحمد سردسیر می‌باشد، شهرستانهای تابعه عبارتند از گچساران که مرکز آن دو گنبدان و کهگیلویه به مرکزیت شهر دهدشت که بر رویهم سه فرمانداری و چهار شهرداری و هشت بخشداری و پانزده دهستان و حدود ۱۸۷۶ ده و دهکده را شامل میشود که تاریخ مرزبندی آن نامعلوم و اکنون این سرزمین از نظر مشخصه مرزبندی در جنوب غربی ایران واقع و در تقسیمات اداری و منطقه‌ای در مغرب فارس و مشرق خوزستان و جنوب غربی اصفهان و جنوب چهارمحال و بختیاری و شمال شرقی بوشهر قرار دارد.

«تقسیمات ایلی، قبیله‌ای»

ایل لغتی است ترکی به معنای عشیره و طایفه که قبل از استعمال آن، کلمه زم که جمع آن زموم است مصطلح بوده، دخویه ابن خرداد به این کلمه را مشتق از کلمه کردی زومه می‌داند و در کتاب تذکره جغرافیای تاریخی ایران تألیف و بار تولد ترجمه حمزه سردادور (طالب زاده) اصطلاح کلمه ترکی ایل را پس از تغییر کلمه کردی زم میدانند و در سنت ایلی ایران از روز گاران گذشته در دوران هخامنشی شکل یافته و از زمان مغول نضج گرفته و میان عشایر پیوسته و استوار گشته است. در مناطق عشایری ایران که قدرت در دست خانها و کدخدایان بود تقسیمات ایلی بر مبنای قانون جنگل (بکش زنده بمان) استوار بوده است، بدین سان در هر دوره‌ای که یکی از خانها بر خان دیگری از لحاظ قدرت سیاسی درون ایلی چیرگی می‌یافت سرزمین او را به قلمرو خویش پیوسته می‌نمود (به گفتار اهالی، خانی پول است و پنج تیر).

تقسیم بندی ایلی در ایران از گردهم آئی چند خانوار که کوچکترین واحد ایلی است طایفه را بوجود می‌آورد و از بهم پیوستن چند طایفه که حاکم آن کدخدا است قبیله شکل می‌گیرد و بر آن خان حکومت می‌کند وجود چندین قبیله تیره را شکل می‌دهد و اجتماع چند تیره یک ایل را متشکل می‌سازد که یک ایلخانی بر آن حاکمیت دارد، در تقسیم بندی قومی ایران، که لرهای یکی از آن اقوام است گروههای زیر لرهای ایران را تشکیل می‌دهند که عبارتند از: اهالی کازرون و بوشهر و تنگستان، ایلات کهگیلویه و بویراحمد، و طوایف پیشکوه

لرستان مانند : حسنونند ، یوسف‌وند ، کا کاوند ، بیرانوند bairanvand ، بایندری ، طوایف پشتکوه^۱ ایلام مانند : ۱ ملکشاهی کسه برایلات خمیس، خضرالدینوند ، کنعانیه ، خلیلوند ، کناریوند منقسم است ۲ شوهان ۳ کرد که طوایف مموس ، پیرانی، توشمالها، بدره‌ای را در برمی گیرد ، ۴ خزل که به کارزان، شمس‌الدینوند کلی کلی kalikali منقسم است .

ساکنان چهارمحال و بختیاری مانند ایلات هفت‌لنگ و چهارلنگ، ساکنان لارستان (لار) لامرد و اهالی ممسنی مانند : رستم، بکش bakes، جاوید (جاوی) دشمن‌زیاری که ایل اخیر از منتزعات دشمن‌زیاری کهگیلویه بوده است . در سرزمین کهگیلویه و بویراحمد علیرغم سنت ایلی شکل بندی و نظامات آن براساس روال سنتی قلمروی از فرهنگ ویژه را دارد که این ویژگی در درون ایلها نیز به گونه‌ای خاص آشکار است، بعنوان مثال ، ایل بابوئی با ایل بویراحمد سردسیر و یا با ایل دشمن‌زیاری هر يك فرهنگ ویژه‌ای به خود دارند که داشتن فرهنگ خاص منجر به مرز بندی و گاه برخورد های شدید و تهاجم گروهی شده است .

شکل سازمان یافتگی ایلی در کهگیلویه و بویراحمد از اجتماع کوچکترین واحد تجمعی یعنی خانواده که در آن پدر فرمانروای مطلق است بوجود می‌آید و تشکیل اولاد^۲ را می‌دهد که بر آن ریش سپیدی^۳ نظارت پدرانه دارد و اجتماع چند اولاد سازمان يك طایفه را بنیان می‌نهد که بر طایفه يك کدخدا حکمروائی می‌کند و از گرد هم آئی چند طایفه تیره شکل میگیرد که يك کلانتر بر آن سلطه

۱- تقسیم‌بندی سنتی وایلی ایلام فراهم آمده از مصاحبتی است با آقای فرج‌الله افشار از سرشناسان عشایر ایل ملکشاهی که در بازرسی وزارت کشور با ایشان همکار بوده‌ام.

۲- از زاد و ولدهای يك خانواده در طی سه یا چهار نسل اولاد بوجود می‌آید که وابستگی‌های خلل ناپذیری (در طول يك نسل) در میان آنان وجود دارد، مانند، اولاد علی یا اولاد مومن در طایفه ظفری از تیره‌گشین ایل بابوئی و یا اولاد میرزالی در بویراحمد سفلی.

۳- ریش سپید کسی است که در میان اولاد از همه کارا تر و عاقلتر و در برخی از طوایف مسن‌تر و احتمالاً سواد خواندن و نوشتن داشته باشد فرمانبرداری از ریش سپید در اولاد آمرانه نیست بلکه جنبه یگانگی و احترام را دارد .

دارد و از بهم پیوستن چند تیره ایل قوام می گیرد که بر آن خان حکومت مطلقه دارد، ساکنان ده مرکزی خان را پیش خدمت و تفنگچی یا نگهبان و مأمور و انباردار و چوبدار تشکیل می دهد که به جمیع آنان نو کرباب می گفته اند ، هر خان يك یا دو منشی داشته که سواد خواندن و نوشتن را دارا و از ساکنان ده مرکزی انتخاب که بر کار نوکران نظارت داشته است و میرزا گفته می شد، تمامی نوکران از پرداخت مالیات معاف بوده و از سفره خان متمتع می گشته اند .

در کهگیلویه و بویراحمد گاه قدرت کلانترها با خانها برابر بوده و به زد و خورد یا مقاوله نامه ها و یا اطاعت کلانتر از خان انجام می پذیرفته، تمرکز قدرت خان وسیله نفاق افکنی و دسیسه میان کدخدایان و طوایف صورت می گرفته و هر قدر در این کار موفق بوده قدرتش فزونتر بوده است و وارونه آن..... وضعیت اداره ایلی تحت نظام خاص سنتی و شیخوخیت و تبعیت از مافوق در منطقه نهادی است و بندرت سرپیچی از سوی يك سلسله پائین تر انجام گرفته که در بیشتر موارد منجر به سقوط شخص قائم و گاه به پیروزی او و اتباع وی انجامیده ، در اینجا نظریه ابن خلدون فیلسوف و جامعه شناس عرب مصداق می باید که مشی حکومتها يك سیر ادواری است که به سه دوره حکومتی تقسیم می شوند و میان این ادوار ممکن است چند فرد از يك نسل حکومت داشته باشند که بیش از بیست نفر به صورت ادواری تا دویست سال و بیشتر هم حکومت میکنند ، در دوره اول بوژه فرد اول یعنی سرسلسله به سرکوبی و قلع و قمع یاغیان و گردنکشان همت گماشته و دوره دوم که نفر دوم یا افراد بعد از او میباشند به رتق و فتق اوضاع داخلی می پردازند و نیز حکومتی مطلقه دارند و دوره سوم که نفر سوم یا افراد بعد از او میباشند به لهو و لعب و عیش و نوش میگذرانند و غافل از دستبرد بیگانگان یا حکومت داری میمانند که با یورش متجاسرین و یا اعقاب خانوادگی حکومت آنان واژگون میگردد ، نظام این وضعیت به شکلی مشابه روال تاریخی سیاسی سرزمین کهگیلویه و بویراحمد و خانهای آن بوده است اما در تقسیم بندی ایلی این منطقه مغایرت زیادی با سایر ایلات ایران وجود دارد ، چه نوعی

اگوسانتريسم يا خود مداری در مردم این سامان دیده میشود .
ایلات منطقه بر حسب جمعیت بیشین عبارتند از : بویراحمد سفلی ، بویراحمد
علیا ، بهمنی سرحدی و گرمسیری ، چرام ، بابوئی ، طیبی گرمسیری و سرحدی ،
دشمن‌زیاری علیا و سفلی ، بویراحمد گرمسیر ، که بر رویهم هشت ایل نامتحد را
تشکیل میدهند و از مجموع آنها جمعیت روستائی استان به تعداد ۲۵۸۸۶۸ نفر
در ۱۴۵۸ آبادی و بسیاری واحدهای کوچک ایل نشین «مال» زیست دارند.

«شهرستان کهگیلویه»

کهگیلویه^۱ یکی از شهرستانهای استان کهگیلویه و بویراحمد است که از شمال به بروجن واینده و از مشرق به یاسوج و سمیرم و از جنوب غربی به بهبهان و از جنوب به گچساران و از مغرب به رامهرمز محدود میشود، مساحت آن ۹۸۰۹ کیلومتر مربع و جمعیت آن ۱۰۴۱۹۵ نفر است که از این عده ۵۴۴۵۵ نفر مرد و بقیه زن می باشد، مرکز آن شهر دهدشت ۱۳۱۳ کیلومتر مربع مساحت دارد و با حومه ۲۰۷۳۰ نفر و در محدوده شهرداری ۹۹۸ نفر جمعیت دارد و در ۵۰ درجه و ۳۰ دقیقه طول جغرافیائی و ۳۰ درجه و ۵۲ دقیقه عرض جغرافیائی و ۱۳۰۰ متر بلندتر از سطح دریا قرار دارد و بر اساس قوانین نظارت بر امور شهرداریهای کشور، شهرداری آن درجه چهارم است، شهرستان کهگیلویه از وسیع ترین و پر جمعیت ترین مناطق استان است که از مجموع بخشهای بهمئی، لنده، چرام و بخش مرکزی (حومه دهدشت و قسمتی از دشمن زیاری) و دهات تابعه آنها بوجود آمده است.

از بخشهای آن بهمئی با مساحت ۱۹۱۴ کیلومتر مربع دارای ۲۰۷۹۰ نفر جمعیت است که مرکز آن کت kat در ۵۰ درجه و ۷ دقیقه طول جغرافیائی و ۳۱ درجه و ۳ دقیقه عرض جغرافیائی واقع که ۱۴۳ نفر جمعیت دارد، دهستانهای تابعه آن بهمئی سرحدی و گرمسیری است که از نظر تقسیم بندی ایلی مرکز بهمئی

۱- در فصل شناسه تعریف آن آمده است.

سردسیری دیشموک و بهمئی گرمسیری همان کت است که معنای جایگاه و نشیمن و دره تنگ را دارد، دیگر از بخشهای آن لنده ۱۷۴۷ کیلومتر مربع مساحت و ۲۵۳۰۵ نفر جمعیت دارد این بخش در ۵۰ درجه و ۲۳ دقیقه طول جغرافیائی و ۳۱ درجه و یک دقیقه عرض جغرافیائی واقع و مرکز آن بهمان نام بخش است که ۸۵۲ نفر جمعیت دارد، از دهستانهای تابعه آن سوق می باشد که ضمیمه خاک طیبی گرمسیر است و نیز طیبی سرحدی و دشمن زیاری علما از دیگر بخشهای آن می باشند و آبادترین بخش آن چرام ۱۲۱۴ کیلومتر مربع مساحت و ۱۱۷۲۰ نفر جمعیت دارد، کلمه چرام در معنا از ریشه لغوی چرا و چرانیدن و چرامیدن است، مرکز آن تل گرد است که در ۵۰ درجه و ۴۰ دقیقه طول جغرافیائی و ۳۰ درجه و ۵۰ دقیقه عرض جغرافیائی قرار دارد و تعداد ۸۸۹ نفر در آن زندگی میکنند و به لحاظ گرد بودن تلی که قلعه نشین خانهای چرام بوده این نام خوانده شده است، شهرداری تل گرد بر مبنای قانون نظارت بر امور شهرداریهای ایران درجه دوم از درجه بندی شهرداریهای کشور است، از دهستانهای تابع این ناحیه فقط چرام است که همنام بخش و نیز همنام دهستان منطقه است و باغ زیبایی در نزدیکی این بخش قرار گرفته که چشمه بلقیس نام دارد واحداث آن را خانواده چرامی، از خانهای ایل چرام به سامان رسانده اند که تفرجگاه بسیاری از مقامات دولتی در آن ناحیه است، تأمین برق آن در شبکه سراسری کشور قرار گرفته و مقرر بود در پایان برنامه پنجم عمرانی مورد بهره برداری قرار گیرد.

شهردهدشت نیز در شبکه سراسری برق کشور قرار گرفته و برق رسانی لنده نیز در همان برنامه پنجم منظور شده بود که مرحله اجرائی آن به تعویق افتاد، بر اساس بررسی گزارش خط لوله گاز از منبع هیئت مدیره شرکت ملی گاز ایران، مسیر گاز رسانی بید بلند آستارا که از دهدشت مرکز شهرستان کهگیلویه میگذرد و به خط لوله اول نامگذاری شده منبع تغذیه گاز آن بید بلند آغاچاری است که حدفاصل آن تا آستارا از مسیر نقاط زیر عبور میکند: دهدشت، سمیرم، گندمان، بروجن، شهرضا، شهرکرد، فلاورجان، نجف آباد، همایون شهر،

اصفهان، میمه، نطنز، گلپایگان، خمین، قمصر، آران، کاشان، دلیجان، قم، آشتیان،
تفرش، ساوه، رباط کریم، علی شاه عوض، اشتیارد، کرج، ورامین، گرمسار،
دماوند، تهران، منجیل، بوئین زهرا، آبیک، ابهر، تاکستان، قزوین، لوشان، زنجان،
رودبار، رشت، فومن، بندرانزلی، صومعه سرا، هرو آباد، هشت پر، آستارا، که
در برخی از نقاط مزبور بهره‌وری از گاز میسر گشته است.

توزیع جمعیت مناطق شهری و روستائی شهرستان کهگیلویه - بر حسب جنس و
تعداد خانوار در آبان ماه ۱۳۵۵ بر اساس استخراج سازمان برنامه و بودجه مرکز
آمار ایران در مساحت ۹۸۰۹ کیلومتر مربع - تاریخ انتشار خرداد ۱۳۵۸

نام منطقه	تعداد جمعیت	مرد	زن	تعداد خانوار
دهدشت	۲۹۰۲	۱۹۱۲	۹۹۰	۹۹۸
بهمنی گرمسیر	۱۰۳۸۶	۵۴۵۱	۴۹۳۵	۱۸۸۲
بهمنی سرحدی	۱۰۴۰۴	۵۴۴۲	۴۹۶۲	۱۷۸۴
چرام	۱۱۷۲۰	۶۱۴۶	۵۵۷۴	۲۱۸۱
دشمن زیاری	۱۱۵۶۱	۵۹۵۰	۵۶۱۱	۲۱۵۶
طیپی سرحدی	۱۵۰۶۶	۷۹۱۱	۷۱۵۵	۲۷۴۱
طیپی گرمسیر	۱۷۹۲۳	۹۲۷۳	۸۶۵۰	۳۴۰۳
مناطق روستائی	۱۲۱۷۹۳	۶۲۹۶۰	۵۸۸۳۳	۲۲۵۰۹
شهرستان کهگیلویه	۱۰۴۱۹۵	۵۴۴۵۵	۴۹۷۴۰	۱۹۲۶۶

۱- جمعیت پراکنده فاقد مسکن دائم، در روال زندگی زاغه نشینی و آلونک نشینی، یا

خوش نشین.

«شهرستان بویراحمد سردسیر»

در دوره معاصر شهرستان بویراحمد سردسیر منطقه‌ای پر آشوب از استان کهگیلویه و بویراحمد بوده است که پس از تصویب تقسیمات کشوری به صورت شهرستان و مرکز استان شکل گرفت، اشتقاق کلمه بویراحمد از نام طایفه با وی و کلمه بوا بمعنی پشت‌بام و سقف چادر و یا ریشه آن از کلمه مرکب بی‌ره‌مداست یعنی چشمه‌ای که در راه ماد واقع است، مرکز اداری و سیاسی استان کهگیلویه و بویراحمد در ابتدا تل خسروی^۱ بوده که تا سال ۱۳۲۲ مرکز شهرستان کهگیلویه آن زمان به حساب می‌آمد.

پیرامون تل خسروی وانتساب نام خسرو به تل در شاهنامه فردوسی در بخش اساطیری آمده است، کیخسرو کیانی پادشاه حماسی ایران، بر تل بلندی که اکنون تل-خسروی نام دارد در کاخی بسیاری از سران ایران را بخواند و لهراسب را بجان‌نشینی خود تعیین کرد و آنگاه با تنی چند از یاران نزدیک خود بسوی قله دنا شتافت و در گردنه‌ای سخت و پر برف ناپدید شد و به قولی پس از شستشوی خود در چشمه بشو که در آن مرتفعات واقع است بدرون غاری شتافت و در حال نیایش یزدان به انتظار فرمان او به جهان باز می‌گردد و ایران را از اهریمنان می‌رهاند.

۱- تل خسروی در ۵۱ درجه و ۳۵ دقیقه طول جغرافیائی و ۳۰ درجه و ۳۷ دقیقه عرض جغرافیائی واقع است.

در آخرین سال مرکزیت این منطقه که ۱۳۲۲ خورشیدی می باشد یاغیان و تفنگداران بوبراحمد آنرا غارت و ویران کردند که هدف اصلی آنان امحاء نفوذ ژاندارم در این ناحیه بوده است، اهالی مزبور که یا سیچی گفته میشدند بعادت به یکجانشینی کپرنشین شدند که در مجاورت یاسوج فعلی قرار دارند و سپس در شمار شهرنشینان یاسوج درآمدند، معنای لغوی یاسوج محل و مسکن یاس است که ممکن است یاس قبیله یا طایفه ای بوده باشد، اما اهالی عمیده دارند که یاسوج محل و سرزمینی است که گل یاس فراوان دارد زیرا پسوند یاس که ایج و اوچ است جاو مسکن و شهر و آبادانی معنا میدهد، بافت اجتماعی ساخت یاسوج را باید وجود عده ای پبله و راردکانی و بهبهانی دانست که حدود سالهای ۴۰-۱۳۳۹، در یاسوج اقامت گزیدند و مقداری کالای ضروری از قبیله چای، تنباکو، پارچه، قند، انبار کردند که به مناسبت پناهندگی به خانها از دستبرد در امان بودند و هر ساله انبار کالایشان را برالاغ و قاطر به میان طوایف مختلف برده و به ازاء فروش آنها فرآورده های دامی مثل، پشم، کشک، روغن، کره، گاو و گوسفند می گرفتند که پس از اتمام کار فصلی خود در یاسوج رحل اقامت می گزیدند.

یاسوج منطقه ای کنگرزار بوده که اولین سنگ بنای شهری آن در سال ۱۳۴۴ به زمین نهاده شد و در همین سال بعنوان مرکز فرمانداری بکل انتخاب گردید و در سال ۱۳۵۲ مرکز اداری و سیاسی از دو گنبدان به یاسوج منتقل و در سال ۱۳۵۶ با جمعیت ۹۳۱ نفر به مرکزیت استانداری کهگیلویه و بویراحمد تعیین گردید، از کلیه ساکنان آن نیمی کارکنان دولت و نیمی دگر پبله و راردکانی و بهبهانی و افراد بومی هستند.

یاسوج ۹۷۹ کیلومتر مربع (۲۸۰ هکتار) مساحت دارد و در ۵۱ درجه و ۴۱ دقیقه طول جغرافیائی و ۳۰ درجه و ۴۹ یا ۵۰ درجه عرض جغرافیائی قرار دارد و نیز خود مرکز بخش است که دهستانهای دشت^۲ روم و سردرود که در گویش

۲- در مورد دشت روم روایت اهالی چنین است: سپاه ایران در زمان اشکانیان بهنگام حمله بخاک روم در مسیر خود در این سرزمین اطراق کرده اند و وجه تسمیه آن از همین روایت نشأت می گیرد و در گویش محلی دشت ریم گفته می شود.

محلی سدرو saro^w می باشد و مناسب ترین منطقه کشاورزی استان است بدان منضم و جمعیت ۲۸۰۵۸ نفر را شامل میشود.

بخش مرکزی و بخش دوروهان شهرستان بویراحمد سردسیر را تشکیل میدهند، بخش دوروهان ۵۳۰۰۸ نفر جمعیت دارد و سرزمینی است بنا مساحت ۳۴۷۳ کیلومتر مربع با طول جغرافیائی ۵۰ درجه و ۱۹ دقیقه و عرض جغرافیائی ۳۰ درجه و ۵۵ دقیقه که مرکز آن دوروهان در گویش محلی درهون $\text{der-aho}^w n$ است و به مناسبت جریان دورودخانه بشاروبین رود بدین نام خوانده شده و جمعیتی حدود ۴۶ نفر دارد که در ۵۱ درجه و ۱۷ دقیقه طول جغرافیائی و ۳۰ درجه و ۵۲ دقیقه عرض جغرافیائی واقع است و بخشدارنشین آن دهستان سی سخت در ۳۵ کیلومتری یاسوج در دامنه جنوبی قله دنا در مشرق بویراحمد سفلی قرار دارد و جمعیتی حدود ۳۰۰۰ نفر دارد، ساکنان این منطقه مردمی کشاورز و قانع و آرام هستند ساختمان بخشداری در قسمت قلعه مرکزی واقع و شش مدرسه و یک باب هنرستان صنعتی کار تعلیم و تربیت کودکان و جوانان این منطقه را انجام میدهد که یکی از آنها دخترانه است، دختران دانش آموز پس از کلاس پنجم ابتدائی با پسران بصورت مختلط درس میخواندند زیرا کادر آموزشی تأمین کننده نیازهای آموزشی نبوده از طرفی روحیه شهروندی در مردم این منطقه خود یکی از عوامل اختلاط پسران و دختران در مدرسه بوده است.

خانه های مسکونی بیشتر قدیمی و از گل و خشت خام بنا گردیده و سقف آن از چوبهای باریکی که لوزی شکل و از جنس سمپدار است ساخته شده، درمانگاه این منطقه دولتی است و چند امامای بومی که در شیراز آموزش دیده اند در همان درمانگاه بکار زایمان و گاه بجای طبیب بکار می پرداخته اند، جاده سی سخت به یاسوج شنی است و جاده آن تا سمیرم در دست ساختمان است، درختان گردو و بادام و تاگ، در این بخش منظره فرح بخشی ایجاد نموده و به معاش اهالی نیز کمک میکند.

در مورد شناسه سی سخت روایت اهالی به استناد استان اسطوره ای شاهنامه

فردوسی چنین است :

سی پهلوان از پهلوانان شاهنامه فردوسی که یکی از آنان بیژن بود در پی^۳
یابش کیخسرو که پس از انتخاب لهراسب بجانشینی خود از تل خسروی به سوی
قله دنا شتافته بود میخواستند بدانجا روند، در گردنه‌ای که به بیژن معروف است
چادر میگسترانند و اطراق میکنند شب هنگام دچار تند برفی گران میشوند که
چادرهای آنان را می پوشاند و همگی می میرند و سی سخت خود کنا به ای است از سخت
مردن سی مردیامردن سی مرد گران، فردوسی در سوگ این پهلوانان آورده است :

جهان را چنین است آئین و دین نماندست همواره در به گزین

یکی راز خساك سیه بر کشد یکی راز تخت کیان در کشد

کیخسرو در غاری که بهمین نام معروف است در منطقه خفر که در گویش
لری خور است و در حوزه استانداری اصفهان پشت گردنه بیژن یا مله^۴ بیجن
mlai=bijen^۵ حوالی کوه دنا مأوا میگزیند و به عقیده اهالی هنوز هم زنده است و
علفی در آن غار میروید که فقط اسب کیخسرو میتواند از آن استفاده کند، در
نزدیکی این غار مقبره امامزاده‌ای است که سید محمد نام دارد و پسر عموی شاه
چراغ است، به قصد دیدار وی راهی شیراز بود که در حوالی آن غار در يك
درگیری کشته میشود و قتلگاه او تقدیس اهالی است، اهالی خفر به علت نامساعد
بودن وضعیت کشاورزی چند سالی در کویت بکار یدی میپردازند و سپس مراجعت
میکنند و ثروتمندترین مردم منطقه محسوب میشوند.

جمعیت تمامی شهرستان ۸۱۰۶۶ نفر و مساحت آن ۴۴۵۱ یا ۴۴۵۲ کیلومتر
مربع است که از شمال به سمیرم و از مشرق به آباد و از جنوب به اردکان و
شهرستان ممسنی و از مغرب به شهرستان کهگیلویه و گچساران محدود میشود،
شهرستان بویراحمد سردسیر که از سایر نقاط کهگیلویه و بویراحمد حاصلخیزتر
است با انواع رویش گیاهی و همانگونه که کلمه سرد با پسوند آن (بویراحمد

۳- ابن بلخی می گوید: بهمراهی کیخسرو اما در شاهنامه در پی یافتن کیخسرو است.

۴- تپه یا گردنه و برآمدگی کم ارتفاع معنا دارد.

سردسیر) مرادف است از مناطق سردسیری ایران محسوب و سردترین قسمت آن، منطقه دم چنار و سرچنار است، بویراحمد سردسیر با متوسط ارتفاع ۲۱۰۰ متر از سطح دریا و متوسط بارندگی ۷۴۸ میلیمتر در سال و وجود کوه دنا با برفهای ممتد آن گویای سردی هوا در زمستان و اعتدال آن در تابستان با توجه حداقل و حداکثر درجه حرارت در ۱۷-۳۹+ درجه سانتیگراد می باشد.

ياسوج مرکز استانداری و مرکز شهرستان بويراحمد سردسیر و نیز مرکز بخش مرکزی ۱۸۰۰ یا ۱۸۵۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد.

شکل سازمان دهی دولتی در آن برپایه دادگاه مستقل بخش و شهرداری آن براساس تصویب نظارت براتحادیه شهرداریهای کشور درجه دهم است، يك دوره تکمیلی آموزش و پرورش در این ناحیه وجود دارد که بیشین دانش آموز آن از بخشها و روستاهای تابعه بدان گسیل شده اند، خانه های سازمانی شهر از سنگ و سیمان به طریقه شیروانی و یلائی درست شده و خانه های حومه از گچ و سنگ است آبشار یاسوج از ریشه کوه دنا سرچشمه گرفته از جنوب غربی یاسوج میگذرد و در زیر آبشار درختان جنگلی تساک و بلوط و گردو روئیده است که حالت پارک جنگلی دارد و در این پارک گونه هم سکوهائی ایجاد کرده اند که منظره فرح بخشی دارد و تفرجگاه دیدار کنندگان آنست، در جوار رودبشار و ابتدای ورود به شهر در يك کیلومتری جنوب آن يك کارخانه قنداحداث گشته که بمناسبت کمبود چغندر قند، تولیدی ندارد، آب آشامیدنی لوله کشی است که منبع آن سرچشمه رودبشار از برفهای ذوب شده کوه دنا است، تأمین برق شهر از طریق دونیروگاه ۲۰۰ و ۵۰۰ کیلوواتی انجام میگیرد و تلفن خودکار ۵۰ شماره ای تسهیلات مخابراتی تلفنی است که در سطح ابتدائی میباشد، يك باب گرمابه مردانه که دارای چند نمره خصوصی است که برای رفاه حال مسافران بی تأثیر نیست و نیز يك مجتمع جهانگردی در دست ساختمان است که نیازهای توریستی منطقه را تا چند سال و بخصوص تا هنگامیکه جاده مناسبی برای اتصال یاسوج بشاهراههای کشور احداث نشده مرتفع میسازد، مسیر گاز رسانی کنگان اصفهان که از یاسوج

میگذرد براساس برآورد هیئت مدیره شرکت ملی گاز ایران منبع تغذیه گاز آن کنگان و طول لوله آن ۵۵۰ کیلومتر و قطر لوله مورد استفاده ۵۶ اینچ است که از مسیر نقاط بندربوشهر، برازجان، کازرون، نودان، یاسوج گذشته و آنها را تغذیه میکند، یاسوج اگرچه به لحاظ موقعیت استراتژیکی آن پدید گشته و گسترش نیافته است اما شهر سازی آن براسلوب درست و با امکانات طبیعی خود میتواند یک مرکز جلب توریست مناسب باشد.

شهرستان بویراحمد سردسیر دارای تسابستانهای فدرح انگیز و زمستانهای سرد و یخبندان است که تحرك عمومی مردم فصلی یعنی در آغاز بهار تا اواسط فصل پاییز است، زمینهای فاریابی منطقه به کشت برنج اختصاص دارد. از نظر تقسیم بندی ایلی شهرستان بویراحمد سردسیر تابع بویراحمد علیا است.

توزیع جمعیت مناطق شهری و روستائی شهرستان بویراحمد سردسیر
بر حسب جنس و تعداد خانوار در آبان ماه ۱۳۵۵
بر اساس استخراج سازمان برنامه و بودجه مرکز آمار ایران در مساحت
۴۴۵۲ کیلومتر مربع - تاریخ انتشار خرداد ۱۳۵۸

نام منطقه	تعداد جمعیت	مرد	زن	تعداد خانوار
ياسوج	۴۵۲۴	۲۶۰۴	۱۹۲۰	۹۸۷
دوروهان	۵۳۰۰۸	۲۷۰۶۹	۲۵۹۳۹	۹۷۷۳
دشت روم	۵۱۹۵	۲۶۲۹	۲۵۶۶	۹۰۳
سردرود (سهرود)	۱۸۳۳۹	۹۳۴۶	۸۹۹۳	۳۲۳۰
مناطق ^۱ روستائی	۷۶۵۴۲	۳۹۰۴۴	۳۷۴۹۸	۱۳۹۰۶
شهرستان ^۲ بویراحمد سردسیر	۸۱۰۶۶	۴۱۶۴۸	۳۹۴۱۸	۱۴۸۹۳

۱- جمعیت پراکنده فاقد مسکن دائم، در روال زندگی زاغه نشینی و آلونک نشینی، یا خوش نشین.

۲- در مقایسه با هوای بویراحمد گرمسیر و سردی هوای بویراحمد سردسیر بدین نام خوانده شده است.

«شهرستان گچساران»

شهرستان گچساران با مساحت ۳۶۲۱ کیلومتر مربع (۱۰۰ هکتار) در شمال شهرستان ممسنی و مغرب طایفه جلیل از توابع شهرستان بویراحمد سردسیر و جنوب طایفه بابکان از شهرستان کهگیلویه و مشرق بهبهان و شمال شرقی میشان از بخشهای استان بوشهر قرار دارد و به مناسبت داشتن معادن گچ فراوان به این نام مشهور است، این شهرستان در ۵۰ درجه و ۴۵ یا ۴۶ دقیقه طول جغرافیائی و ۳۰ درجه و ۲۶ دقیقه عرض جغرافیائی قرار دارد و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۰۵۰ متر و جمعیت آن ۵۹۱۰۹ نفر است که در شهر دو گنبدان و بخش باشت - بابوئی به صورت پراکنده سکنا دارند و مرکز آن دو گنبدان است که بدون حومه ۲۳۴۴۱ نفر جمعیت دارد و ساکنان آن از مردمان ترك قشقائی که از افراد کسبه و کارکنان شرکت نفت و گروهی بهبهانی و بختیاری و عده ای اصفهانی است که به کار تجارت اشتغال دارند و ساکنان غالب را افراد بسومی لر، که از ایل بابوئی هستند تشکیل داده و شهری مهاجری را سامان داده است.

دو گنبدان سر راه ممسنی به بهبهان قرار دارد و مساحت آن ۲۳۸۵ کیلومتر مربع است و با حومه ۲۵۵۵۸ نفر جمعیت دارد.

در مورد وجه تسمیه و قدمت این شهر نوشتار همسانی از محققان مختلف وجود دارد که میتواند راهنمایی موجز بمنظور راه یابی به شناخت بیشتر این ناحیه

باشد، از آنجمله است :

در جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی نوشته گای لسترنج که کار ترجمه آنرا محمود عرفان بر عهده داشته آمده است :

در ساحل یکی از شعب رودخانه شیرین گنبد ملغان که محل مهمی سر راه ارجان به نوبندگان است قرار دارد که امروز آنرا دو گنبدان گویند و خرابه‌های پهناوری در آنجا دیده می‌شود، در مجاورت آن کوه و ولایت بازرنگ و همچنین صرام (چرام) که زمستان آن به غایت سرد بوده و حتی در فصل تابستان سر کوه آنجا برف داشته است ولی شهر گنبد ملغان از بلاد گرمسیر بوده و نخلستان آن شهرت داشته و آنرا گنبد ملجان و ملقان هم نامیده‌اند .

صاحب فارسنامه ابن بلخی در قرن ششم گوید : شهر کی است کسوک و ناحیتی با آن می‌رود و هوای آن گرمسیر است و آب‌روان دارد قلعه‌ای در آن شهر است که آذوقه سه‌چهار سال محافظین قلعه را در آن نگاه میدارند .

حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب درباره قلعه گنبد ملغان گوید : آنرا از محکمی بیک مرد نگاه توان داشت .

دکتر احمد اقتداری مؤلف جغرافیای تاریخی و آثار باستانی که خو د حقوقدان و نیز محقق زبان‌شناسی و باستان‌شناسی است و تحقیقات ارزنده‌ای در جنوب و غرب ایران دارد مینویسد : آثار دو گنبد فروریخته در دشتهای شرق و غرب شهر دو گنبدان که یکی در ناحیه لیشر و دیگری در دشت شرق شهر دو گنبدان آثار مختصرش باقی است و بقایای گنبد و طاق اثری که در دشت لیشر باقی مانده است به مراتب بیشتر از آثار بازمانده در دشت شرقی شهر است که حکایت از دو گنبد در شرق و غرب جلگه می‌نماید، در غرب لیشر آنجا که شعله‌های گاز از روی چاههای نفت به ارتفاع ده‌ها متر می‌سوزد بقعه‌ای وجود دارد که از درون چهارطاقی جلوه گر است، ارتفاع طاق گنبدی بقعه پنج تا شش متر است و نیز در جلگه شرق دو گنبدان در اوائل تنگ مالین در نقطه‌ای که سراون نیز saro^w naniz نام دارد آثار ویرانه‌های تپه‌ای وجود دارد که گمان می‌رود یک چهارطاقی بزرگ و گنبدی شکوهمند بر آن ساخته

بوده است و به لحاظ وجود این دویقه چهارطاقی و گنبد، جلگه، دو گنبدان نام گرفته است که نام سابق آن گنبد ملغان بوده است.

دردوره معاصر قبل از شهرسازی دو گنبدان شهر کی به نام مرکز یا گچساران در جنوب شرقی آن قرار داشت که کوهستانی بودن منطقه و کمی فضای شهری و تأسیسات نفتی و زلزله‌های متناوب و خفیف باعث ویرانی و انتقال آن به دو گنبدان گردید که در گویش محلی دو گمبزون^w dogombzo گفته میشود.

حدود سالهای ۳۱-۱۳۳۰ عده‌ای از ساکنان طایفه عالی شاهی باوی برج و بارویی در آنجا ساختند و کاروانیانی هم که از اطراف باشت بابوئی و بویراحمد گرمسیر می‌خواستند به مرکز یا گچساران بروند شب را با الاغهای خود در آنجا بمتوته میکردند و نام قبلی آن کاروانسرا که در گویش لری کارونسرا^w karo گفته میشود ناشی از وضع اطراق کاروانیان و گذرگاه آنان بوده است و آثار سنگی کاروانسرائی در ۶ کیلومتری ابتدای ورود به شهر از طریق جاده شیراز نیز دیده میشود.

برنامه ساخت شهری دو گنبدان به مناسبت داشتن منابع نفت فراوان در حوالی آن بوده است که شرکت نفت آنرا برای استقرار کارکنانش مناسب یافت و اهالی برای اشتغال در مؤسسات نفتی و رفاهیت، در آنجا سکنا گزیدند و در اندک مدتی هم روبه آبادانی و رشد نهاد، اولین کلنگ بنای شهری دو گنبدان توسط شرکت نفت در سال ۱۳۳۴ خورشیدی به زمین زده شد، ساخت شهری دو گنبدان نادرست و پیاده روها بیش از یک متر و نیم نیست که پیش دکانها است و خیابانها بسیار کم عرض هستند و نمی‌توانند دو طرفه باشند، گندآبرو از وسط شهر می‌گذرد و سیل بندهم ندارد هر چند شهری است کوهپایه‌ای.

این شهر اکنون مرکز رفاهی و تجارتی کهگیلویه و بویراحمد به حساب

۱- در گویش لری حرف ن قبل از ب میم تلفظ می‌شود و در فلهویات ذال همان دال

می آید و در حیطه و اقتدار شرکت نفت است و اختلاف طبقاتی از حیث محل سکونت که تضاد بسیاری دیگر را هم در بردارد در این شهر به چشم میخورد. بنای خانه های مسکونی کارکنان شرکت نفت از نقشه های ساختمانی انگلستان است و بر همین شیوه خانه های کارمندان در شرق خانه های کارگران در دامنه کوه باغ نار (باغ انار) به فاصله دو کیلومتری منزل کارگران و سه کیلومتری شهر واقع و بدور از هیاهو است، خانه های افراد غیر کارکنان نفت در غرب خانه های مسکونی کارگران شرکت نفت و سمت چپ جاده ممسنی به بهبهان قرار دارد، بنای ساخت این خانه ها بترتیب درجه بندی ثروت از سنگ و سیمان، آجر، گچ و سنگ و گل بنا شده، که بیشتر گچ و سنگ است و شغل مردمان آن، حرف پیمانکاری ساختمان و لوله کشی نفت و آب و راه سازی و تجارت است و نگهبانی و کارگری عمله روزمزد، وعده ای هم به آهنگری اشتغال دارند.

فرزندان اهالی اغلب از محل سکنی دیپلم گرفته اند و در همان منطقه بکار اشتغال دارند و بدین لحاظ با فرهنگ سایر شهرهای ایران بیگانگی آشکاری دارند، بیشترین دانش آموزان در استان و کسانی که به مؤسسات آموزش عالی راه یافته اند از فرزندان اهالی دو گنبدان می باشند وعده ای هم به تعداد تقریبی ۲۰ نفر راهی ایالات متحده امریکا و اروپا شده اند، تأسیسات آموزشی يك دوره تکمیلی دبیرستان است و به مناسبت صنعتی بودن شهر نسبت بسایر مناطق استان وجود دوهنرستان صنعتی نظام قدیم و جدیدنمای آموزش صنعتی منطقه است و نیز يك هنرستان کشاورزی در ۷ کیلومتری شهر کنار جاده دو گنبدان ممسنی در دهکی که امامزاده جعفر نام دارد دایر است که ساخت کشاورزی منطقه را در چتر صنعت در بر میگیرد، بیشتر معلمان منطقه بومی هستند که عده ای از آنان تا فوق دیپلم دانشسرای راهنمایی درس خوانده اند و تعدادی از آنان بر اساس سهمیه بورسیه محلی نیز به دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی راه یافته اند که در کادر دبیری دبیرستانهای منطقه با اهداف سیاست محلی بکار تدریس مشغولند، برخی از مدارس به اهتمام شرکت نفت بنا گردیده که فرزندان اهالی غیر کارکنان نفت نیز از آنان

استفاده میکنند، بررسی آموزش و پرورش در استان و کیفیت آن محتاج بررسی
اطنابی است که در بخش توضیحی آموزش ذکر خواهد گردید .
سه ساختمان مسجد در شهر وجود دارد که یکی از آنان سه هزینه شرکت
نفت در جوار خانه های کارگران شرکت نفت واقع است و فاصله مکانی آن با
خانه های کارمندان شرکت نفت بیش از سه کیلومتر است .

ساختمان کاخ جوانان با آن که پایان پذیرفته است مورد بهره برداری واقع
نگردید و قبرستان بزرگی در شمال غربی شهر به نام بنگه banga وجود دارد که
قبرستان اصلی شهر به حساب می آید ، قبرستان دیگری در جنوب غربی شهر
واقع است که افراد بی بضاعت در آن مدفون و کمتر برای فاتحه بدان توجه
دارند، شهر از کارخانه برق سد دز خوزستان بهره مند میشود و از لحاظ ارتباطی
دارای تلگراف بی سیم و تلفن بین شهری کاریز متصل به شبکه ماکروویو است
و همچنین به وسیله جاده نفتی به بهبهان از طریق راه شوسه اصلی بسا ممسنی و
شیراز ارتباط دارد ، فاصله این شهر تا تهران ۱۲۳۱ کیلومتر است ، فرودگاه
اضطراری شهر مختص نشست هواپیماهای شرکت نفت است و هرازگاهی يك
هواپیمای دولتی هم در آن می نشیند که در ابتدای ورود به شهر از طریق ممسنی
در منتهی الیه سمت چپ جاده واقع است، لوله کشی آب مشروب اهالی به کمک
شرکت نفت ایجاد شده و کفاف احتیاج مردم را میدهد، براساس تصویب اتحادیه
شهرداریهای کشور شهرداری دو گنبدان درجه پنجم است، دوازده سال قبل از تأسیس
فرمانداری گچساران ، مجلس شورای ملی سه دوره در این شهرستان نماینده ای^۲
سری داشته است و اهالی بی خبر از وجود نماینده خود در مجلس و نا آگاه از
شرایط احراز شهرستان خود برای نماینده مجلس بوده اند، ساکنان این شهرستان نماینده
کهگیلویه را در مجلس نماینده خود میدانستند، بهنگام انتخاب و تعیین کاندیدا،
شهرستان گچساران از پیوسته های کهگیلویه به حساب می آمده و ظاهرأ يك نماینده

۲- دکتر یحیی شمس که نیز معاونت مؤسسه عالی علوم سیاسی را عهده دار بوده است

(آگاهی از زندانیان اوین ۵۸/۵/۳۱).

داشته است که به نام کهگیلویه به مجلس راه می‌یافت اداره‌ها و سازمانهای دولتی در شهر عبارتند از: آموزش و پرورش، بهداشت، پست و تلگراف، بیمه‌های اجتماعی، بخشداری، آمار و ثبت‌احوال، دارائی، دخانیات، کار و امور اجتماعی که مسئول نظارت بر کار آنها فرمانداری شهرستان است، دادگاه مستقل بخش نمایندگی قوه قضائیه را در شهرستان گچساران و کهگیلویه عهده‌دار است، وجود سه مسافر خانه که دوتای آن تابلوی هتل دارند معین مسافران غیر بومی هستند، سازمان عمران روستائی دارای میهمانسرائی است که بیشتر مورد استفاده کارکنان سازمان مزبور و کارمندان دولت است، دو چهارراه که چند نهال در آن کاشته شده برای جوانان منطقه به منزله پارک است و تا پاسی از شب آنان را به بیکاری پنهانی و امیدارد، کتابخانه عمومی شهر در ۱۳۵۵ تأسیس و محلی برای نشستن مشتاقان کتاب وجود ندارد، سه سینمای درجه سه یکی در شهر و دو دیگر مختص شرکت نفت در نواحی خانه‌های کارکنان نفت قرار دارند و نیز دو باشگاه که از تأسیسات رفاهی شرکت نفت است همانند مکان سینماها در نقاط مسکونی کارکنان آن واقع است.

میهمانخانه شرکت نفت که کارکنان مزبور اصطلاح انگلیسی آن یعنی گست‌هوز Guest, House را بکار میگیرند ویژه میهمانان شرکت نفت و مأموران دولتی است و لرها بدان شاه‌نشین گویند، تأسیسات جدید و صنعتی نمای يك شهر صنعتی را بدان داده است که از نظر شهرسازی معجونی است از شنبه بازارها و دوشنبه بازارها و سنابیل و نیز یکی دو ویرانه با آثار باقیمانده از آن در اطراف شهر نمایانگر قدمت آن هم میتواند باشد، از جمله، سراورل استین باستان‌شناس و محقق انگلیسی در کتاب جاده‌های قدیمی غرب ایران در ۱۳۱۴ خورشیدی که دکتر بهمن کریمی (بهمن میرزا) باستان‌شناس آنرا با نام راههای باستانی و پایتخت‌های قدیمی غرب ایران ترجمه کرده است، اطاقهایی به سبك دوران صفوی در کنار چشمه‌ای در ویرانه‌های بنگه در ۵/۵ کیلومتری شمال غربی دو گنبدان دیده است و اکنون پائین‌تر از آن چشمه، باغ بزرگی است و پائین‌تر از باغ یعنی شمال غربی شهر،

قبرستان بزرگی است، بقعه بی‌بی حکیمه که بین گناوه و گچساران قرار دارد زیارتگاه و تقدیسگاه اهالی است، به گمان مؤلف جغرافیای تاریخی و آثار باستانی، شاید بنای يك معبد به روزگار ایلامی است.

از بخش‌های گچساران بخش بابوئی است که در بیشتر موارد بانام مرکز بخش یعنی باشت نوشته و ذکر میگردد و پیشوند آن است، این بخش ۱۲۳۶ کیلومتر مربع مساحت و دارای ۱۸۰۹۹ نفر جمعیت است و مرکز آن باشت ۸۵۰ نفر جمعیت دارد که در ۵۱ درجه و ۳ دقیقه طول جغرافیائی و ۳۰ درجه و ۲۹ دقیقه عرض جغرافیائی واقع است، در جنوب غربی آن برکوهی که مشرف به ده منصورآباد (مهرآوه) است قلعه خرابه‌ای وجود دارد که قلعه بانو گشه یا بانو گشسب نام دارد، انتهای مرز ممسنی و ابتدای مرز کهگیلویه و بویراحمد یعنی آغاز منطقه شهرستان گچساران در خاک با وی پلی برروی رودخانه کره سیاه نصب شده که امروزه بدان پل برین گویند و جاده مواصلاتی فارس و کهگیلویه و بویراحمد و خوزستان است و آثار خرابه‌های کنار پل حکایت از قدمت آن دارد، چنانچه پرفسورهاینس گاو به در کتاب ارجان و کهگیلویه از فتح اعراب تا پایان دوره صفوی در ذکر سفر سراورل استین محقق و باستان‌شناس انگلیسی نوشته است، سه عدد پل را بطور مشروح در يك نقطه توصیف میکند و بقایای پل علیائی را که سمت راست و قدیمی‌تر است و پایه‌های آن که برروی صخره ساخته شده و دوپایه بشکل برج در وسط آب نمایان است و این دوپایه دارای سوراخهائی بوده که ریسمان یا آهن یا چوبی از سوراخها می‌گذشته و کاروانیان در موقع طغیان آب از آن عبور میکرده‌اند و بدوره هخامنشیان مربوط بوده است و پل میانی که قسمتهای زیرین آن دیده شده روزگاری برروی آن طاقهای بزرگی از گچ و سنگ استوار بوده و ۱۷ محراب و دهنه طاق‌نما در يك سوی آن باقی است و آنرا باید بدوره ساسانی مربوط دانست و ساخت پل سفلائی را مربوط به اوائل دوره اسلامی به زمان آل بویه و شاید عضدالدوله دیلمی شناخته‌اند استین نیز معتقد است هنگام ساختن پل جدید پایه‌های سمت چپ رودخانه کلا از

میان رفته است ، پل برین که با نام سابق آن پل پیرین درمتون ثبت شده از جهت مقابله آریوبرزن سردار هخامنشی بااردوی اسکندر و راهسی که از مصیری به سورنا بادیا پوزه سرنه (گردنه سرنه) و مهرایجان و جوویجان و همایجان میگذرد و به روستای دالین که سرراه شیراز اردکان از راه گویم goyom می رسد اهمیت تاریخی دارد .

شناسه با وی براساس متون و اسناد تاریخی و گفتار سینه به سینه بشکلی همگن به گونه ای تقریبی تعاریفی بدست میدهد ، از جمله : نگارنده حدود العالم من المشرق الی المغرب دهستان با وی را از نظر موقعیت جغرافیائی در شرق بهبهان دانسته و میگوید ، در سابق دوبروک بوده یکی در شمال به نام کوه مره و دیگری در جنوب به نام باشت که پس از استیلای با وی تمام این خاک یکی شده و به نام بلوک با وی معروف گردیده ، درازی خاک باشت با وی از قریه انا در طلایه مراسخون از ایل رستم ممسنی تالیشر که مرز بویراحمد گرمسیر است ۱۴ فرسنگ و پهنای آن از پیچاب تاخان خاد (خان احمد کنونی) شش فرسنگ است ، نواحی جنوب و غربی آن گرم و قسمت شمالیش کوهستانی و سرد است ، درازی خاک کوه مره از قریه دبل تا نارك ۱۷ فرسنگ و پهنای آن ۲ فرسنگ است ، هوایش معتدل و زمینش کوهستانی است ، محصولات جنگلی در آن فراوان و وسیله معاش اهالی است ، مرکز دهستان با وی قصبه باشت است که از قدیم مرکزیت داشته و در ۲۱ فرسنگی شرقی بهبهان نهاده شده است ، سکنه این دهستان بیشتر از طوایف با وی بویژه کشین ولرزبانند .

در کتاب کهگیلویه و ایلات آن تألیف محمود باور در ۱۳۲۴ خورشیدی وسعت ناحیه کوه مره را از دهستان دبل تا نارك narak حدود ۱۲۶ میل مربع حساب کرده و نوشته است چندی است که ناحیه کوه مره بین باشت بابوئی و بویراحمد گرمسیر تقسیم شده و سه روستای دبل و اسپرومارین ضمیمه بویراحمد گرمسیر شناخته شده اند .

اکنون مرزهای این بخش در تقسیمات اداری کوچکتر از تقسیمات ایل

آن است، چه! شهر دو گنبدان و تمامی شهرستان گچساران جز قسمتی از بویهر- احمد گرمسیر از نظر تقسیم بندی ایلی^۳ ضمیمه ایل با وی محسوب میشوند. بابوئی در معنای لغوی مصغرباب است و پدر و به معنای درویشی و قلندری هم آمده است و اصطلاح محلی آن کلمه با وی havi است، از منضمات این بخش یکی دهستان چهارراه کشین است که در شمال شرقی باشت و ۱۷ کیلومتری آن در ۵۰ درجه و ۵۴ دقیقه طول جغرافیائی و ۳۰ درجه و ۳۲ دقیقه عرض جغرافیائی قرار دارد و در درگیریهای ایلی و نیز کثرت جمعیت میان سالهای ۳۴- ۱۳۴۰ اهالی متفرق و در حوالی مرکز بخش در دهات منصورآباد (مهرآوه) و گروس و عشق آباد (شکرک) وعده ای هم در مرکز بخش رحل اقامت افکندند و تعدادی هم که معادل نصف کل جمعیت دهستان بودند در محل اولیه و اطراف آن ماندگار شدند، دیگر از دهستانهای این بخش دهستان دولیاری است که اهالی پیچاب و آبدگاه در آن سکنی داشته اند و در شمال باشت واقع و انتزاع برخی از ساکنان این دهستان نتیجه درگیری ایلی بوده است، دیگر از دهستانهای این بخش تلچگاه است که طایفه شیخ جلیل در آن سکونت دارند و دستخوش تغییر سیاست محلی نشده است، ساکنان دیگر ایل بابوئی راده و قصبه های کوچک تشکیل میدهد.

شهرستان گچساران از مجموع دهات بخش بابوئی تشکیل میشود که از نظر تقسیم بندی ایلی تابع ایل بابوئی است، هوای شهرستان گچساران گرم ترین نقطه از نواحی استان است زمستانهایش معتدل و تابستانها در نواحی جنوبی و غربی گرم و شرقی و شمالی معتدل است، حومه مرکز شهرستان از مهمترین مراکز استخراج نفت ایران به حساب می آید و تولید نفتی آن به وسیله لوله به جزیره خارگ منتقل و از آنجا با کشتیهای اقیانوس پیماراهی خارج میگردد، «اولین^۲ چاه

۳- یادداشتهای دستی ویلیام ناکس داری که در کتابخانه دانشگاه پراگ (امپراطوری اتریش) روزنامه لوموند در ۱۹۷۳ آنرا منتشر کرد و از رساله، نفت و سیاست در خاورمیانه نوشته دکتر غلامحسین آکنج دوره دکتری علوم اجتماعی سیاسی دانشگاه سوربن فرانسه اتخاذ شده است.

نفت ایران در منطقه بابا محمد حفاری شد و به نفت نرسید که اکنون به چاه شماره شش معروف است» و سپس در گچ کور اوغلی و نیز پوکک از نواحی اطراف دو گنبدان چاههای حفاری شد و تعدادی ساختمان و چادرهای مختصر که برای نشیمن کارکنان ایرانی و انگلیسی و هندی در پوکک برپا شده بود و به علت غارت تفنگداران کریم خان و سرتیپ خان بویراحمدی، آنان به مسجد سلیمان و نقاط بختیاری رحل اقامت افکندند و کارهای حفاری نفت را در آن نقاط ادامه دادند در سال ۱۳۱۵ کارهای شرکت نفت ایران و انگلیس در گچ کور اوغلی دوباره از سر گرفته شد و در جهت اکتشاف و حفاری و تولید و استخراج و بهره برداری فعالیتهای گسترده ای شروع گردید که حفاریهای انجام شده به منظور بهره برداری در نقاط مختلف گچساران تاکنون بدین شکل آماری بوده است:

در محدوده دو گنبدان ۱۷۹ حلقه چاه نفت ، در منطقه بی بی حکیمه ۸۶ حلقه و در رگ سفید ۷۰ حلقه و در چار بیشه سولا به در carbisaisolabedar واقع در میشان ۴ حلقه و در بازنان ۴۰ حلقه و در بی نک binak ۲۵ حلقه چاه نفت وجود دارد بزرگترین حلقه چاه نفت در بی نک گره سی binakgorasi به ظرفیت یکصد هزار بشکه در روز است و بزرگترین منبع گاز در چار بیشه سولا به در می باشد، میزان اشتعال گاز و فوران آن بسته به فشار گاز چاه می باشد، شعله های گاز بر روی حلقه چاههای نفت با ارتفاع حداقل یک متر بالاتر از نقطه اشتعال و حداکثر ۵۰ متر میسوزد و در تغییر هوا به گرمی از عوامل مهم به حساب می آید، مسیر گاز رسانی بید بلند شیراز بندرعباس که از گچساران می گذرد و به خط دوم نامگذاری شده ، منبع تغذیه گاز آن سرخون است و برابر گزارش هیئت مدیره شرکت ملی گاز ایران مناطق میانکوه، بندر ديلم، بهبهان، دو گنبدان، نورآباد، زرقان، مرودشت، شیراز، فیروزآباد، سروستان، جهرم، فسا، اصطهبانات ، نی ریز، داراب ، لار، سرخون ، میناب، بندر لنگه، پل ، قشم ، بندرعباس را تغذیه میکند ، طول لوله بندرعباس سرخون ۵۰ کیلومتر و بندرعباس شیراز ۴۵۰ کیلومتر است که به قطر ۳۶ اینچ می باشد، چاههای نفت اغلب آرتزین و کمتر عمیق هستند و بر روی هر يك از آنها

شعله‌گازی مشتمل است، یکی از تولیداتی که بسازده سودمندی برای ساکنان کهگیلویه و بویراحمد ندارد تولید و استخراج نفت و مشتقات آن است به‌قسمی که حتی جاده‌های ارتباطی میان استان و شاهراه ارتباطی با سایر نقاط غیر آسفالت‌ه و شنی است و عدم تخصیص درآمد يك روز نفت به منظور کمک به بهبود وضع اهالی از آغاز پیدایش اولین حلقه چاه نفت تاکنون است، در چند ساله اخیر که ساکنان دوگنبدان متوجه بی‌توجهی دولتمردان نسبت به خود شدند، بدون کسب مجوز از مقامات دولتی و شرکت نفت بالوله‌کشی گاز بدون اسلوب فنی و شهر-سازی و رعایت اصول ایمنی از گازشور استفاده میکنند اما لوله‌ها از جنس فولاد و قطر آن از $\frac{3}{4}$ تا $\frac{1}{4}$ اینچ بوده است و میتواند استحکام داشته و چند سالی دوام آورد، بهره‌وری از تولیدات نفتی بسته به جو سیاسی حاکم بر جامعه و پی‌آمد قانونمندیهای آن خواهد بود تا واژه توزیع عادلانه درآمد ملی جای خود را به کاربرد حقیقی آن بدهد.

توزیع جمعیت مناطق شهری و روستائی شهرستان گچساران بر حسب جنس و تعداد خانوار در آبان ماه ۱۳۵۵

بر اساس استخراج سازمان برنامه و بودجه مرکز آمار ایران در مساحت ۳۶۲۱ کیلومتر مربع - تاریخ انتشار خرداد ۱۳۵۸

نام منطقه	تعداد جمعیت	مرد	زن	تعداد خانوار
دو گنبدان	۲۳۴۴۱	۱۲۳۰۴	۱۱۱۳۷	۴۲۹۲
باشت بابوئی	۱۸۰۹۹	۸۸۵۰	۹۲۴۹	۲۳۱۹
بویراحمد گرمسیر	۷۱۲۲	۳۵۷۹	۳۵۴۳	۱۴۴۲
دهستان گچساران (مرکز)	۸۳۳۰	۴۱۸۱	۴۱۴۹	۱۵۲۵
مناطق ^۱ روستائی	۲۱۱۷	۱۰۰۲	۱۱۱۵	۱۳۶۲
شهرستان گچساران	۵۹۱۰۹	۲۹۹۱۶	۲۹۱۹۳	۱۰۹۴۰

۱- جمعیت پراکنده فاقد مسکن دائم ، در روال زندگی زاغه نشینی و آلونک نشینی، یا خوش نشین.

«بخش سوم: موقعیت فرهنگی»

فصل دهم، باورها و ایستارها.

فصل یازدهم، طب عامیانه و نباتات دارویی و گل‌های صحرایی.

فصل دوازدهم، تولد و نامگذاری.

فصل سیزدهم، عروسی و ازدواج و خانواده.

فصل چهاردهم، برقراری مراسم تدفین.

فصل پانزدهم، اعیاد و میهمانی.

فصل شانزدهم، لهجه و شعر و آواز و موسیقی.

«باورها و ایستارها»

در این قلمرو جغرافیائی و بزرگی خاصی از مظاهر دین و اعتقاد حکمفرمائی دارد و تمامی باورها برای پایه استوار است و گو که انسان از آغاز پیدائی خود با اعتقادات دینی سرشته است، دین مردم منطقه اسلام و مذهب شیعه اثنی عشری است بجز ۱ از اهالی که در دهی به نام کتا از توابع بویر احمد سفلی پیرو مسلک بهائی و بابی گرا هستند.

در این منطقه مانند بسیاری از نقاط جهان دین عاملی است پویائی و ایستائی که از مکتوبات مردم مایه میگیرد ولی نگرش ایستائی که انجام آن خرافات است بیشتر به چشم میخورد، در این میان شاغلین کادر آموزشی، خود سمبل و نمادی از این عینیت هستند که با سنتهای متحجر به مبارزه برنخاسته‌اند و علت یابی در این انسجام، ریشه و استحکام گذشته فرهنگی است که در گرایش و هم‌انگیزی و خرافی خلاصه میشود، در این سامان آغاز هر کاری با اعتقادات دینی شروع و پی‌گیری میشود چه! بینش‌های مختلفی درباره کار و کوشش و کنش اجتماعی وجود ندارد، بل يك آراء و عقیده متحد و متفق علیرغم تمام خصوصتهای درون ایلی، اعتقاد به بخت و قضا یعنی نوعی مذهب جبر و اعتقاد به سرنوشت مبنی بر اشاعره است. و اصولاً به تغییر آگاهانه و نقش سازنده آدمی اعتقاد نداشته و بر این تصوراند که مسیر تاریخ جبراً تعیین شده و از ابتدای آفرینش کلیه جزئیات

تا پایان تاریخ معین شده است .

مردم این سامان حاضر به اتخاذ تصمیم و یا استقبال از خطرات نیستند و سرنوشت را روی پیشانی هر کس مهر شده میدانند و معتقدند هر تغییر زمانی دارد و چون زمانش فرارسد بدون دخالت آگاهانه انسان رخ خواهد داد، کمی وزیادی محصول یا گرمی و سردی هوا و کشیدگی یا پستی قامت افراد ، خلاصه تمامی اتفاقات را ناشی از مشیت الهی می دانند، ترجمان بارز این سیستم عقیدتی شعری است بدین مضمون:

ار بیا صد باد سخت بی امر الهی نیفته پر درخت

ar bia sad badē saxt bi amre elahi niofte para dēraxt

که بر گردان آن چنین است: اگر صد باد سخت بوزد تا میل و اراده خداوند نباشد برگی از درخت جدا نمی شود ، مصداق شعر سعدی دشواری بیان را گویا تراشکار می سازد: برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار. آغاز هر حرکتی استمرار استمداد مردم مبتنی با نام خدا است ، در عروسی و ازدواج ، جنگ و گریز، میهمانی ، معامله و دادوستد و شروع هر کار با یاری طلبیدن از قوای ماوراءالطبیعه ملحوظ است، مثلاً برای دزدی که نوعی شغل و مرمرعاش مردم است آغاز کار با نام خدا است یعنی ابتدا، بسم الله... و سپس سلام و صلوات و ورد و انجام کار... بدین تصور که با خواندن اوراد صاحبخانه و صاحب مال در خواب می ماند و یا غافل.... که این خود مؤید پیوستگی عمیق و عاطفی و درونی و وابستگی وجودی به ذات واجب الوجود است ، در اذهان عمومی معتقدات بوجهی تبعیدی مقبولیت عام یافته و ذهن با قوای ماوراءالطبیعه خومی گیرد و ملکه اش می شود و اعتقادی راسخ نیز بر حلول دارند .

پایه ذهنی عام ، داستانها و حکایات بومی است که نمودی از مظاهر دینی است و در آن رؤیای مردم ناکام نهفته است ، باز گوئی این حکایات که از قصه های بومی است این منطقه را به عنوان يك جامعه با فرهنگی ویژه معرفی می کند و این چندباره گواهی ها در زمستان و شب تاریک توسط پیرزنان و پیرمردان گفته می شود

که در آن قهرمان داستانها شاهزادگان یا مردان روحانی است و محشور بودن با گروه اخیر باورهای توده مردم را به دین و مذهب آشکار ساخته است.

کمیاب بود امکانات از جمله پزشک و دارو خود پیدایش دفاع اولیه بشری را در این ناحیه به شکلی ابتدائی و سهل الوصول آشکار می سازد، از جمله: در صورت بروز بیماری و حاد بودن آن از معمم محل استمداد می طلبند و کیلومترها و حتی فرسنگها راه می پیمایند تا معممی را بر بالین بیمار بیاورند و حق القدم معمم را که در خور او باشد نیز قبلاً پرداخت می کنند، معمم از گل صحن امامزاده متبوعه خود مقداری به همراه می آورد که کمی از آنرا بر زبان بیمار می ریزد و نسخه ای هم به عنوان دعا می نویسد و کاغذ دعا را در نعلبکی می گذارد و مقداری آب بر روی آن می ریزد و بیمار می خورد و آنگاه کاغذ دعا را در تکه پارچه ای مخملی سبز رنگ و یا تکه چرمی می گذارند و می دوزند و به گردن بیمار آویزان می کنند یا بر بازوی بیمار می بندند که تعویذ بیمار است و گاه معمم آب دهان خود را بر زبان بیمار می ریزد که شفا یابد و در برخی موارد بیمار را به زیارت یکی از امامزاده ها می برند، به هنگام نمایان شدن گنبد و بقعه همراهان بیمار برای آنکه احترام آمیخته به ترس را تمام و کمال بجای آورند تکه سنگی بر روی سنگهای کوبه شده می گذارند و فاتحه ای هم می خوانند به همانگونه که وقتی کسی کشته می شود برای تسکین روحش سنگی بر روی محل واقعه می اندازند و به نام شخص مقتول آن منطقه نامگذاری می شود، هدیه و پیشکش برای امامزاده به هنگام زیارت از سنتهای موروثی است.

بنای ساختمان همه زیارتگاهها قدمت یا اصالت هنری و معماری ندارند و با گچ و سنگ براسلوب ساده ای ساخته شده است و دارای يك یا دواطاق به شکل معماری روستائی و فاقد انباشت زروزیور است.

برای معالجه کودکان اغلب دیده شده که چندمیلتر از کش زیر شلواری میهمان و یا همسایه را آتش زده تا از این جهت رفع بلا و چشم زخم شود، شکستن تخم مرغ و گرداندن بدور سر بیمار اعتقاد بر شفای بیمار است، و نیز با گرداندن

گاو و گوسفند بدور بیمار که منجر به خستگی و گیج شدن حیوان میشود به تصور آنکه حیوان قربانی بیمار شده آنرا سر می برند این کار بیشتر برای سران قوم و یا افراد متمکن صورت میگرفته است .

با آغاز فصل تابستان و ایجاد گرد و خاک و بازی بچه ها درد چشم آنها شروع میشود که برای مداوای درد در ظرفی از جنس ورشو تا نیمه آب ریخته و در برابر بیمار مبتلا به چشم درد هفت دانه گندم یا سکه نقره را در دست گرفته و آیه های الم نشرح لك صدرك. ووضعنا عنك و زرك. الذي انقض ظهرك. ورفنا لك ذرك. فان مع العسر يسراً. ان مع العسر يسراً. فاذا فرغت فانصب. والي ربك فارغب، خوانده می شود و با خواندن تمام آیات یکی از دانه های گندم یا سکه را فوت کرده و در آب می اندازند و هفت بار این عمل تکرار می شود انجام این روش که اوسین o^w_{sin} نام دارد توسط ملای محل و یا کسی که بتواند دوجزء قرآن بخواند صورت میگیرد.

به هنگام گم شدن گاو یا گوسفند و بز یا الاغ بر چاقوئی سوره و الشمس را از آیه های يك تا ده بعد از غروب آفتاب میخوانند که ذکر آن چنین است :
والشمس و ضحیها. والقمر اذا تلیها. والنهار اذا جلیها. ونفس وما سویها. فآلهما فجورها وتقویها. قذالبح من زکیها. وقدخاب من دسیها، خواندن این آیات چهار بار تکرار می شود و با هر بار خواندن به یکی از جهات می چرخند تا نفوذ آیه ها در تمامی نقاط جاری باشد و آنگاه چاقو را فوت کرده می بندند و معتقدند که با مؤانست گرگ و یا هر جانور درنده دیگر، حیوان گم شده از تعرض مصون است و مادام که اثری از حیوان گم شده نیابند باز کردن چاقو مجاز نیست، در صورت باز کردن چاقو اثر آیه ها خنثی می شود چه ! تیزی چاقو را به تیزی دندان جانور درنده و بستن چاقو را حمل بر بستن دهان جانور درنده و خواندن آیات را عامل بستن دهان جانور مهاجم قلمداد می کنند که در گویش محلی دم دی بهسه $damedibasa$ یعنی دهن دد بسته نامیده می شود که در مورد دزد این حکم جاری نیست .
و نیز به هنگام نیش زدن زنبور با خواندن آیاتی به مضمون زیر معتقد به

تسکین درد و آلام هستند که خواندن آیه‌ها يك بار مرسوم است و آن چنین می‌باشد.

الم تركيف فعل ربك باصحاب القيل. الم يجعل كيدهم فى تضليل. و ارسل عليهم طيراً ابابيل. ترميهم بحجارة من سجيل. فجعلهم كعصف مأكول. درختم ميت و برمزار و نیز روزهای جمعه از قرآن. مدد میگیرند تا تسلی مزدگان باشد و همچنین استفاده درست و نادرست به منظور ادای سوگند برای رفع سوءظن پیرامون دزدی و قتل است، بستن عهدنامه‌ها و مقاوله نامه‌ها با برقراری سوگند به قرآن قطعی است.

در مورد پیدایش امامزاده‌های محلی در قرن معاصر و آنها که تذکره تاریخی ندارند، شخصی انگلیسی که جيكاك نام داشت، در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه برای کنترل و نظارت بر استخراج نفت به منطقه بختیاری و کهگیلویه آمده بود، چراغ قوه‌ای عصاگونه که طول آن هم زیاد بوده است به همراه داشت و باتوجه به بیگانگی مردم از ابتدائی‌ترین آموزه‌های صنعتی رمز بکار گرفتن آنرا هم بکسی یادنمیداد و درهردهی که آنرا از لحاظ برآورد جمعیتی و موقعیت منطقه مناسب می‌یافت، اهالی را وادار به ساختن قبه و بارگاه می‌نمود و با اعلام به اینکه یکی از ائمه اطهار را به خواب دیده است و لازم میدانند که بارگاهی در محلی که چراغ روشن خواهد شد ساخته شود، اهالی با كمك مالی و نیروی انسانی خود بساختن بقعه می‌پرداختند و اکنون هر بقعه رازیارتگاه محسوب میدارند، با آنکه در روستاهای کهگیلویه و بویراحمد مسجد وجود ندارد اما در تمامی دهات منطقه بویژه مناطق حوالی استخراج نفت دهکی را نمی‌توان یافت که بنای ساختمان امامزاده‌ای محلی در آن نباشد.

هدف جيكاك كشاندن مردم به خرافات و ناشناخته‌های دینی و سرگرمی آنان برای حفاری چاههای نفت بوده است، جيكاك گویش محلی را با انواع لهجه و تسلط فرهنگ بومی به خوبی فرا گرفته بود و لباس معممین هم بر تن داشت و خود نیز شعر محلی می‌گفته است، از جمله معروفترین شعری که بدو نسبت میدهند

چنین است :

تو که مهر علی من دلته - نفت ملی سی چنته

to ke mehre ali mene delete -nafte mæli si cenete.

که برگردان آن چنین است :

تو که مهر علی بردل داری، نفت ملی تو را چه فایده است؟

سرشت دینی براین اساس و پایه به صورتی فطری جلوه گر شده است که انجام آن به نوعی توهم و خیالپردازی و ترس منجر گردیده است که به اشکال گوناگون ظهور و بروز می شده اند از جمله:

گذار افراد به شب هنگام در زیر درخت است، بدین طریق که اگر کسی با عبور از زیر درخت دست خود را بر سرش بگذارد و سه بار بسم الله الرحمن الرحیم بگوید، جن و پری از او بدور می شوند و شخص عابر مضرتی نمی بیند که در این میان عمل اکسیژن گیری و پس دادن دی اکسید کربن ناشناخته مسانده است و در این زمینه آگاهی نبوده است .

دیگر از مظاهر باورهای مردم این دیار مراسمی است که به هنگام برداشت محصول بجای آورده می شود بدین طریق که وقتی محصول (گندم و جو) برای ریختن در خوروگونی آماده شود شخصی که مورد اعتماد و مسن تر از بقیه افراد است و به اصطلاح کیال گفته می شود، پیمانه ای را به دست گرفته و شروع به تقسیم محصول می کند و بجای شمارش اعداد ترتیبی به خواندن وردی می پردازد که هم نمایانگر اعداد و هم ایجاد خیر و برکت و به راستی یاری خواستن از قدرتهای آسمانی برای محصول بیشتر است که بدینگونه بازبرویم صدا به گونه ای آهنگین به زبان فارسی تصنیفی شروع می شود.

اول به نام خدا ، اول و آخر هر دو خدا ، الله و محمد و علی ، چساره ساز خدای بی منت ، پنج پنجه مرتضی علی صلوات ، شش هزار بار خواجه که تور ، هفتین هفت خیر آمد و شیطون رفت ، هشتین هشت خواست خدا هست ، نور محمد صلوات ، دهنده خدای بی منت می دهد و نمینه منت ، تکرار این ادعیه ده ده ادامه

دارد تا تل غله جمع گردد و هر کس سهمیه خود را به منزل برساند، مقسم یا کیال بایستی از جهت شرعی تطهیر باشد.

به هنگام بریدن یا برداشت محصول اگر صدای گاو به گوش برسد و خود گاو ناپیدا، آنرا نشانه خیر و برکت میدانند و باز گوئی آنرا از اسرار دانسته و معتقد به خونریزی هستند که در این میان خروس بیشتر رایج است چه، تاج خروس را نشانه قدرت خروس بر مرغان و تشابه مردخانه بر خانواده است و با این کار رفع خطر از مردخانه می شود.

دیگر از موارد باور مردم این منطقه آنست که در شب جارو کردن راجباز نشمرده اند زیرا اعتقاد به رفتن خیر و برکت از خانه دارند و ملائکه و فرشتگان که در خانه مأوا گرفته اند ممکن است بر اثر جارو کردن صدمه و آسیب ببینند و عواقب آن که زیان جانی است متوجه افراد خانه میشود که این کار در آغاز روز یعنی صبح انجام میگیرد، پاشیدن آن به شب هنگام منجر به خیس شدن ملائک میشود و این کار نیز بایستی در روز صورت گیرد که فرشتگان و ملائک بیدار شده و رفته باشند.

گرفتن ناخنها در شب از گناهان محسوب میشود، گرداندن دستها بدور هم اعتقاد بر مرگ نزدیکان گرداننده دست دارد.

انتقال آتش از خانه ای به خانه دیگر اعتقادی است بر نامیمونی و شگون نداشتن، زیرا روشنائی و گرمی خانه را مایه خیر و برکت دانسته اند که از سوئی اشکال دسترسی به کبریت هم وضع اعتقادی را تشدید کرده است، در تمامی خانه ها بویژه فصل زمستان در اجاق آتشی کورسو می کنند که این وضعیت سمبل روند زرتشت گرایی و تقدیس آتشکده ها است، انتقال آتش از خانه ای به خانه دیگر وسیله شاخه هیزم یا چوبدستی صورت میگیرد که در گویش محلی در چرا darcra گفته می شود و همان مشعل است.

بیشتر اعتقادات در این منطقه بدون باز گوئی کلام و بیان است که با حرکات ملموس از گذشتگان به آیندگان القاء می شود و ملکه آنان می گردد و استمرار دارد،

از جمله : خارانیدن يك چشم اعتقاد براین باور است که نزاعی میان دو یا چند نفر اتفاق خواهد افتاد و نیز کسی که يك چشمش در زمان کوتاهی می زند و یا می پرد اعتقاد بر بروز حادثه ای است و با قراردادن تکه چوبی و یا ذره کاهی بر پلك چشم مانع از پریدن آن می شوند و نیز به هنگام سفر یا شروع به کاری اگر عطسه ای شنیده شود کسی که قصد انجام کار را دارد از ادامه آن کار منصرف و آن را به زمان دیگری وا گذار می کند که با گفتن بسم الله و فرستادن صلوات همان کار باسفر شروع می شود، عطسه از باورهای راسخ تمامی مردم منطقه است به صورتی که آن را از عطیه خدائی میدانند و پس از هر عطسه گفتن سپاسی که معمولاً 'شکر خدا یا سبحان الله' است لازم به نظر می رسد، چه بر آن عقیده هستند که صاحب عطسه در ابتدا حضرت عباس بوده که ناشکیبا است، در گویش بومی آنرا صبر^۱ گویند که ارتباط مستقیمی با مکث کردن بعد از عطسه دارد و هر عطسه را نشانه ای از سلامت فرد دانسته اند.

پیشگوئی از اعتقادات راسخ و کاربرد آن اقتحام بر کاری یا امتناع از آنست که با فال انجام میگیرد و طرز عمل آن، گذاشتن وجب دست راست بر ساعد چپ است و قرار گرفتن دو وجب کامل تانوك انگشت درستی آن را تأیید می دارد، در غیر این صورت به نادرستی فال باور می کنند و دیگر نوع فال، چهل دانه نخود است که بر تخته چوبی انجام میشود و معمولاً توسط زنان و مردان مسن صورت میگیرد، دیگر از باورهای مردم این دیار آنست که هر پیری که غذای چسبیده به کفگیر بخورد در عروسی او باران می بارد و علت آن نوعی اعتقاد بر مردسالاری است که باید پسر را برای کارهای بیرون از خانه تربیت کرد و دختر عهده دار کار، خانه شود، رؤیت هلال ماه از نوعی معتقدات منطقه ای است که میان اغلب ایرانیان مسلمان و سایر مسلمانان جهان بویژه در ماه رمضان بر شگونی و مبارکی آن باور دارند و ظرافت این باور در آنست که آن کس که زودتر از همه هلال ماه را ببیند تمامی

۱- نام دیگر آن وخشه است که به هنگام سوگند بکار می رود و می گویند به این وخشه

روزهای آن ماه بر خود و خانواده اش مبارك است و به شادمانگی میگذرانند.
دیگر از معتقدات مردم این سامان طلوع آفتاب است که به هنگام برآمدن
آن صلوات می فرستند، این ویژگی آئین زرتشت از روز گاران کهن با آمیختگی
اسلامی منجر به حرمت طلوع آفتاب است و امانی بر این عقیده پایند هستند که
هر صبح آغازی است.

نیز وقتی مرغی در آفتاب بخوابد و عدم تعادل و تقارن بالها ناشی از خستگی
مرغ باشد نشانه رسیدن میهمان است.

مصرف شیر برنج که در فصل زمستان آنهم در تمامی فصل به علت نبود
برنج دو یا سه بار پخت میشود پس از خوردن آن شستن دهان و دندان از گناهان
محسوب میشود چه معتقدند باقی ماندن شیر برنج در لابلای دندانها باعث سلامت
دندانها و نیز خیر و برکت است و آنرا از سفارش پیغمبر اسلام می دانند.

و نیز هنگامی که برنج را قبل از پخت پاك می کنند پیش از آنکه برای شستن
آماده گردد چند دانه از آن را به انبان بر میگردانند تا خیر و برکت در انبان به قوت
خود باقی بماند، دیگر از ویژگیهای معتقدات قومی بیرون آوردن کفش ها برای
نشستن است که اگر لنگه ای کفش بر لنگه دیگر آن سوار شود اعتقاد بر آفرینش
نزاع است و یا پشت پا زدن به پای شخصی که جلوتر راه می رود نیز اعتقاد اخیر
را دارد، دیدن خرگوش و روباه در میانه راه و بهم ساییدن ناخنهای دودست حاکی
از بروز جنگ و نزاع است و نیز وقتی بچه ای ابتدا در قسمت فوقانی دندان
در آورد شخصی شرور و نیز ثروتمند خواهد شد، و نیز اگر نوزاد تا قبل از
چهلیم خود صدای پرنده ای را که سمندر نام دارد بشنود خواهد مرد، برای
محو کردن صدا بر ظرفی مسین می کوبند تا آواز پرنده مانع رسیدن به گوش
نوزاد شود.

دیدن خوك و گراز در میانه راه باعث پیدائی ثروت در زمان نزدیکی خواهد
بود، ریختن نان در گذرگاه و نیز اطراف سینی و سفره کفران نعمت و ایجاد قحطی و
غضب خداوند است، کسی که نانی در گذر راه بیابد آنرا برداشته و می بوسد و

در جای خلوتی میگذارد تا سگ و گربه‌ای آنرا بخورد، این عقیده نیز شمول عام ایرانیان است، کسی که کف پایش به خارش درآید برایش میهمان می‌رسد اگر پای راستش باشد میهمان از منسوبان او است ولی پای چپ ورود غریبه‌رانوید می‌دهد.

در تعبیر و تفسیر خواب اهالی بسیار جدی و معتقد هستند و بر سرخی از خوابها تفسیر خاصی می‌رود که تنوع و گوناگونی ندارد و در همه مناطق یکسان است، مثلاً اگر کسی مار به خوابش بیاید یحتمل مال و منالی بدو میرسد، خواب دیدن زن را برخلاف آنچه که در خواب دیده است تفسیر و تعبیر می‌کنند که شاید عقیده عموم ایرانیان است، خانواده‌های خاصی را به خواب دیدن تبیین تیمن و شگون داشتن یا وارونه آن است، اهالی نتیجه خواب دیدن سحر گاهان راقطعی و جزمی میدانند، معبرین اغلب پیرمردان و پیرزنان و سالخوردگان محل هستند. سوگند برای اهالی نوعی طبقه‌بندی است بدین معنی که سران قوم به امامزاده و ائمه و پیامبران سوگند نمی‌خورند و جان فرزندان خود یا یکی از حاضران در مجلس را یاد می‌کنند ولی توده مردم، خدا و حضرت علی و سیدالشهدا (امام حسین) و بویژه بردودست بریده حضرت عباس که بیشتر ابوالفضل گفته میشود یاد می‌گردد و در صورت ظن و گمان حمل بردزدی و یا قتل، شخص مظنون را به قرآن سوگند میدهند چنانچه صاحب مال یا کسان مقتول سوءظن قطعی داشته باشند بر روی قرآن نمک می‌پاشند و شخص مظنون هفت گام می‌شمارد و به طرف قرآن پیش می‌آید و انگشت خود را روی آن میگذارد و سوگندی مبنی بر عدم اطلاع یاد میکند و گاه در امامزاده‌ای سوگند داده میشود، بیشترین اعتقاد اهالی آفرینش نزاع را یادآور میشود که ناشی از بیکاری آشکار و در پی طلب نان از طریق برخوردهای جسمی بگونه قانون جنگل است.

در اعتقاد دینی گونه‌ای از یکسو نگرانی مطلق حاکم است، بقسمی که پیروان ادیان و مذاهب دیگر جهان را فاقد مقام انسانیت به معنای والائی آن دانسته بویژه روی خوشی با سنی‌ها ندارند و آنها را نجس و گاه همطراز حیواناتی نظیر سگ

میدانند، این شکل معتقدات و باورها ناحیه‌ای و بازگوئی آن ناباوری بسیاری از مردم غیر بومی را در بردارد و نکات مشترك عقیدتی کمتری با سایر نقاط ایران در باور آنها دیده می‌شود مگر زیست در محیط برای شناخت بسیاری از ناشناخته‌ها .

«طب عامیانه و نباتات دارویی و گل‌های صحرایی»

کعبود پزشك و دارو وفقر عمومی و گذشت مسادی اطباء محلی پیوستگی کارطب عامیانه را قوام داده است ، بسیاری از پزشکان محلی سواد خواندن و نوشتن ندارند و کار آنان تجربی و در شناخت مداوای بسیاری اذردرد‌ها حذاقت و مهارتی دارند و در تبخرو حذاقت نوع کار آنها نظیر شکسته‌بندی دست و پا ، اهالی شك و تردیدی بخود راه نمیدهند و در این مورد به کار اطباء کلاسیک به لحاظ مشکل دسترسی و مخارج گزاف اعتقاد و ایمانی ندارند ، کوهستانی بودن منطقه و زندگانی شبانی و دامداری و تحرك مردان و وجود هوای سالم و نیز برخورد مداوم و ایجاد نزاع میان جوانان منطقه ، شکستگی استخوان را بیش از امراض جلدی آشکار ساخته است ، بهمین مناسبت تجربه پزشکان محلی که بیشتر، از مردان هستند دراین مورد زیادت‌ر است، توضیحی به‌ایجاز چگونگی کار گروههای مختلف پزشك را بیانگر است .

پزشکان محلی به‌مناسبت نوع کارشان به سه‌سروه تقسیم میشوند: یک‌دسته امراض روانی هستند که طبابت آن توسط ملای ده یا معمین و آخوندهای منطقه صورت میگیرد ، بیمار با داد و فریاد و ایجاد ترس و وحشت و برخورد جسمی

با اطرافیان موجب نگرانی اهالی میشود ، معالج دعائی مینویسد که در نعلبکی گذاشته و آب بر روی آن می ریزند و بیمار آب آنرا میخورد و سپس دعا را در تکه پارچه سبزرنگی از جنس مخمل میدوزند این تعویذ را بر بازوی بیمار می بندند یا بر گردن او آویزان می کنند ، بهبودی این بیماران قطعی نیست و در برخی موارد تلقین روانی اثربخش است .

گروه دیگر اطباء شکسته بند می باشند که آخوند و معمم نیستند و کارشان عملی و با بستن زخم و ریختن دارو در محل شکستگی و به کار گیری و شایلی از قبیل پنس و چاقوی جراحی و باندیج و داروهای محلی به معالجه میپردازند ، در صورت شکستگی استخوان دست یا پا و سر و دیگر اعضا و جوارح بدن استخوان ریزه ها بوسیله مقاش که نظیر پنس پزشکان است بیرون آورده میشود و سپس زرده تخم مرغ و آرد مخلوط و رونا سس ساییده را روی تکه پارچه ای بمر محل زخم میگذارند و بر روی آن هشت قطعه نی یا تخته صاف و تراشیده و یکسان که با نخ پنبه ای بهم متصل شده بسته میشود و پس از بهبودی ، باندیج زخم را بر میدارند و در صورت زخمی بودن پوست اطراف استخوان شکسته شده را با گذاشتن دنبه گوسفند بر روی محل زخم به از میان بردن چرک زخم میپردازند و ترمیم و بهبودی آن میسر میشود ، گاه بر اثر سقوط از کوه چند قسمت از اعضای بدن شکسته میشود که در این میان مجروح را بدرون پوست گاو یا گوسفند می اندازند تا بدنش نرم شود و استخوانها قابلیت انعطاف داشته باشد و نیز بهنگام بروز دمل و چرک خون در ناحیه ای از بدن وسیله مداوای آن جگر مرغ یا مخلوطی از بادام و بریزه^۱ ساییده شده یا پهن تازه گاو می باشد ، بسیاری داروهای دیگر ناشناخته ای در شکست و بست و نیز طرز عمل مختلفی وجود دارد که درستی یا نادرستی کار طبیبان محلی گویای آن است ، بهنگام شکستگی کمر یا دیسک کمر ، اطراف محل مورد

۱- شیر درخت بن و کلخنک که بصورت آدامس جویده می شود و در زبان فارسی

سقر نام دارد ، مسکنی است که به گاه درد دندان در محل درد گذاشته می شود .

نظر را با روغن حیوانی و مومیائی مالش میدهند و مقداری هم به بیمار میخورانند و با آتش پیفه^۲ یا سند Send آنها میسوزانند و کمی بریزه را گرم کرده یا آب میکنند و روی تکه‌ای از انبان که چرم نرمی است بر روی محل زخم می‌چسبانند و شال یا پارچه‌ای بدور کمر می‌پیچند .

عوامل دیگر، زالو گرفتگی است که یکی از عوارض مبتلا به اهالی است و به علت عدم لارویی قنات و ته‌نشست خزّه بدور سنگ‌ها ایجاد میشود و بهنگام نوشیدن آب در محل جریان آن و یا استحمام و بی‌احتیاطی در نوشیدن آب ، زالوهای ریز در گلوی شخص یا حیوان می‌ماند و با مکیدن خون زیادی زالو بزرگ میشود و راه تنفس را مسدود میکند، شخص معالج یا طبیب محلی با قلاب کردن يك شاخه خارگینه در گلو آنها بیرون می‌آورد .

ختنه پسران در سن بعد از پنج و قبل از ده سالگی در فصل تابستان صورت میگیرد ، سلمانی محل با تنها تیغ خود بدون استفاده از الکلی یا عمل ضد عفونی کار ختنه را انجام میدهد و وسیله مداوای آن ریختن شن گرم بدون در نظر گرفتن میکرب بر روی محل زخم است، دوسه روز پس از ترمیم زخم که راه رفتن لازم است بالای کیسه‌ای را دولبه کرده و ریسمانی از آن عبور میدهند و در آن شن گرم میریزند ، بستن لنگ بدور کمر طفل ضرورت دارد که مهمترین جنبه آن سترعورت است و سپس حراست از دسترس پشه و مگس، پوست اضافی بریده شده بدور پای طفل بسته میشود تا هنگام بازی یادآور قسمت بریدگی شود و از جست و خیز زیاد پرهیزد ، هنگام برش پوست اضافی، تخم مرغ یا گلوله قندی را طفل به پیشانی سلمانی می‌زند تا از خشم درونی کودک کاسته و به اصطلاح خالی گردد، در این میان اهالی شادی و لهله میکنند و گاه تیراندازی هم صورت میگیرد، علاجگران یادشده همگی از گروه مردان هستند و بیشترین موفقیت از آن علاجگران

۲- پیفه که نام دیگرش سند است از سندیان به معنای درخت بلوط آمده و آن مغز پوسیده درخت بلوط است.

شکسته‌بند و درصد بیشتری از موفقیت آنان ناشی از کار تجربی و عملی آنها است .

نوعی کار طبابت که حجامت نام دارد اغلب وسیله سلمانی محل صورت می‌یابد ، بدین طریق که در ابتدا موهای ملاج را می‌تراشند سپس شاخ بز را از قسمت ریشه آن بر روی ملاج می‌گذارند و با تیغ دور آنرا می‌برند تا خونریزی شود و بگمان بومیان خون اضافی بریزد و حجامت ایجاد گردد و چشم‌ها سو و بینائی بیشتری بیابند، قسمت بریده شده را بدون بکاربردن دارو و پارچه باندیج میکنند، این طریق حجامت خاصه بزرگسالان بویژه پیران است، حجامت کودکان با تیغ‌زدن بر پشت و سینه آنها رایج است.

معالجات بیماریهای داخلی و کودکان از قبیل سرخک و آبله و دل پیچه و اسهال و قابضات، زنان مجرب و سالخورده می‌باشند که داروی آن گیاهان محلی و جوشاندن داروهای خریداری شده از عطاران سیار شهری است که باخویراندن این گیاهان و نباتات دارویی به مداوای بیمار کمک کرده و در مواردی هم بیمار را به نابودی میکشانند.

از گیاهان دارویی این ناحیه که استعمال آن برای مداوای امراض گوناگون رایج است باید از کاسنی ، گل‌خیری^۳ ، گل‌ختمی ، گل‌گاو زبان ، پرسیاوش ، گل‌نگین ، اسطوخودوس ، زنجبیل ، سیاه‌دانه، گرده فلفل ، بوی ، هلیانه یا هلیله، شاه‌تره ، حلپه ، برنجاس ، خاکشیر ، بهمن^۴ پیچ و رازیانه با طرز استعمال آن نام برد.

کاسنی مورد استعمالی برای سرخک بچه‌ها دارد ، گل‌خیری و گل‌ختمی

۳- گل‌گاخی و نیز گفته شده که معنای گاو خوران و خوراک گاو میدهد و به‌خوراندن آن به گاو وحشی رام میشود .

۴- وجه تسمیه بهمن پیچ بدین‌سان است که ازدو کلمه بهمن و پیچ ترکیب یافته، بهمن آن به سبب ضخامت و سفتی آن است که تشابه با بهمن فرزند اسفندیار روئین‌تن در شاهنامه فردوسی می‌یابد و کلمه پیچ فرورفتگی آن درهم و داشتن پیچ و تاب زیادی آن است .

کار مهمل را انجام میدهند .

گل گاو زبان گیاهی است علفی و يك ساله بشکل خودرو در کنار مزارع گندم در کوهستانها میروید ، در فصل بهار گل میدهد که ابتدا قرمز و سپس آبی میشود گل آن بصورت چای دم میشود و مصرف درمان سرماخوردگی دارد ، پرسیاوش نیز همین مصرف را دارد .

گل نگین بشکل سیبزمینی و سفیدتر از آن است غده آن را از زمین درآورده پس از عبور دادن چوب یا نخى از آن ، برای خشکاندن آن را آرد کرده بر روی شیر می ریزند و به طفل میخورانند تا رفع گریه کند ، شناخت کافی با تولوژی نیز بر آن نرفته است .

اسطوخودوس یا اسطخو دوس که در گویش محلی سقدوس و زنجبیل که زنجبیل هم گفته میشود از عطاران سیار شهری خریداری شده بصورت چای برای رفع سرماخوردگی مصرف میشود و چار قلم نام دارد .

بوی bavi غده آن را از زمین درآورده پس از خشکاندن به همراه قند آرد شده در سه نوبت پیاپی سحر گاهان بخورد بزرگسالان میدهند تا در دما فصل بهبود یابد . هلیانه که در گویش محلی هلیله h6lila گفته میشود در فرهنگ^۵ لغات شاه تره گفته شده که نادرست می باشد . و آن داروئی است به رنگ زرد یا سیاه به اندازه مویز برای رفع خارش و جرب و سردرد بکار میرود و کار مهمل را انجام میدهد استعمال آن سحر گاهان بصورت آرد مخلوط بانمک و قبل از صبحانه در سه نوبت پیاپی انجام میگیرد و برای کاربرد بیشتر دانه ها آنرا در آب گرم می ریزند و آب آنرا مینوشند و از عطاران سیار شهری خریداری میشود .

شاه تره گیاهی است بیابانی و خودرو که در بهار میروید و مصرف آن هم در همین فصل برای رفع جرب و خارش است مزه آن تلخ و بوته ای است سبز

خوش رنگ و معطر با برگهای ریزو گل‌های بنفش و ساقه‌اش باریک و خاکستری است ، برگ و ساقه آن کوبیده می‌شود و سحر گاهان قبل از طلوع آفتاب آب آنرا می‌خورند .

حلبه یا شنبلیله گیاهی است با شاخه‌های نازک و برگ‌هایی شبیه شبدر تخم آن زرد رنگ است در هاونی آنرا میکوبند و آب آنرا قبل از طلوع آفتاب و صبحانه می‌خورند موارد درمان آن رفع جرب است.

خاکشیر دانه‌های سرخ رنگ و به اندازه دانه خشخاش است و در محلول آب قند مخلوط میشود و کار مسهل را انجام میدهد و عطاران سیار شهری آن را به زنان روستائی می‌فروشند.

بهمن پیچ با ساقه‌ای برنگ بنفش و برگهای ریزو سبز سبزه زیرزمینی آن را پوست کنده پس از آرد کردن و عبور از صافی به همراه آب به طفل می‌خورانند تا رفع اسهال کند .

رازیانه در گویش محلی راجونه $rajo^w na$ گفته میشود، درختچه‌ای است یکساله که تخم آنرا میکارند و بلندی آن تا دو متر میرسد تخم آن را ساییده و با خاک قند مخلوط میکنند و می‌خورند و رفع دل درد میکند .

برای شستن دهان و دندان که ماهیانه یکی دو بار انجام میشود ذغال درخت بیدرا ساییده و با نمک مخلوط میکنند و کمی از آن را بر انگشت سبابه میریزند و مسواک میکنند.

غیزاز نباتات دارویی ، گل‌های بویائی در منطقه کشت میشود از جمله : گل محمدی یا گل سرخ که همان گل رز می‌باشد و نیز گل صورتی که در گویش بومی گل بوستانی نام دارد و در باغ‌ها کاشته میشود.

از گل‌های صحرائی ، نرگس و مینا و شقایق و سوسن و لاله و دیگر گل‌های فراوان ناشناخته و بنفشه‌ها و گیاهان معطری است که در کوه‌ها و دشت‌ها و بیشتر

مناطق گرم منطقه‌ای بصورت خودرو سبز میشوند .

نرگش گلی علفی و پایا یعنی دائمی است بر گهای آن دراز و باریک و در قاعده ساقه قرار دارد انتهای ساقه متورم و پیاز مانند است ، گل‌های آن سفید یا زرد و بندرت سبزرنگ و دارای سه کاسبرگ و سه گلبرگ و وسط آن حلقه‌ای زرد رنگ است ، اواخر زمستان گل می‌دهد و آن را تا مدت‌ها در لیوانی از آب نگه میدارند .

مینا بی‌شبهت به گل بابونه نیست در بهار می‌روید و غیر از درختچه گل مینا است وسطش زرد رنگ و گلبرگ‌های سفید یا آبی کم رنگ دارد بوته و ساقه‌اش کرکدار و برگ‌هایش بریده است بلندیش به یک متر میرسد و بیشتر کودکان آن را چیده و پس از مدت کوتاهی می‌پژمرد که آن را بدور میریزند .

آغاز بهار کوه پایه‌ها و تپه‌ها و دشتهای این سامان از شقایق سرخ و ارغوانی و شش رنگ دیگر اصلی موج می‌زند که عمر آن کوتاه است و دختران جوان باریسیدن آن بهم گلویند می‌سازند این گل علفی کاسبرگ ندارد وسط آن تخمدان سیاه رنگ آن است برگ‌هایش ریز و سبز سیر است بلندی ساقه‌اش تا نیم متر میرسد ، در گویش بومی بدان کره دز karadoz گویند .

سوسن این سامان به گل خیری شبیه است که در فصل بهار بصورت پراکنده می‌روید بلندیش به دو متر میرسد ساقه‌اش محکم و تا آخر عمر بهار می‌کند رنگ گلر گهایش ارغوانی و صورتی است برگ‌هایش پنجه‌ای و بزرگ و سبز روشن مایل به کم رنگی است .

لاله ، اوایل بهار در کشتزار و زمین سفت و در تپه‌ها می‌روید ساقه‌اش تا نیم متر بلندی دارد گلبرگ‌هایش آبی رنگ است از محل اتصال گلبرگ‌ها تا ساقه غلافی مانند پوست ذرت آن را احاطه کرده است بوی عطر آگین آن سبب می‌شود تا کودکان با اشتیاق به چیدن آن بپردازند عمرش بیش از شقایق و کمتر از سوسن است .

گرچه محیط طبیعی و فضای سالم و رویش بوته‌های فراوان و گلها و گیاهان متنوع بویائی و داروئی ناشناخته، جدائی از امکانات شهری را نیازمندانه جلوه گر نساخته است ولی دو عامل مهم یعنی هوای سالم و تحرك زیاد جبران فقر غذائی و عدم استحمام و غیر بهداشتی بودن محیط اطراف زیست را می‌نماید .

«تولد و نامگذاری»

زن باردار تا هنگامی که آخرین زمان زاییدن را حس نکند مانند سایر زنان به انجام امر خانه‌داری می‌پردازد ، آنگاه که زمان زاییدن فرارسد و از جهت فیریک بدنی قادر به حرکت نباشد پازاچ آبادی را خبر میکنند ، در این هنگام بچه‌های ده وعده‌ای از مردان بیرون از اتاق زایمان که همان جایگاه اشتراکی خواب و نشستن افراد خانواده و میهمان و در برخی موارد جایگاه گاو و گوسفند است به انتظار تولد نوزاد می‌مانند، زنان ده و پازاچ بر بالین زن در حال زایمان حاضر میشوند، در اولین زمان زایمان ادای ورد و دعا همراه بازایش و بریدن ناف نوزاد توسط پازاچ مقابل قوزک پای مادر طفل انجام می‌گیرد و این کار بدان مناسبت است تا مادر بتواند صاحب بچه‌های دیگری هم بشود ، ناف طفل را با تارنخی بگوشه‌ای از گهواره طفل می‌پیچند که پس از چهل روز در محلی دفن میشود و گاه هم دیده شده زنانی که به همراه پازاچ بر بالین زن در حال زایمان می‌آیند ، اگر زن عقیمی همراه آنان باشد پازاچ را قبلاً به صورت مخفی راضی یا تطمیع کرده تا ناف طفل را روی پایش ببرد ، چه بر آن نظر هستند که هرگاه ناف طفل روی قوزک پای زن نازائی بریده شود آن زن صاحب بچه میشود ، بنابر عقیده اهالی طفلی که نافش بریده میشود یا خود و یا مادرش می‌میرد ، بهر شکل پس از تولد نوزاد در صورت زاییدن پسر، لهله و شادی بپا میشود ، زیرا در عشایر پسر نه تنها هزینه

زندگی را بالا نمی‌برد بلکه يك كارگر خانوادگی و بمنزله سپر و اسلحه و پاسدارنده نام پدر و قدرت خانواده است، یکی از افراد ده مرغ یا گوسفندی را گاه علیرغم میل باطنی صاحبخانه سرمیبرد، برای افراد بی بضاعت مرغ و کسی که تمکن مالی دارد گوسفند کشته میشود، در صورتی که نوزاد فرزند رئیس ایل باشد و کسی که خبرزاده شدن نوزاد را به رئیس ایل دیگر برساند مژدگانی دریافت میدارد که اغلب، دادن این مژدگانی میل باطنی نیست و نوعی حفظ ظاهر رابطه‌ها است. تا چهل روز طفل را نمی‌بوسند چون بر حرام بودن او معتقدند، از سوئی رعایت جنبه‌های بهداشتی برای سلامت نوزاد است چنانچه قبل از چهل روز، میهمانی به منزل صاحب طفل وارد شود رفع خستگی را در منزل یکی از همسایگان انجام میدهد و یا چند دقیقه‌ای بیرون از حیات و منزل میماند تا رفع خستگی کامل شود آنگاه وارد خانه میشود زیرا این باور حاکم است که خستگی مسافر نامبارکی و نامیمونی برای طفل به همراه دارد.

گهواره طفل تخته‌ای است چهارپایه به ارتفاع ۴۰ تا ۵۰ سانتیمتر و دیواره‌های آن به طول ۲۰ سانتیمتر است، دشکچه‌ای پراز برگ مورد خشک که بوی معطری دارد وسط تخته پهن میشود، سطح گهواره در محل نشستگاه کودک بهنگام خواباندن سوراخی بقطر تا سانتیمتر دارد و سطلی آهنی که کرسی karsi نام دارد در سوراخ تخته در زیر سوراخ دشکچه قرار دارد تا مدفوع طفل در آن ریخته شود، يك قطعه نی به بلندی ۵۰ سانتیمتر که در وسط آن سوراخی لوزی شکل است و با شمع مومیایی شده رابط پیشاب بچه با کرسی است، سطح بالای سطل یعنی کرسی پهن تراز پائین سطل و سوراخ سطح گهواره است تا از سوراخ سطح گهواره فرو نیفتد، دو تخته کمانی به بالا سروپائین سر گهواره متصل است که با چوب میله‌ای شکلی از سطح بالای گهواره با برش اشکنه‌ای بهم متصل است این چوب میله‌ای شکل برای قراردادن روانداز بروی کودک و نیز دستیگره‌ای برای تکان دادن گهواره است، فاصله روانداز تا بینی کودک آنچنان است که می‌تواند براحتی تنفس کند، بر این چوب استوانه‌ای که ارتباط میان کمانها و دیواره گهواره

است زنگوله‌ای برابر صورت طفل آویزان می‌باشد که با تکان دادن گهواره ، زنگوله به صدا در می‌آید و آرامشی در طفل ایجاد میکند و مادران نیز سرودی می‌خوانند که یأس درونی حاکی از حرمان و رنج مردمی ناشی از فقر، جهل و کشتار در آن نهفته است، تم آواز مایه دشتی دارد و بسیار غمگانه است و با آن طفل بخواب میرود و به تدریج هم صدای مادرش را از سایر صداها تشخیص میدهد ، با پارچه‌های پهنی که دولایه دوخته شده یکی در پهلوی و دیگری موازی پاهای طفل قرار می‌گیرد ، دستهای طفل را به پهلوی دراز کرده و از روی سینه می‌بندند و نیز با پارچه دیگری که موازی پاهای کودک است، طفل از روی زانو‌ها بسته میشود، بشکلی که اگر پشه یا مورچه‌ای طفل را نیش بزند قادر به دفاع از خود نیست، از محسنات این شکل بستن کودک، مستوی القامه بودن او در بزرگسالی است بقسمی که به ندرت کسی در بزرگسالی کوژ پشت و یا کژ بدن خواهد بود ، در تابستان بابتن طنابی بدو سر میخ چوبی که ارتفاعش بیش از یک متر است و یا به تنه درخت با پیچاندن جاجیم یا خور و یا پتو بدور طناب که دوچوب از دوسر آن میگذرد بالش نازک در قسمت بالا سرمیگذارند و طفل را در آن میخوابانند با تکان دادن آن ، طفل با آرامشی بخواب میرود که در گویش بومیان محلی این وسیله رانی‌نی naini گویند که همان ننویاننی زبان فارسی امروزی است .

تا بیرون آمدن دندانهای طفل هیچ نوع غذائی بجز شیر مادر بدو نمی‌دهند و روزانه هم بیش از یک نوبت آب به طفل داده نمیشود که در فصل تابستان این حکم جاری است ، کودک از ابتدائی‌ترین وسیله بازی حتی عروسک و تسوپ پلاستیکی بی‌بهره است ، بهمین دلیل در خردسالی اشتغال او انجام کارهای پدر و مادر است.

پس از چهل روز و گاه پیش از تولد نامی بر طفل گذاشته میشود که بیشتر موقتی و بی‌مسما است مثل دگو dago دهلو dahlo ، کشی kasi و پس از سه چهار سال این نام تغییر میکند و نام دیگری بر او میگذارند که نام همیشگی او است . نامیدن افراد تنها با ذکر نام شخص نیست بلکه اسم همیشه با پسوند نام پدر همراه

است و نام پدران معرف فرزندان است و گاه اسامی نیز شکسته گفته می‌شود که در کودکی این نام بر آنان گذاشته شده و به‌راستی نوعی تحبیب است نه تصغیر، مانند: قوم‌بوآخان qamo bavaxan که در اصل قصور فرزند باباخان است.

در مورد نامگذاری بر فرزندان سران قوم، تلقی نام براین اساس نیست و اختلاف در کامل بودن نام فرزند است که شکستگی ندارد این همگنی با نام توده مردم در پیوستگی نام فرزند به پدر یکسان است یعنی پدر معرف است نه مادر و این ناشکستگی نام ناشی از احترامی درونی است که بویژه در مورد زنان جاری است، این‌سان نامیدن ملهم از زبان و فرهنگ عرب است که اختلاف آن فقدان کلمات بن و ابن است که کسره جانشین آن می‌شود مانند: محمد شمشیر که پس از کلمه دال در محمد، کسره علامت انتساب پدر است، اسامی در این منطقه بر اساس وزن نامگذاری شده و گاه ردیف هم دارد اگرچه بی‌مفهوم باشد و آغازین وزن از نام فرزند بزرگتر شروع می‌شود مانند، پیکار که پس آمد آن خم‌کار، روزکار، شوکار و غیره است، کسانی که به کبر سن می‌رسند و عنوان ریش سپیدی می‌یابند اسامی آنان اغلب دارای پیشوند کایا ملا می‌شود، این پیشوند حس احترام مردم نسبت به آنان است، در توجیه کلمه کا می‌توان چنین استنباط کرد که کا همان کلمه کی است که خالی از اشرافیت است مثل کا علی‌خان، کا گرجی و کلمه ملا از مولی به معنای سرور و آقا مشتق است مثل، ملاوارث یا ملا علمدار، پیشوند کلمه کی و یژه سران قوم و اعتلای اشرافیت است و پسران آنان نیز دارای این عنوان هستند، برای زنان و دختران سران قوم و همه زنانی که مورد احترام هستند، پیشوند کلمه بی‌یابی وی bivī که همان بی‌بی می‌باشد مورد استعمال است مثل، بی‌گل‌بتون، بی‌ملکی، بی‌سلطنت و گاه از ذکر اسامی خودداری و به همان کلمه بی‌یابی وی اکتفا می‌شود و این هنگامی است که مخاطب باشد.

در اسامی تفاوت جنسیت، خود متأثر از زبان و فرهنگ عرب است و تشابه اسامی میان مذکر و مؤنث وجود ندارد، بسیاری از اسامی به احترام گذشتگان یا نام آوران منطقه یا بر حسب دشمنایی گذارده می‌شود، نامگذاری بر فرزندان

ترجمان طرز تلقی مردم و ارزیابی آنها از وضع خانوادگی طفل نمی‌تواند باشد، چه، برخی از افراد بامناصب نظامی و لشکری از قبیل، تیمسار، سرهنگ، سروان تسمیه شده‌اند.

اسامی فرزندان مذکر سران قوم اغلب اسطوره‌ای و عربی و مؤنث آنان علاوه بر واژه‌های اسطوره‌ای و عربی، ناشی از نجوم فلکی است، اخیراً با گرایش به شهرنشینی و نفوذ ماشین اسامی به رسم شهریان نیز مسمما شده است.

اسامی توده مردم از لغات بومی و دارای ردیف است، اسامی مذکر این گروه گاه ملهم از ائمه و منسوبان دینی یا پسوند نام آنها و نیز شاه و امیر است و گاه منتسب به حیوانات درنده می‌باشد، در اسامی مؤنث، انتساب به درخت و گل و گیاه آشکار است که وضعیت طبیعت غالب را می‌رساند.

از برداشتهای فرهنگی در این سامان می‌توان چنین استنباط کرد که روند خاصی در نامگذاری حاکم نیست و غالب آنچنان است که توضیحی بر آن رفته است.

«عروسی و ازدواج و خانواده»

سنت‌های حاکم بر جامعه، چون شغل و ازدواج از ارزش‌های تعیین شده اجتماع این دیار است به گونه‌ای که رفتارهای خانوادگی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، دکتر باقر ساروخانی استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران نظریه‌ای فلسفی براساس استقراء تام دارد بدینگونه که: «افراد زندانی ارزش‌های گذشته خود هستند». هرچند در این سامان جوانان منطقه تغییراتی را خود آغاز کرده‌اند ولی تا کنون با ارزش‌های کهنه به مسیر خود ادامه داده‌اند و این همسانی ادامه، ناشی از ساخت فرهنگی محدود در میان توده مردم است به قسمی که انگیزه حسد، عواطف و مهر و خویشاوندی مردم این دیار فرونشسته و این رشته قرابت و خویشی آنانرا از سخن چینی و توطئه‌سازی و عناد و لجاج و در بیشتر موارد از محبت و مودت باز نداشته است و عامل اصلی آنرا در ازدواج هم طبقه زن و شوهر دانسته‌اند چه، این فضای گسترده وابستگی‌ها خود از عوامل مهم عدم تغییر فرهنگ این دیار است که حتی فرزندان را برای همیشه از حمایت بیدریغ خانواده برخوردار می‌سازد تا بدانجا که در امر ازدواج و همه شرایط انتخاب برعهده پدر و مادر سپرده می‌شود و مدارباز این انتخاب نتیجه‌اش اقتدار پدر و مادر و والدین سالاری است و ازدواج کنندگان روابط خویش را با شبکه خانوادگی همچنان حفظ کرده و نظر پدر و مادر و فامیل

را در امر انتخاب کافی دانسته‌اند و آشنائی و معاشرت قبل از ازدواج را جایز نشموده‌اند ، ازدواج در این سامان يك مسئله فردی نیست و علاوه بر پدر و مادر، بویژه پدر، فامیل و دیگر کسان نسبت به انتخاب همسر ، تصمیم گیرنده می‌باشند و برخلاف ازدواج شهرنشینان، فرزندان که ازدواج میکنند همچنان پیوند خویش را با والدین نگاه میدارند که جدائی آنان از پدر و مادر بعد از يك نسل میسر است، به‌راستی جوانان و فرزندان ایزاری برای والدین هستند و مجبور به انطباق با الگوهای آنان می‌باشند ، همسرگزینی برای فرزندان همیشه به دو وجه درون ایلی و برون ایلی شکل می‌یابد که در هر دو شکل به گونه‌ای غالب والدین قبل از تولد نوزاد هم پیمان می‌شوند که اگر نوزاد دختر باشد به عقد دائم پسر که بین يك تا ده سال دارد درآید و این عقد با توجه به قراردادی لفظی علی‌رغم میل باطنی دختر و پسردائمی و همیشگی است که به تعبیری میتوان آنرا ازدواج قبل از تولد نامید و در برخی موارد خانواده‌ها برای فرزندان قبل از سن بلوغ قرارداد عقد منعقد میکنند، در این میان رعایت مصالح خانوادگی و اقتصادی و اجتماعی را لازم و ضروری دانسته‌اند و جنبه‌های خانوادگی و حسابگرانه ازدواج بیشتر مطمح نظر قرار می‌گیرد تا ارزشیابی فیزیولوژیک زن و توجه به تناسب اندام و زیبایی و اعتنا به جسم و نیز میزان سن ملاک نیست، در حقیقت فرزندان از بدو تولد مزدوج به حساب می‌آیند و اغلب خواستگاریها اعم از برون ایلی یا درون ایلی بر مبنای روابط و وابستگی‌های خانوادگی جهت تحکیم مودتها یا ختم دشمنی‌ها منعقد میشود که در این رابطه‌ها تمایلات پسر یا دختر به چیزی گرفته نمیشود بویژه دختر که حق هیچگونه نظری ندارد، چه ، زن کهگیلویه و بویراحمدی در برابر بیگانه خود را خجول نشان میدهد در طول تاریخ مردم این سامان رفتار مناسبی با زنان نداشته‌اند ولی پیوند، عاطفی و عمیق است، «به نوشته احسان طبری در شکنجه و امید از قول دکتر تقی‌ارانی در مقالات بشر از نظر مادی تحت عنوان مجله دنیا، اهمیت حقیقی زن بمراتب بیش از احترامات ظاهری خانم‌های عروسک مآب‌دوره تمدن است». بدان هنگام که پسر یا دختر به سن ازدواج رسیده باشد، پدر و مادر

داماد با مشورت با نزدیکان خود یکی از ریش سپیدان را وادار کرده تا محرمانه بخواستگاری رود، دراین میان عمو و دائی و بالاخره کسان داماد، ریش سپید را همراهی میکنند پس از حصول موافقت به فراخور حال خانواده‌ها يك يا چندسکه طلا به نام پاگشا که عنوانی است برای آمد و رفت بخانواده عروس میدهند و یکی دو ماه بعد چند نفر از خانواده پسر رسماً و بصورتی آشکار بخواستگاری می‌روند و به همراه خود انگشتی زنانه نگین دار و چند سکه اشرفی و يك دست لباس می‌برند و در جلسه مبلغ مهریه که برای افراد کم بضاعت گاو و گوسفند و برای افراد مرفه و سران قوم باغ و زمین است تعیین می‌گردد، میانگین مبلغ مهریه که می‌بایست پرداخت گردد منهای ارزش انسانی زن خرید و فروشی است که قیمت دختر را تعیین میکند گاه هم این روش انجام نمی‌گیرد بدین قسم که پس از اولین جلسه خواستگاری قرارداد ازدواج و تاریخ آنرا منعقد میکنند، در خانواده‌های نادار که بیشتر عروسیهای درون ایلی جاری است و بسا حذف تشریفات زائد صورت می‌یابد با جمع شدن اهالی ده که با فراخوانی یکی از بستگان داماد به صورت شفاهی شکل می‌گیرد جلو خانه داماد جمع میشوند و بر روی فرشهای نمد و گبه^۲ gaba که از اهالی عاریه گرفته‌اند می‌نشینند و قالبچه‌ای هم برای خان و یا کدخدا و خانواده‌هایشان با قراردادن یکی دو متکای بزرگ در سطح بالاتری از بقیه می‌گسترانند، ناهار آبگوشت است که با کشتن يك یا دو رأس بز و برای خان یا کدخدا و بچه‌هایشان مرغ صورت می‌گیرد و کسانی که تمکن مالی دارند همراه گوشت گوسفند پلو می‌پزند و پس از خوردن ناهار ریش سپیدی از ده یا عاقدی را که از محلی دیگر آمده است به محل نشستن عروس راهنمایی میکنند، نزدیکان عروس و داماد همراه عاقد به محل مورد نظر می‌روند که خطبه عقد جاری شود، دراین حال عروس آرایش و پیرایش شده است و آرایش او عبارت است از آویزان کردن اشرفی و تعدادی سکه طلا و میخک خشک آویخته به ریسمان و

۲- قالبچه به رنگ سیاه و سفید که نقش و نگار زیادی نداشته و سرج دارد.

کشیدن و سمه است و پیرایش اوچیدن طره^۳ است که در گویش لری چرت cart گفته می‌شود و نیز برداشتن ابرو است، دختران این سامان و تمامی دختران عشایر جنوب ایران تا قبل از ازدواج، ابرو و طره خود را پیرایش نمی‌کنند و همیشه آرایشی دخترانه دارند، عاقد صیغه عقد را سه بار می‌خواند و هر بار که جوابی بشنود با ترکه‌ای که به دست دارد به سر عروس می‌کوبد، عروس برای شخصیت بخشیدن به والدین خود و طنازی آمیخته به حجب جواب منفی می‌دهد تا بار سوم که بله را بگوید و خانواده داماد هم مجبور به دادن الاغی یا گاوو گوسفندی بابت شیربها به مادر عروس می‌شوند و تراضی حاصل می‌گردد، با شنیدن کلمه بله اطرافیان شادی می‌کنند و نیز بهنگام غروب آفتاب، داماد را به سر رودخانه یا چشمه و قنات می‌برند و شستشوی می‌کنند و عده‌ای هم تماشایی بر گرد او است، پس از این کار عروس و داماد را به حجله‌ای که از پیش تعیین کرده‌اند، می‌برند، حجله شبیه ساختمان چادر است ولی از جنس درختچه مورد می‌باشد که معطر است، سلمانی محل آفتابه و لگنی برمی‌دارد و در حجله دست عروس و داماد را می‌شوید، طرز قرار گرفتن دستها به شکلی است که دست داماد بالاتر از دست عروس قرار می‌گیرد تا بقیه آبی که از دست داماد می‌ریزد به دست عروس ریخته شود، این وضع نمایانگر تسلط مرد بر زن است، در عروسیهای برون ایلی که وجه افتراق آن با عروسیهای درون ایلی در مخارج گراف و طول مدت زمان جشن عروسی است، اغلب برای فرزندان سران قوم صورت می‌یابد و در بیشتر موارد بر مبنای تحکیم روابط سیاسی و پایان حل اختلافات ایلی و مرزی است، پس از خواستگاری که به صورت محرمانه انجام می‌گیرد چندبار آرد برالاغ و نیز لباس و مقداری طلا و زینت آلات به خانه عروس می‌فرستند تا خانواده عروس آماده انجام مراسم عروسی شود، پس از تعیین زمان عروسی اغلب ساکنان ایلات مجاور توسط پیک همراه با نامه دعوت می‌شوند و گروه گروه به عروسی می‌آینده و گاه تاده گروه از افراد در عروسی شرکت دارند و این بیشتر به ظرفیت پذیرائی میزبان بستگی

۳- به ضم طاء و تشدید داء و به معنی زلف آویخته بر پیشانی است

دارد، میهمانان با خود هدیه‌ای از قبیل پول، گوسفند، قالی، جاجیم می‌آورند و پس از صرف غذا و رقص و چوب‌بازی خداحافظی می‌کنند و گروه دیگری می‌رسند برخی از افراد هم تا چند شبانه‌روز میمانند که این خود بستگی به طول راه و حرمت میهمان و میزان پیوستگی دارد، جشن عروسی شادمانه و عمیق است آنان که کارگردان جشن هستند و تحمل زحمت برپائی آن را برعهده دارند مدام در تکاپوی هرچه بهتر برگزاری آن هستند اما رنجشان نامشخص است، سرپا غذا می‌خورند، خستگی از سر و رویشان پیدا است و گاه نیز مورد عتاب هم‌واقع می‌شوند، شور و سروری که در جشن عروسی است کارگردانان را به نوعی فداکاری هم تشویق می‌کند و نارسائی در آن کمتر ملحوظ است.

يك يا دو تو شمال كه مهتر گفته می‌شود در خانه داماد بین هفت تا ده روز شروع به سرنازنی می‌کنند، محل جشن در میدان ده یا دشت نسبتاً وسیعی است که در آنجا زنان و مردان به رقص و پایکوبی مشغولند، چوب‌بازی مردان که ترکه‌بازی tarkabazi نام دارد سمبل خشونت و شور و هیجان و نیز تند و خشن و پرتحرک و رقص زنان که چوپپی eopi گفته می‌شود برد و نوع سه‌پا و پنج‌پا است کاملاً آرام و ملایم و خالی از نشاط و شور و نمادی از متانت و بردباری و تحمل مشقاتی است که در طول تاریخ بر آن روا شده است.

چوب‌بازی یا ترکه‌بازی رقصی است جدی و پرتحرک و تقویت روحیه جنگاوری و آفندی دارد، بدین‌سان که یکی از مردان چوب‌بلندی را که به قطر دو تا سه سانتیمتر و ارتفاع يك و نیم متر و بیشتر از نسوع ترکه است به دست می‌گیرد که وظیفه‌اش فرود آوردن ترکه یا چوبدستی و ضربه به پای طرف مقابل است، مدافع بر آن سعی است تا چوبدستی را با حرکت چوب خود دفع کند و مانع اصابت چوبدستی به پایش شود، در خلال این مدت شهنا زن و تبیره زن به کارشان ادامه می‌دهند و با چند بار رفت و برگشت طرفین که هماهنگی با ساز و دهل دارد در فرصتی مناسب چوبدستی کوچکتر که در دست ضارب است اشتلم‌کنان فرود می‌آید و قبل از فرود آمدن ضربه، های و هوی و ناورد کردن

ضارب به گوش تماشاگران می‌رسد، ضارب وظیفه دارد چوب بزرگتر را که آلت دفاعی است بردارد و چوب کوچکتر را به دست مضروب یا کس دیگری بدهد، در صورت تشخیص بودن مهاجم، برای رعایت احترام او یکی از اطرافیان که اغلب از منسوبان او است چوب دفاع را از او می‌گیرد، در این میان هم تعارفات به وجهی عجولانه رواج دارد و دورو تسلسل ادامه می‌یابد تا توشمال یا مهتر پس از یکی دو ساعت پایان بازی را اعلام می‌کنند و زنان کار رقص را از سر می‌گیرند.

رقص زنان به گونه گروهی و ملیس به لباسهای زینتی در میدانی به صورت دایره است که با داشتن دودستمال در هردو دست به صورتی آرام و با نظم کامل انجام می‌شود که این خود احترام عمیق به زن را به اثبات می‌رساند دو گونه رقص نیز در يك زمان انجام نمی‌پذیرد.

طبله یا تنبک به رقص زنان اختصاص دارد و دهل یا طبل بزرگ به مردان متعلق است، مقداری ذغال گذاخته در منقلی به نزد طبال برای گرم کردن طبل وجود دارد که در آغاز کار به کار گرفته می‌شود.

شهنا یا sahna سرنا sorna سازی است با دسته چوبی و دهنه فلزی که از جهت ساختمان بی شباهت به قیف نیست با دهنه‌ای به قطر ۲۰ سانتیمتر و بلندی آن به يك متر و نیم می‌رسد، هشت سوراخ و گاه بیشتر بر قسمت بالای آن و سوراخی دیگر در قسمت زیرین دارد که جایگاه شست می‌باشد، وزن این ساز تا پنج کیلو گرم می‌رسد و خستگی شهنازن را پی‌آمد دارد.

ساز کوچکتر ویژه رقص زنان است و ترکیب فیزیکی آن به ساز بزرگ می‌ماند، آهنگ زیر و ملایمی دارد که طبله آنرا همراهی می‌کند، پیش از طلوع آفتاب سرنازن با شهناي خود بر تل بلندی یا پشت بامی می‌رود و به دهل زن نیازی ندارد و ساز مخصوصی در مایه مالخانی یا صابوناتی را سرمی‌دهد که کرنا karana گفته می‌شود و معنای نای کرکننده را می‌دهد که تا کیلومترها به گوش می‌رسد. پس از آن تبیره زن با دهل خود طبالی می‌کند و شهنازن را مدد می‌شود، این کرنا

و تبیره بشارت طلوع آفتاب را می‌دهد، که خود یادگار روز گاران کهن و ویژگی ایران باستان بر اساس عرف سحرخیزی است.

منوچهری دامغانی در این مورد می‌گوید:

تبیره زن بزد طبل نخستین شتربانان همی بندند محمل

بهنگام اسب‌سواری از این ساز با مایه صابوناتی یا مالخانی همراه با دهل بزرگ استفاده می‌شود که سوار بر اسب هم تیراندازی می‌کنند و در عروسی این رسم جاری است، يك تا سه روز ساز و دهل در خانه عروس برقرار می‌شود و سپس مرحله عقد فرا می‌رسد، عاقد به جایگاهی که عروس و نزدیکان او از قبیل خاله و عمه و زنان دیگری نشسته‌اند می‌رود عروس با شکوهی تمام آراسته و پیراسته شده و طره‌اش کوتاه و مزین به اشرفی و طلا است و بر میچ و دستان اواز يك تا پنج دستگاله و منیره طلا بسته شده، عاقد خطبه عقد را بهمان شکل که برای سایرین انجام می‌دهد جاری می‌کند. در تابستان در کپر این کار صورت می‌گیرد، پس از برگزاری مراسم عقد و تشریفات آن عروس را بر اسب سوار می‌کنند و همراه نزدیکان عروس و داماد به محل سکنی داماد می‌برند و جهیزیه عروس که Pasa گفته می‌شود نیز به‌همراه عروس است در میانه راه تیراندازی می‌کنند و سر راه خود گوسفند و مرغی را که از ایل عروس ببینند با تفنگ می‌زنند، گاهی هم نتوانسته‌اند چیزی شکار کنند چه، در آن روز گوسفندان و مرغان را از جایگاه خود بیرون نمی‌آورند و یا گوسفندان را در معرض دید همراهان عروس به چرا نمی‌برند، در این روز اسب‌سواران برآند تا هر چه بهتر هنرنمایی کنند و گاه در اثر بی‌مبالاتی و بی‌توجهی در تیراندازی به کشتار افراد هم انجامیده است، داماد را که پیشتر پیرایش کرده‌اند بر اسبی سوار نموده به پیشواز عروس می‌برند، پس از رویارویی با عروس، داماد از اسب به زیر می‌آید تا احترام شوی به زن رعایت شود، او با ترکه‌ای که در دست دارد يك بار بر سر عروس می‌کوبد تا تسلط خود را به زن به اثبات برساند تا بدانجا که عروس هم احساس می‌کند به خانه ارباب آمده و بر خلاف آنچه که در شمال ایران مرسوم است،

به مرد سروری تن می‌دهد و در همه شرایط مطیع و فرمانبردار و در عین حال مخیر در امر خانه‌داری می‌ماند، به دست و پای عروس و داماد حنا می‌گذارند و بعد از شام سلمانی محل دست عروس و داماد را بهمان سبک حجله می‌شوید، بعد از یکی دو روز مراسم پاتختی شروع می‌شود و هرکس به فراخور خود هدیه‌ای می‌دهد، در برخی خانواده‌ها عروس و داماد در خانه پدر و مادر داماد می‌مانند و با سایر فرزندان خانواده زندگی می‌کنند، هرچند که هر زمانی نسلی خاص به خود دارد و یا هر نسلی به زمان خاص خود محتاج است ولی این گونه زیستن مشترك مسالمت آمیز از باورها و روال فرهنگی مردم این سرزمین تا به امروز بوده است، در برخی از خانواده‌ها بویژه سران قوم، فرزندان پس از ازدواج از خانواده جدا می‌شوند و گاه در دهی دیگر زندگی می‌کنند.

نوع دیگر از عروسی، پایاپای است که در گویش بومی گاوگا gavaga نامیده می‌شود که در این طریق، دختری را به نکاح پسری درمی‌آورند و خواهر داماد را برای برادر عروس عقد می‌کنند که خود نوعی معاوضه صورت یافته است.

نوع چهارمی آن خون‌بها یا خون‌بس یعنی پرداخت بهای خون با تأدیه عروس است و آن بدین شکل می‌باشد که دختر قاتل به نکاح برادر یا پسر یا کسان مقتول درمی‌آید و ممکن است دختر یکی از بستگان قاتل را به برادر یا پسر و نزدیکیان مقتول بدهند، در دعیت‌ها دختر نیز به نکاح مرد متأهل هم درمی‌آید.

اگر برحسب این نظریه که ازدواج به سه نوع حسب وظیفه، حسابگرانه و عاطفی با فروغ آن تقسیم شود آن را در این سامان بررسی کنیم، ازدواج عامه مردم از نوع حسب وظیفه و بایدها و باری‌بهرجهت و آمیخته با رفتاری محاسبه‌ای است.

ازدواج حسابگرانه از ویژه‌های سران ایل و قوم است که به منظور تحکیم روابط سیاسی شکل می‌گیرد، این دو قسم ازدواج میان شهرنشینان غیرشهریوند

نیز رایج است.

نوع سوم ازدواج که میان برخی از شهرنشینان و معدودی از تحصیلکرده‌های کشور رایج است و سرانجام آن با حاکمیت زن و تلخکامی یا تفاهم دائمی خلل ناپذیر و مبرا از هر گونه رخداد اقتصادی و خانوادگی منهای رخداد سیاسی و پذیرش خویبها و بدیهای زندگی و سرد و گرم روزگار است که در این سامان رایج نیست، بروز حالات کیفی و عاطفی مرد موجب استهزاء و سرزنش او است و مردی که دلباخته زنی شود بدیده حقارت بر او می‌نگرند و حرمت خود را از دست می‌دهد، این گونه‌روش برای زنان نیز نکوهیده‌ترین رفتار و مادون انسانیت و حتی غیرقابل تصور است، در این میان زنان و دخترانی که بین خود، دوستان نزدیک و محرم اسرار دارند با آنها رازدل می‌کشایند و گاه با ناکامی، کار پسر به جنون و دختر به خودکشی می‌انجامد و این خودواقعیت بی‌کم و کاستی است که رخداد عاطفی و روانشناختی این گونه افراد است باز گوئی و بازشدن رازدرونی مردان در تنهایی به صورت آواز جلوه‌گر می‌شود، مکان خاصی برای محشور شدن دختر و پسر وجود ندارد و فقط چشمه محل ملاقاتها و برخورد های عاطفی است، به طور کلی ازدواج در این سامان از نوع حسب وظیفه و حسابگرانه و زندگی مشترك با تحمل اجبار دائم زندگی زن و شوهر مبرا از رخداد اقتصادی و سیاسی نه خانوادگی است، به گونه غالب شکل ازدواجها از نوع تك همسری و در معنای دقیق آن مونوگینی monogini بر اساس يك زنی می‌باشد.

تعدد همسر و در لفظ دقیق آن پلی‌گینی Poligini به گونه چند زنی تا پنج نفر در بویراحمد و چرام و بابوئی مرسوم است و اغلب هنگامی است که مسائل عمده‌ای چون نازائی و شکستگی جسمی زن مطرح است و یکی از آنها که معمولاً زن اول است صاحب اختیار امور اصلی خانه می‌باشد و وابستگی عاطفی اختصاص به زن کوچکتر دارد که به گونه‌ای پنهانی است و در این مورد از سوی شوهر عدالت و یکسانی وجود ندارد.

پیش از ازدواج رعایت بسیاری از سنتها از بدیهیات و قراردادهای اجتماعی

و اخلاقی است، از جمله: نبود رابطه دختر و پسر پیش از ازدواج و نیز در صورت درگذشت نزدیکان یا همسایگان تا یکی دو ده مجاور ازدواج از يك هفته تا ۴۰ روز به تعویق می‌افتد و با درگذشت سران ایل از ۴۰ روز تا يك سال تأخیر در ازدواج از معیارهای اخلاقی است و با صلاح‌دید خانواده و فامیل متوفی ازدواج صورت می‌یابد، علیرغم زندگی بسیاری از شهرنشینان بویژه شمال ایران، عروس در همه شرایط پس از ازدواج به صورت یکی از فرزندان خانواده و فراتر از آن به شکل سرپرست خانواده کارهایش در درون خانه متجلی است، بر حسب بروز اختلافی میان شوی و کسان عروس پشتیبانی زن نسبت به خانواده شوی خود آشکار می‌شود و یگانگی خود را به اثبات می‌رساند و تداوم این یگانگی تا آخرین روزهای زندگی پایدار خواهد ماند و این مسیر فرهنگی درون خانوادگی عشایر این سامان است مگر نفوذ زندگی ماشینی تغییراتی به رسم شهریان شکل دهد و خانواده‌ای مدار باز بیافریند و تضعیف معیارهای سنتی و دگرگونی در هدف‌های ازدواج تغییراتی در شیوه همسرگزینی بوجود آورد، شکل خانواده در این سامان گسترده است ولی میان تحصیلکرده‌ها روال خانواده هسته‌ای جلوه گر شده است، طلاق از نوادر عملکرد زناشویی است و به ندرت اتفاق می‌افتد، تسلط مرد و تبعیت زن و وابستگی اقتصادی به شوهر به شکلی آشکار ساختار زندگی است و تحرك جغرافیائی زنان نسبت به مردان به $\frac{1}{5}$ و فقدان محل کار در بیرون از خانه برای زنان کار مستمر و فعالیت آنان را در داخل خانواده و منزل تأیید کرده و محل کار مرد را در خارج از منزل به مصداق شعر فردوسی.

به خانه نشستن بود کار زن برون کار مردان شمشیرزن
مسجل کرده است.

تبعیت زن از شوی آنچنانست که در صورت خیانت مرد نسبت به همسر

بطور ضمنی قابل اغماض و گاه پنهان کاری بعد از ازدواج به علت جامعه کاستی و بسته بودن آن دوسویه است اما خیانت زن نسبت به همسر غیر قابل گذشت و بخشش و جرم آن طلاق یا از میان بردن زن است که در این روند بیشین تعصب افراطی در سراسر کشور پس از عربهای ساکن خوزستان به شکل بارز خود آشکار است.

«برگزاری مراسم تدفین و سوگواری»

از باورهای مردم این سامان آنست که به نام هر کس ستاره‌ای است و هنگامی که میمیرد ستاره او هم میمیرد، اینان برخورد سنگهای فضائی را در جو نشانه مرگ می‌دانند و میزان نوری که از برخورد سنگها تولید می‌شود ملاک شخصیت اجتماعی متوفی را تعیین می‌کند.

در سرزمینی که دید و برد عاطفی و احساسی انسانها بر قوای عقلی و منطقی آنها می‌چربد پاسخگوئی تألمات ناشی از دست دادن افراد، جز ندبه و مویه و زاری در انزوا یا در میان جمع نیست، چگونگی این تألمات همانند سایر روابط اجتماعی دارای طبقه است، آنکس که کشته می‌شود خواه در نزاع دسته‌جمعی یا برخوردهای ایلی و نیز بهنگام دزدی، در مراسم تدفین اواهایی بیشتر دستخوش هیجان و اندوهباری می‌شوند که این خود نشانه روحیه تهاجمی است، در محلی که کسی به قتل می‌رسد با چیدن تعدادی سنگ بر رویهم آن مکان به نام مقتول نامگذاری می‌شود و زمان کشته‌شدن یا مرگ طبیعی شخصی معروف به نام مقتول یا متوفی، ثبت سینه به سینه می‌شود مانند، سال کدخدا کشته‌ای یا خان کشته‌ای، که این طرز نامگذاری برای چند طایفه همجوار از يك ایل در مورد سران قبیله مشخص است.

مراسم بخاك سپاری چنین است که، پس از مرگ، اهالی چند ده مجاور

خرد و کلان به خانه متوفی شتافته و تابوتی از بهم پیوستن چند چوب می سازند که وسیله طناب بهم مرتبط می شود و مقتول یا متوفی را در آن می پیچند و برای شستشو به رودخانه یا قنات و برکه و در جایی که مقداری آب جمع شده و حوضچه ای را تشکیل می دهد می برند و در آن به شستشوی مرده می پردازند که از این آب هم برای آشامیدن استفاده می شود، سپس مرده را در پارچه ای سفید رنگ که شمد Samad نام دارد می پیچند و به گورستان می برند، غفلت از شیون و زاری را جایز نمی شمردند، حتی آنها که رابطه دشمنایگی با متوفی یا مقتول دارند زنانشان در مکان دفن و زمان بخت سپردن که افراجه گفته می شود به خواندن شروه می پردازند و رنگی به ریا می افزایند و از تظاهر به گریه و زاری و مویه غافل نمی مانند، زنان نزدیکان مرده اغلب چند حلقه از گیسوان خود را می برند تا بدین سان وابستگی شدید عاطفی خود را به ثبوت برسانند، نفرین زنانه ای در این مورد وجود دارد مانند پلت بریده Paletbrida یعنی گیسوانت بریده باد که اغلب بهنگام خشم زنان نسبت به زنان جاری است، وضع و شکل ساختمان گور بدین سان است که ارتفاعش به اندازه نشستن آدمی درشت اندام بر روی دو زانو و طول آن بیش از اندازه قد متوفی است، گذاشتن سنگ بر روی گور بسته به وسع افراد است، یکی دو رأس بز یا گوسفند در همان محل افراجه می کشند و کسانی را که بر گور جمع شده اند خوراک می دهند و قاری هم به خواندن قرآن مشغول است، برای سران قوم و حرمت بخشیدن به نام او پس از شستوی جسد زنان و مردان در میدان ده دایره وار به دور جسد حلقه می زنند و از چپ به راست با ساز و شهنای صدای طبل با مویه غمگنانه ای می چرخند که تسول چپ tolscap نامیده می شود و برخی از مردان و زنان گل و خاک بر سر و رویشان می مالند، این وضع از یک تا هفت روز ادامه دارد و افراد ایلات مجاور در مراسم عزاداری شرکت می کنند که خانواده مقتول یا متوفی متحمل خسارت مادی به جهت شرکت افراد ناخوانده در مراسم می شوند، بمنظور تسلی خاطر بازماندگان گاه و بیگاه بدینگونه تا یک سال آمدورفت خارج از توانائی کسان مرده ادامه دارد،

لباس منسوبان اغلب سیاه‌رنگ و استحمام که در حالت عادی ماهانه انجام می‌گیرد برای دوسه‌ماه از یاد می‌رود و ریش مردان هم که در شرایط عادی کمتر تراشیده می‌شود بلند می‌ماند و رسم بر این است پس از چهل روز افراد مورد احترام لباسهای سیاه را پیش از سپری شدن يك سال عوض می‌کنند و به سوگ ظاهری پایان می‌دهند، سلمانی محل نیز در مجلس ختم، ریش چند نفر را می‌تراشد و بقیه هم به تبع آنان مجبور به این کار می‌شوند، گونه دیگری از سوگواری که برای اعتلا بخشیدن به مرگ و میر سران قوم است كتل Kotal نام دارد که اسبی را به قره‌جل رنگی مزین کرده و بر سر آن پارچه‌ای سیاه و نازک می‌پوشانند، شهنازن در مایه چپ به سرنازنی مویه‌انگیز می‌پردازد، حرکت اسب با نوای حزن‌آور سرنازن به دوز سکوئی از چپ به راست می‌باشد و برگرد آن مردمانی حلقه زده و با سکوت کامل و پوشش سیاه به نوای شهنازن و صدای طبل طبال در مایه چپ و چرخش اسب حالتی غمگنانه می‌دهند که این خود نمایانگر غم‌انگیز-ترین تراژدی سوگوارانه تاریخی و قومیت کهن ایرانی را در بجای آوردن احترام عمیق شخص از دست‌رفته می‌رساند، این وضع از سه تا هفت روز ادامه می‌یابد، در فوت کسانی که به مرگ طبیعی می‌میرند به نسبت موقعیت و طبقه خانوادگی نیز این مراسم اجرا می‌شود، خونخواهی کسان مقتول، یکی از ویژگیهای بارز مردم این سامان است که سالهای متمادی حتی پس از گذشت سی سال آتش انتقام شعله‌ور است و با مقابله به مثل خصومتها و انتقام استمرار دارد و یا با ازدواج و پیوند خانوادگی به نوعی بی‌تفاوتی بدل می‌شود.

سوگواری مذهبی در ماه محرم از آغاز تا دهمین روز از آن ماه جاری است تا روزهای پنجم و ششم کودکان و نوجوانان آبادی‌ها اجرای این سوگواری را به نوعی سرگرمی می‌گذرانند، شب‌های نهم و دهم مردان و زنان جای کودکان و نوجوانان را می‌گیرند، تعزیه به گونه اشتراکی زنان و مردان است که حلقه‌وار و زنجیره‌ای در يك ردیف مردان و در ردیفی دیگر زنان به صورتی آرام چرخش پیوسته ادامه دارد، دستی بر گردن فرد چپ و با دستی دیگر کوبیدن بر

سینه همراه باریتم آواز حزن‌انگیز رایج است و فاصله‌ای میان دسته زنان و مردان نیست، شب زنده‌داری بسیاری از مردان و زنان و بیشتر کودکان غمگانه نیست و در حالت چهره‌ها هم چیزی جز از خستگی ناشی از بیداری دیده نمی‌شود و بیداری به گاه آخرین شب از هنجارها به شمار می‌رود و کشتن گوسفند و پخت پلو یا خوراکی دیگری با تقسیم آن میان دارا و نادار یا دعوت اهالی در میدان ده رسم جاری و گاه نشانه تبختر به حساب می‌آید که هر ساله این مراسم برپا می‌شود، نوحه‌خوان از مردان است که گاه در وسط حلقه سینه زنان و گاهی میان صف مردان به سینه زدن می‌پردازد، سوگواری مذهبی دیگری میان ساکنان منطقه رایج نیست و آگاهی چندانی بر شناخت آنان نرفته است .

«عیدها و میهمانی»

به سبب ناشناخته ماندن عیدها و جشنها و فقدان مشارکت اجتماعی و بی خبر بودن از تحولات سیاسی و ورخداهای خواست سیستمها و دولت‌ها که پیرامون آن در شهرها مراسم جشن و سرور برپا می‌شود، مردم این دیار ماهها به انتظار نوروز می‌مانند و بهر شکلی سعی بر آنست تا به شادمانگی جشنی برگزار کنند و دید و بازدیدی صورت یابد، چه این دید و بازدیدها تا مدت‌ها اختلافات را پایان می‌بخشد و آرامش سرور انگیزی درون دهکده‌ها و حتی ایل ایجاد می‌کند و نیز تحولی طبیعی صورت می‌یابد و بر این اساس مردم شادمانگی خود را به صورتی طبیعی بروز می‌دهند بهمین مناسبت مراسم عروسی و ازدواج یکی دوروز پس از نوروز برگزار می‌گردد، سایر عیدها رسمیت آنچنانی ندارد و مراسمی برای برگزاری آنها شکل نمی‌گیرد و نیز بر عیدهای ملی مهرگان و سده شناختی نیست، عیدهای مذهبی که وسیله معمّمین این سامان شناسائی دارد برگزاری آنها رسمیتی ندارد، عیدعام مردم این منطقه نوروز است و نحوه برگزاری آن گونه گون و بیشتر مردم آنرا بصورتی همسان برگزار می‌کنند.

سران قوم با نخوت مکتسبه و تکبر و تبختری که در تمامی رفتار آنان دیده می‌شود بگونه‌ای دیگر که وجه تمایز اقویا باضعفا است در برگزاری آن کوشا هستند، یکی دوروز قبل از نوروز مراسم خانه تکانی یعنی جابجائی اسباب و اثاثه

خانه شروع می‌شود وزن خانه عهده‌دار انجام آن است، يك شب قبل از تحویل سال مراسم اجاق گرمی که در گویش محلی چاله گرمی است دارا و ندارد یکی از پلومپیزند و براین باورند که شاید همه شبهایشان بدین‌سان بگذرد، فردای آنروز برای شستشوی لباسهای خود و استحمام به سرفقات یا رودخانه می‌روند و دیگری به‌مراه خود می‌برند و از آخال و خاشاک اطراف قنات آتشی روشن می‌کنند و دیگ را بر روی سه‌تکه سنگ می‌گذارند و در فضای باز پشت تخته سنگی به استحمام می‌پردازند و چرك یکی دوماه را از سرو بدن خود می‌زدایند، شب نوروز عده‌ای از مردم به منزل خان یا کدخدا که همیشه خالی از میهمان نیست می‌روند و قبل از ورودشان شام را در منزل خود می‌خورند و در این روش معتقدند هر کس می‌بایست شب آغاز سال را در خانه خود غذا بخورد تا تمامی سال با آسایش - خاطر بر سر سفره خود بنشیند تا پاسی از شب به خواندن آواز می‌پردازند و از ذکر غیبت و وعده ابقاء در دشمنایگی با ساکنان ده یا ایل مجاور خودداری نمی‌کنند و به تنها وسیله ارتباط جمعی یعنی رادیو متوسل می‌گردند تا برای تحویل سال و آخرین لحظات اعلام آن در شب بیدار می‌مانند، در میان توده مردم مراسم چهارشنبه‌سوری و گسترش سفره هفت‌سین با آینه و قرآن و تخم‌مرغ رواجی ندارد، برخی از خانها و کدخدایان این مراسم را به گونه باشکوهی اجرا می‌کنند، اولین روز نوروز بعد از طلوع آفتاب اهالی ده مرکزی برای دیدار خان یا کدخدا و خانواده‌های آنان از یکدیگر پیشی می‌گیرند، محل این پذیرائی در منزل یا جلوی خانه و یا میدان عمومی است، اهالی به فراخور خود و به اشتراك اولاد، بزغال یا بره‌ای پیش‌کشی می‌کنند و کسانی که وابستگی اولادی ندارند به‌مراه خود مرغ می‌آورند، اهالی بر آن بوده‌اند که دستبوسی خان و یا کدخدا و بچه‌هایشان را مرعی دارند، عده‌ای از افراد برای صرف ناهار می‌مانند، ناهار در این روز نوعی آش ماست است که در گویش بومی به‌لبنی معروف می‌باشد و در فصل خوراك به توضیح آن پرداخته شده است، تا سیزدهمین روز آغاز سال این مراسم قابل اجرا است و تنها وسیله پذیرائی و دیدوبازدید توده مردم مقداری

نقل است و چای و قلیان هم آنرا رونق می‌بخشد با گفتن سال نو مبارک، در خلال دست‌پوسی و شنیدن جوابی بسدین مضمون خصوصتها تا سیزدهمین روز نوروز ظاهر فراموش شده‌ای دارد که پس از سپری شدن این مدت، رفتن گاو یا الاغی را در کشتزار بهانه کرده و خصوصتها به شکلی بارز خودنمایی می‌کند، جشن سیزده بدر در بسیاری از دهات اجرا نمی‌شود و در برخی دیگر از دهات که مردم آن به لحاظ اقتصادی و رفاهیتی نسبی هستند چند خانواده به صورتی مشترک گوشه‌ای بیرون از ده را انتخاب می‌کنند و تا غروب آفتاب به تفریح می‌پردازند که در این میان زنان در خانه می‌مانند و به کارهای روزانه می‌پردازند، در چگونگی میهمانی بجز جشن عروسی که افراد به گونه‌ای شفاهی دعوت می‌شوند، تمام میهمانان ناخوانده هستند و در برخی شرایط ورود میهمان دیسرنگام و بی‌موقع است که میزبان موظف به پذیرائی در وسع خود به نسبت پرستیژ میهمان است، در صورت ناداری میزبان، فرش و اثاثه از قبیل استکان و نعلبکی و ظرف غذاخوری و حتی نسیه گرفتن برنج از خانه دیگر که ممکن مالی بهتری دارد بدون آنکه میهمان متوجه شود فراهم می‌گردد، اقامت میهمان اختیاری و بدلخواه خود است و همیشه از حجب و حیای خاصی برخوردار است، کسانی که به قصد دیدار آشنایان و یا قوم و خویش خود رهسپار می‌شوند يك روز قبل از حرکت به نظافت خود می‌پردازند و بیشتر اوقات سحرگاهان به سوی مقصد حرکت می‌کنند، لباس میهمانی در فصل سرما عبارت از پیراهن و کت و شلوار که تا ده سال دوام پیدا می‌کند و علت این پاره نشدن شلوار بدان سبب است که فقط هنگام سفر یا میهمانی آنرا می‌پوشند و قبل از خروج از خانه آنرا بدور کمر می‌پیچند یا بر شانه خود می‌آویزند یا هم آنرا بر الاغی که بار هیزم یا خور و گونی گندم یا جو دارد می‌گذارند و چندصد متر به مقصد مانده آنرا می‌پوشند و در برگشت نیز چندصد متر از محل میهمانی گذشته به زیر شلواری بسنده می‌کنند، بیشتر افراد از خود کت و شلوار ندارند و گاه لباس دیگری را به صورت عاریه گرفته و در برگشت تحویل می‌دهند، پاپوش گیوه‌ای است سفیدرنگ که ملکی melki نام دارد که در این میان کفش ملی و

دیگر کفشهای کتانی جای گیوه را پر کرده است. معمول بر این است که در مراسم دید و بازدید بار الاغی از هیزم یا بزغاله یا پیت کوچکی از روغن و یا مرغ به همراه مسافر باشد، بهنگام ورود یکی از سران قوم به منزل یکی از رعایا علاوه بر آنکه تحفه‌ای همراه میهمان نیست یکی دو نفر ملازم دست خالی همراه او هستند که میزبان در این هنگام ملزم به پذیرائی شایسته نیز هست و این رسم بجا مانده ناشی از تکبر و نخوتی است که در سران قوم وجود دارد و آنانرا بر صدر هم می‌نشانند، در طرز نشستن میهمان باید گفت، نشستن به طریقی است که پای راست زیر ران چپ و پای چپ زیر ران راست قرار می‌گیرد و چهارزانو نام دارد، بیرون آوردن کفش و پاپوش قبل از نشستن ضروری و از نگاه داشتن حرمت اخلاقی است، غالباً با رسیدن میهمان مفرشی می‌گسترانند، چه! قالی یا قالیچه همیشه در گوشه‌ای جمع و تاه شده است، وسیله پذیرائی بجز غذا برای افراد معمولی جای و قلیان است که پیش و پس از غذا صورت می‌گیرد و برای سران قوم نیز این روش مرسوم است و تنها فرق آن تغییر استکان‌ها و نعلبکی است، پس از پختن و آماده شدن غذا از میهمان لهیتی کرده و آنگاه سفره می‌گسترانند، غذای میهمانی که براو احترام روا می‌دارند در ظرفی جداگانه ریخته می‌شود و بقیه به صورت دسته‌جمعی به خوردن غذا می‌پردازند، پیش از میهمان هم شروع به تناول غذا نمی‌کنند و آنگاه که میهمان دست از غذا نکشیده است جمع کردن ظرف‌های خالی بی‌حرمتی میهمان به حساب می‌آید، میهمان را تا بیرون از حیاط خانه و گاه تا بیرون از ده بدرقه می‌کنند، با آمدن میهمان روابط حسنه‌ای میان او و میزبان شکل می‌گیرد که معمولاً چندین ماه و سال ادامه دارد، میهمان اگرچه از راهزنان و دزدان باشد خیانت به میزبان را جایز نمی‌شمرد، با وارد شدن ماشین و دگرگونی بسیاری از خلیقات مردم این دیار، روحیه میهمان‌نوازی روال گذشته خود را از دست داده و دچار تغییراتی گردیده است.

« لهجه و شعر و آوان و موسیقی »

لهجه مردم این سامان لری و از فهلویات ملهم و شاخه‌ای از آن است که با گویش سایر لر ها اختلاف ریشه‌ای ندارد، لهجه مردم چهارمحال و بختیاری، مسجد سلیمان، رامهرمز، دزفول، بندر معشور، هندیجان، بندر گناوه، ریگ، دیلم، بلوک شبانکاره، دشتستان، ممسنی و لار با گویش اهالی کهگیلویه و بویر احمد با اندک اختلافی همگن است.

لهجه لری^۱ قرابت و هم‌ریشگی با زبان فارسی دری دارد و آکنده از لغات و ریشه‌های افعال پهلوی ساسانی است و یا ریشه‌ای از زبانهای پهلوی ساسانی و یا کلمات اوستائی دارد.

شیرویه^۲ بن شهردار می‌گوید: لغت فارسی زبانی بوده است که مؤبدان و منسوبان آنان بدان لغت تکلم می‌کرده‌اند و آن زبان مردم فارس می‌باشد و نیز لغت خوزی را زبان مردم خوزستان دانسته و می‌گوید که پادشاهان در خلوتها با بزرگان کشور بدان سخن می‌گفتند و هنگام فراغت و استحمام و شستشو هم بدین زبان تکلم می‌کرده‌اند.

کهگیلویه و بویر احمد که در مرزبندی جغرافیائی میان این دو منطقه واقع

۱- کتاب ریشه‌نژادی لر، تألیف حجت‌اله حیدری.

۲- تاریخ ادبیات در ایران، تألیف دکتر ذبیح‌اله صفا استاد دانشگاه تهران.

است مدتها منضم به فارس و سپس خوزستان بوده بنابراین گویش مردم این دیار ترکیبی از زبان فارسی و لهجه خوزی و ملهم از فهل-ویات است و در روال فرهنگی وابستگی فرهنگی مردم مرزهای کهگیلویه و بویراحمد به فارس، فارسی و گرایش فرهنگی مردم مرزهای کهگیلویه و بویراحمد به خوزستان، خوزستانی است.

در تحلیل زبان‌شناسی و نژادشناسی، مؤلف^۳ جغرافیای تاریخی و آثار باستانی، ساکنان کوهستان نزدیک به فارس را لر بزرگ و ساکنان کوهستان شمالی خوزستان را لر کوچک می‌نامد به گونه‌ای که، این دو گروه مردمان کوه‌نشین جنگاور را در واقع عموزادگانی متخاصم دانسته است که در قسمت پارس انزانی و در قسمت خوزستان انشانی نامیده‌اند.

امروزه با برجائی گویش ساکنان این منطقه را از چند نسل تا کنون مدیون کوهستانی و صعب‌العبوری و مصون ماندن از دستبرد بیگانگان باید دانست و با اندک ناهمگنی نمودار سه گویش طبیعی بمئی، بویراحمدی و چرامی بابوئی می‌باشد، در گویش مردم طبیعی بهمئی کشتش کلمات آشکار است و نیز مطول و کشیده و آرامشی در تلفظ ملحوظ است و تأکید کلمات بر حروف گاف، واو، ی، زیاد و از حرکات، زبر یا فتحه نمائی واضح دارد. مانند: گو او خوی؟ $go^w \text{ ave } xo^w i$ به معنای برادر آب می‌خواهی؟ که در این جمله حروف گاف و واو، ی تلفظی روشن دارد و باز شدن دهان و فکین در صحبت کردن زیاد است و تشابه زیادی با گویش ساکنان چهارمحال و بختیاری و اهالی خوزستان دارد که ناشی از همجواری و ارتباط فرهنگی است.

در لهجه بویراحمدی کلمات آهنگین و با شتاب و بریده و مختصر و بر روی نوک زبان جریان می‌یابد حرف دال به ندرت تلفظ می‌شود، مگر در اول کلمه واقع گردد و حرف جیم به تلفظ شین درمی‌آید مانند: پشتن ده و کمرم $Pastandeva kamarom$ یعنی سو گند به پنج تن، لهجه ایلات چرامی و بابوئی با

۳- دکتر احمد اقتداری، حقوقدان، مورخ، محقق.

زبان پارسی امروز نزدیکی خاص دارد و تأکید بر حروف خ، ر، ق زیاد است و تلفظ حرف ح در کلمات آشکار نیست و دال واضح و صریح هم به تلفظ نمی‌آید، چون ذال در تمامی منطقه دال معجمه می‌باشد که بر نوک زبان جریان می‌یابد و فتحه هم بیش از سایر کلمات نمودار است، مانند: حقیقتشه بخى راس ایگه haqiqatesa b6xi ras igo یعنی حقیقتش را بخواهی راست می‌گویدی، گویش ساکنان ممسنی و دشتستان و بوشهر با اندک تغییری همین گویش چرامی و بابوئی است، علامت جمع در لهجه و گویش مردم کهگیلویه و بویراحمد حرف لام است مانند، دارل، بزل، آدمل به معنای درختان، بزها، آدمها است.

برای بهتر شناختن لهجه کلی مردم این دیار به صرف چند نمونه افعال پرداخته می‌شود، از قبیل: رھتم، رھتی، رھت، رھتیم، رھتیت، رھتن. rahtom, rahti, raht, rahtim, rahtit, rahten که در این مورد فعل رفتن صرف گردیده است و نیز بردم، بردی، برد، بردیم، بردیت، بردن. bord, bordim, bordit, borden . bordom, bordi که در این میان فعل بردن صرف شده است.

در طرز سخن گفتن جوانانی که تا دیپلم درس خوانده و در شهرهای منطقه مقیم گشته‌اند، لهجه لری یا آبادانی به وضوح دیده می‌شود و در ساختن جملات نیز این رویه آشکار است، مثلاً: يك سیلی می‌زنم داخل گوشت یا مومی گم، که معنای من می‌گویم دارد و حروف ن در می‌زنم و گاف در می‌گم با آوای ضم ادا می‌شود.

از حروف فارسی پ، چ، گک، تلفظ آشکاری دارند و گاه حالت مشدد می‌گیرند، نظیر، په‌سی چه‌ای‌گی؟ Pasiceigi به معنای پس چرا می‌گوئی؟ حرف ژ برخلاف لهجه کردی کاربرد به کارگیری در صحبت و تلفظ پیدا نمی‌کند. شعر: در این سامان بومی و دارای وزن و بدون قافیه و بندرت دارای ردیف است

و گاه هم از درجه اعتبار اخلاقی بی نصیب و فاقد نزاکت اجتماعی است که اغلب توشمالها سرایندگان این قسم هستند، در شعرها و آهنگهای مردم این دیار همه اسرار زندگی بویژه شهوات جمع شده و نهفته است و نیز روح ناسیونالیستی در قالب حماسی در سروده‌ها و ترانه‌های آنان موج می‌زند، انواع سروده‌های^۴ آهنگین عبارتند از: بلال بلال، داینی، سرو، سروه sarva گو کرو Kogaro، یار یار یابی کلی و یا سر کلی Pikali & Sarkali.

بلال بلال که سوخته و کباب شده معنا دارد در ادبیات و موسیقی کلاسیک آنرا تغزل می‌نامند، که بیشتر از سروده‌های عاشقانه مردم ممسنی اقتباس شده و در نوع بویراحمدی آن خوشونتی آشکار و تفنگ را سمبل آن قرار داده‌اند که در محافل توسط مردان خوانده می‌شود و پس از خواندن هر بیت تکرار بلال بلال ارتباط شعری را برقرار می‌کند، تغزل یا بلال بلال با حماسه آمیخته است و ترانه‌های عاشقانه محض نیز در آن دیده می‌شود و حماسه گذشته‌ای نه چندان دور که حکایت قهرمانان و یایغان در مبارزات علیه دولت بوده است در سروده‌های حماسی بلال بلال رایج است. داینی، شادمانه‌تر از بلال بلال است، حالتی حماسی دارد و در شوق وافر خواندن آن مرسوم است و بیشتر در عروسی‌ها مردان و زنان به خواندن آن می‌پردازند که بیشتر ارتباط شعری با جمله‌ای هی گل ihigol است و نیز بخش شور آخرین داینی مستم مستم نام دارد که در گویش محلی مهسم مهسم گفته می‌شود. سرو که همان سرود زبان پارسی است توسط زنان با صدای زیر و کشیده در عروسیها و پیروزیهای جنگی خوانده می‌شود و در آن از اشخاص مورد نظر بویژه عروس و داماد و یا اشخاص معروف نام برده می‌شود، ملیت قهرمانان یعنی مبارزان یاغیگر علیه دولت بسیار مهم جلوه می‌کند.

۴- در مطلع به آواز نامیده شده است.

یاربار یا پی کلی یا سرکلی به معنای پای کتل یا سرکتل آواز و سرودی است
حزن‌انگیز و حماسی و نیز عاشقانه که حاکی از حرمان و یأس و نومیدی است و
بیشتر هنگام در تنهائی و بهنگام غروب خورشید مردان آن را با صدای بم می‌خوانند که
از مایه‌های آواز دشتی ملهم است.

شروه یا کوگرو نوعی آواز حزن‌انگیز و سوزناک است که در گشتگاه و
سوگواری و مرگ عزیز ازدست رفته‌ای توسط زنان بر نعش مرده خوانده می‌شود
و صفات برجسته شخص متوفی در زمان حیات با اندکی غلو بازگو می‌شود.
خواندن شاهنامه با آوازی حماسی با اندوه‌باری و صدای کشیده در مجالس
خوانده می‌شود، کسانی به خواندن شاهنامه می‌پردازند که آوازی خوش و رسا
داشته و با کتاب خواندن آشنا باشند چه، شاهنامه‌خوانی را کار هر کس نمی‌دانند
و نوع اجرای آن در مایه راست پنج‌گاه است، به شاهنامه نام دیگری اطلاق
می‌شود که هفت لشکر است اما قبولیت عام نام شاهنامه افزون می‌باشد.

کتابی که با آواز خوانده می‌شود خسرو شیرین نظامی گنجوی است که در
مایه دشتی نیز کم‌وبیش رواج دارد.

هوسیتی: ساز و دهل است که در عروسیها دو نفر تو شمال آنرا اجرامی کنند،
یکی به ساز زدن مشغول است و دیگری طبال است، ساز خود بر دو نوع است،
یکی کوچک است که با دمیدن در آن همراه تنبک اجرا می‌شود و به رقص زنان
اختصاص دارد و با صدای زیر در انواع سه‌پا و پنج‌پا قابل اجرا است، دیگری
سازی است بزرگ شبیه ساز کوچک و با دمیدن در آن که همراه طبل بزرگ
است مردان به ترکه‌بازی و چوپپی می‌پردازند، نوعی دیگر از دمیدن در ساز
بزرگ که با مصرف انرژی بیشتر شهنازن همراه است کرنا Karana گفته می‌شود
و معنای آن، نائی است که نفیرش گوش را کر می‌کند و در مایه صابوناتی یا
مالخانی قابل اجرا است و سوارکاران با این ساز به سوارکاری می‌پردازند و دهل
آنرا همراهی می‌کند که تا کیلومترها به گوش می‌رسد.

ساز تنهای مردم این سامان نی چوپانان است که پیشه Pisa گفته می‌شود و در کوهساران همراه چرای گله نواخته می‌شود که از دوردست صدائی خوش دارد و غمگنازه است و ناله و مویه چوپانان در آن آشکار. شعر و موسیقی و ساز و آواز در کهگیلویه و بویراحمد با آنکه کهنه است، خام و طبیعی و ناشناخته مانده و ویژگی خاص منطقه را دارد.

« بخش چهارم : موقعیت اقتصادی »

.

فصل هفدهم، خوراك.

» هیجدهم، بلوط.

» نوزدهم، پوشاك.

» بیستم. مسكن.

» بیست و یکم. صنایع دستی.

» بیست و دوم. ییلاق و قشلاق.

» بیست و سوم، دامداری.

» بیست و چهارم، کشاورزی.

« خوراك »

در توصیف و چگونگی خوراك مردم این بوم، تمامی شهرنشینان بجز کسانی که از این ناحیه دیدن کرده و اطراق نموده‌اند، نوعی ناباوری دارند و در نوشته‌ها و خواننده‌ها گرایش بر جنبه‌های خیالی باور است مگر زندگی در این سامان که باوری است عینی، غذائی که در این منطقه رایج است و مورد استفاده قرار می‌گیرد با ذائقه کمترشهری بویژه آنانی که به غذای فرنگی عادت کرده و برنامه غذائی خود را بر اساس زمان‌بندی قرار داده‌اند سازگاری دارد، غذای مردم این سامان طبیعی و بدون دخالت ماشین و مصرف آن به حد افراط از یکنوع است، بعنوان نمونه: مقدار روغنی که بر روی برنج می‌ریزند و یا مقدار ترشی که در آبگوشت ریخته می‌شود زیاد از اندازه معمولی است به گونه‌ای که مزه غذا را تحت الشعاع قرار می‌دهد، شروع غذا با گفتن بسم‌الرحمن‌الرحیم و پایان آن الهی‌شکر است در تناول غذا، شستن دست و دهان ضروری بنظر نمی‌رسد و در برخی موارد ترشدن انگشتان دست کافی است و آنهم رابطه مستقیمی با کاستی آب آشامیدنی و عدم استفاده اساسی از آب رودخانه‌ها دارد.

خوراك سران قوم در طرز خوردن و نوع آن با سابریسن تفاوت زیادی دارد به گونه‌ای که رفتار آریستوکراسی در آن آشکار است، وسیله دستشویی آفتابه و لگن است که بیشتر از جنس نقره یا ورشو می‌باشد و در منزل آنان

وسیله خدمتکار یا بردگان خانگی قابل استفاده میهمانان است ، ظرف غذا خوری از جنس چینی و یا ورشو است ، وجه تشابهی که در غذا خوردن آنان با مردم معمولی مشاهده می شود نشستن به دور يك سفره تا سیرشدن کامل است.

زمان در چگونگی تناول غذا نقش مهمی داشته است ، بدینگونه که سران ایل دیرهنگام به تناول غذا می پردازند و کودکان پس از خواب و بسه اکراه بیدار شدن به خوردن غذا مشغول می شوند ولی عامه مردم مقارن با زمان خوردن غذا، به صرف آن می پردازند و زود هم به خواب می روند و بیدار می شوند و کارهای روزانه را تا برآمدگی آفتاب انجام می دهند.

بارزش ترین غذا را در این سامان پلو می دانند که افراد مرفه هرشب مورد استفاده قرار می دهند و این ارزش بر اساس قیمت گذاری بر آن است که برای توده مردم به علت ناداری مصرف چندانی ندارد، گاه برنج پوسته دار را که قیمت کمتری دارد خریداری کرده در جواز Jovaz که هاونی است چوبی و در لهجه محلی سیرکو گفته می شود پوست کنده مصرف می کنند و این کار به عهده زنان است که با فرود آوردن ممتد دسته چوبی آن که از جنس درخت ارزن یا شن است در جواز به صورت دونفره یا دسته جمعی همراه با آوازی شبیه به داینی که به علت تکان بازوها و سروگردن کلمات نامفهوم می نماید صورت می گیرد و گاه آن را آس^۱ یا دستاس می کنند که بیشتر به مصرف آس می رسد.

غذای روزانه سه وعده و به حسب کمیت از کمترین به بیشترین است و آن مصرف صبحانه به مقدار کم است و ناهار بطور متوسط و شام تا سیری کامل الگوی تناول غذا در این سامان است، خوردن عصرانه برای عامه مردم نامیمون انگاشته می شود، انبار غذائی سران قوم و افراد مرفه بطور نسبی انباشته ای است از برنج و قند و روغن حیوانی و غسل و گردو و مویز و گندم و جو ، که در این میان توده مردم رباضت جسمی نا آگاهانه و نیز علو طبع خود را آزموده اند

۱- درگوش بومی کاف به آخر کلمه آس اضافه می شود و آن علامت تصنیف درخردشدن برنج یا چیز دیگری است.

مصرف گوشت مرغ و شیر و تخم مرغ از ضروریات غذایی سران قوم است ، برخلاف آن است که مردم معمولی مرغ و تخم مرغ را به فروش می‌رسانند تا با آن پوشاکی تهیه کنند، صرف يك نوع غذا در صورت زیاد بودن در دو وعده جایز نیست و با تقسیم اضافی آن میان همسایگان یا بدور ریختن آن، برای مصرف بار دوم چیزی باقی نمی‌ماند، این وضع در تمامی خانواده‌ها حتی فقیرترین آنان جاری است و وارونه آن نواحی مرکزی و شمال ایران می‌باشد ، صبحانه مردم معمولی این دیار همیشه قبل از طلوع آفتاب نان گرم است که به علت پخت هر روزه آن در پگاه به همراه چای صورت می‌گیرد و در فصل بهار نان با ماست یا دوغ می‌باشد ، این نوع صبحانه شمول عام توده مردم است .

مصرف برنج به علت اشکال دسترسی بدان و هزینه بالا کمتر است ، ماش و عدس و ذرت از غذاهای دوم در نقاط پراکنده بویژه بویراحمداست، خوراک اصلی و قوت غالب نان گندم است که در فصل‌های زمستان و بهار گاه مخلوطی از آرد بلوط جای آنرا می‌گیرد، مصرف گوشت و لبنیات به گونه غیرمستمر جاری است و از میوه‌ها بجز انار و انجیر و انگور که آنهم بصورت خرید پایاپای از پنج تا ده بار در فصل تابستان در نقاط پراکنده خریداری می‌شود دیگر میوه‌ها ناشناخته و کمیاب هستند، طرز خرید میوه بدین شکل است که صاحب باغ مقداری میوه را برای فروش بر الاغی گذاشته و زن یا یکی از فرزندان خود را که به پيله‌وران دوره گرد میمانند، وا میدارد تا آنرا به ده مجاور برده و باعوض کردن با آرد گندم و یا مایحتاج دیگر به شکل پایاپای که در گویش محلی خرخرکی xerxeraki است بفروش برساند، هر کس توانست که زودتر خود را بفروشنده برساند می‌تواند از مقداری میوه خریداری شده استفاده کند و آن بعنوان يك وعده غذا به مصرف می‌رسد، چه! هیچ دسر یا پس غذایی وجود ندارد و هر نوع میوه با نان به عنوان غذا استفاده می‌شود که می‌بایست از نان و انگور یا نان و انجیر و ترید نان و آب انار نام برد .

در نگهداری میوه باغ بجز برخی از مالکان باغ‌ها که اغلب از سران

قوم هستند بقیه محافظتی سخت از باغ دارند و هر گاه کسی در باغ دیده شود گوفانلی است که باید تعقیب شود و او را تا دستگیری یا ناپدید شدن از دیدگاه تعقیب میکنند که در این میان کودکان در آبادی باغبان را همراهی میکنند که این خود ناشی از فقر اقتصادی شدید و بیکاری آشکار است.

بیشترین غذای مردم این منطقه را آبگوشت یا آب پیازی تشکیل میدهد که در تابستان به مصرف می‌رسد، بسیاری از روزها ترید یا تریت نان با دوغ ناهار است که با یکی دوسرپیاز و پاشیدن گرده پونه بر آن به عنوان چاشنی قابل استفاده است، با دانه کردن انار ترش و گرفتن آب آن و حل نمودن قند و تریدنان، با آن غذائی تهیه میکنند که تلی نار talinar گفته میشود.

در فصل تابستان و شب هنگام با پخت نان ضخیمی که بر فور خرد کرده میشود و mostak نام دارد با مخلوط کردن مقداری روغن، غذائی به نام چنگال cangal تهیه میگردد که با پیچاندن نان بدور آن خورده میشود که میتوان گفت نان با نان هم نوعی از غذای مردم این سامان است و مصرف آن بجای پلو و شب هنگام است که در مجمعی ریخته میشود و افراد خانواده یا میهمانان به دور آن می‌نشینند و می‌خورند.

غذای ویژه ماههای اول و دوم بهار خاصه سیزده روز اول بهار بهنگام ظهر نوعی آش ماست سفت می‌باشد که ترش مزه است و در گویش محلی لبنی labani گفته میشود و پس از پخت آنرا در مجمعی ریخته و بهن میکنند وسط آنرا برای نگهداری روغن گود میکنند و آویشن آرد شده بر روی آن می‌پاشند و می‌خورند و در لهجه کردی دوغوا doowa گفته میشود و ساکنان خراسان بدان کچی گویند. دیگر از غذاها ترید نان در شیر گرم است که با اضافه کردن مقداری خرده قند به مصرف میرسد.

میوه درخت تنگس را که بادام گویند و شبیه بادام کوهی اهلی است ساییده و پس از خیساندن در آب به همراه برنج می‌پزند که نوعی شله محسوب میشود چربی فراوان آن طعم مطلوبی به غذا میدهد و بیشتر هم آن را مانند بادام اهلی پوست

کنده میخورند .

از گوشت چهارنوع غذا تهیه میشود که سادهترین آن کباب به صورت چنجه یا کنجه است و دیگر آبگوشت که متداولترین غذا در فصل تابستان است و نیز گوشت آبپز که به سیاهپزی معروف است و همراه پلوه مصرف میرسد و همچنین قبرمه نوعی دیگر از غذای گوشتی است که در ییلاق و قشلاق با ریختن در انبان تا مدتی از آن استفاده میکنند و ترش مزه است چه، معتقدند بسا مخلوط کردن دانههای انار ترش از فاسد شدن تا مدت زیادی جلوگیری میکند، شیر برنج از دیگر غذاهائی است که با روغن به مصرف میرسد، حلوا یکی دیگر از غذاهائی است که بر روی تابه ای آرد آنرا می پزند و در اصطلاح بومی بو، میدهند و باقند و آب مخلوط میکنند و می پزند و بانان به مصرف میرسد.

تنها چاشنی برای ترشی در غذا دانه انار است که قبل از شیرین شدن آنرا می چینند و پس از دانه کردن آن را بر سکوئی پهن کرده و پس از خشك شدن در انبان ریخته میشود و بمصرف تا يك سال میرسد و به آن ناردونه $narbo^w na$ یعنی اناری که دانه شده است گویند، رب انار مصرف چندانی ندارد و فقط بهمراه پلو خورده میشود که طرز تهیه آن چنین است: پس از چیدن انار و دانه کردن آن در ظرف بزرگ مسین آب آن با پسا گرفته میشود و پس از پخته شدن، مقداری گل سفید در آن میریزند تا سفت شود که برخی از خانواده های سران قوم مخلوط آنرا با گل نادرست میدانند، سپس بمنظور چاشنی بر آن خرده قند میریزند و پس از آنکه بصورت مایع غلیظی درآمد در مشککی که خيگ xig نام دارد ریخته میشود و به مصرف میرسد.

از غذاهای گیاهی و سبزینه که به اشكال گوناگون به مصرف میرسد باید از پنیرك، كنگر، ليزك، كارده، قارچ، ريواس، بارهنگ، بيله هر، بابونه، آویشن، پونه، ترشوك، پامچال و بكلو $bakalo^w$ نام برد.

پنیرك که در گویش محلی توله $tola$ نام دارد گیاهی است علفی و خودرو که ساقه آن تا يك متر بلندی دارد گل آن صورتی متمایل به رنگ بنفش و ساقه آن از

کرکهای ریزپوشیده شده برگ و گل و ساقه آن را در آب و نمک می‌پزند و در مخلوطی از ماست یا دوغ با نان می‌خورند و گاهی نیز بدون ماست یا دوغ با نان مصرف میشود و در پخت پلو هم از آن استفاده میکنند.

کنگر گیاهی است خودرو با ساقه‌های سفید و بلندی آن تا یک متر میرسد دارای برگهای دندانه‌ای و خاردار است، میوه آن گبه goba نام دارد که پس از چیدن و زدودن خارهای آن با پلو پخته میشود و گاهی هم آنرا در آب می‌پزند و با مخلوطی از ماست به مصرف میرسانند، ساقه آن نیز همین مصرف را دارد که اهالی کمتر بدان راغب هستند دانه‌های درون میوه آن کلاریک klarik نام دارد که پس از خشک شدن به صورت آجیل مصرف میشود.

لیزک گیاهی است خودرو که در نقاط سردسیر می‌روید ساقه آن به اندازه کنگر است و در پلو مصرف میشود، گاه آنرا خشک میکنند تا در فصل‌های دیگر قابل استفاده باشد.

کارده نظیر لیزک در مناطق سردسیر و کوهستانی می‌روید برگهای آن پهن‌تر و بسیارند است در زمستان برنج خیسانده شده را با کارده می‌کوبند و آنرا می‌پزند و ماست و آرد جوین را مخلوط کرده و با اناردانه در مخلوط پخته شده برنج و کارده می‌پزند و دوباره می‌پزند سپس دیگ را زیر گونی می‌گذارند تا با سرد شدن کمی سفت شود و روز بعد آنرا می‌پزند و سحر گاهان به مصرف میرسانند، تازه آن خوراک خرس است و به مناسبت تندی آن حیوان به کشیدن داد و فریاد می‌پردازد.

قارچ به گونه خودرو در تپه‌ها و مزارع می‌روید و انواع مختلفی دارد که مرغوب‌ترین آن قارچی است که از زیر زمین بیرون نیامده و فقط کمی زمین را برآماده کرده و بر آن شیارهایی ایجاد نموده و تو پر است، قارچهای میان تهی قابلیت استفاده‌ای ندارند و گاه سمی و خطرناک نیز هستند، استفاده از قارچ به صورت کباب یا آبگوشت می‌باشد و سرخ کرده آن هم مورد مصرف است.

ریواس در مناطق سردسیر و کوهها می‌روید، گیاهی است با ساقه‌های سفید و

محکم و نایک متر بلندی آن میرسد بر گهایش بزرگ و پنجه‌ای و ترش مزه است. بارهنگ شبیه سیراست و طعم آنرا نیز دارد.

بیلهر bilahar دارای بر گهای پهن و ساقه کلفت و بلند به اندازه ذرت است که پوست آنرا جدا کرده میخورند ساقه‌اش آبکی است تازه آن مورد استعمال است که آوندول ^{wI}avando نامیده میشود بوی خوشی هم دارد و فقط در سردسیر میروید، خشکیده آنرا بیلهر هر گویند.

بابونه که در گویش محلی باوینه ^{bavina} گفته میشود گیاهی است خودرو و پر برگ دارای شاخه‌های باریک با برگهای ریز که گل‌های سفیدی دارد و میان آنها زرد است در نقاط گرمسیری و در فصل بهار میروید و به مناسبت بوی خوش آن و قبل از تولید گل چیده میشود و آن را در ثلومی‌پزند و خشک شده آن هم همین مصرف را دارد، بوته آن به گل مینا شباهت دارد.

آویشن که در گویش محلی اویشم ^{visom} ^w گفته میشود گیاهی است خودرو و معطر با برگهای کوچک و ساقه آن کوتاه است که پس از چیدن و خشک کردن آن را خرد کرده و بر روی آش ماست یا لبنی میریزند و به مناسبت بوی خوش آن که در نوع خود بی نظیر است استعمال دارد.

پونه یا پودن که در گویش محلی پیون ^{piven} یا پیدن ^{pid6n} است بی شباهت به نعنای نیست و در کنار قنات‌ها یا جوی آب میروید و دوام و عطر آن زیاد است و استعمال آن پس از خشکاندن فقط پاشیدن آن به صورت گرده بر روی ماست یا دوغ می‌باشد.

ترشوک شبیه اسفناج است و خط قرمزی میان هر برگ آن دیده میشود و به صورت خام به مصرف میرسد و گاه هم آن را آب‌پز کرده میخورند مزه ترش آن معادل نام آن نیز می‌باشد.

پامچال دارای برگهای پنجه‌ای به رنگ آبی و باریک است مانند بابونه آن را در پلومی‌پزند و در گیش محلی چال چالك نام دارد.

بکلو ^{bakal} ^{wO} که معادل فارسی آن یافت نشد در گویش کردی کوزله ^{kozala}

نامیده میشود و مانند پونه کنارجوی آب میروید بلندی آن از پونه کمتر و رنگ آن سبز سیرو ساقه‌اش ریشه‌ای است، مزه آن تند و تازه‌اش بانان به مصرف می‌رسد.

بسیاری از گیاهان ناشناخته که مصرف خوراکی و طبی دارند در این منطقه به‌وفور یافت میشوند و با کنکاش گیاه‌شناسان میتوان از این منبع طبیعی بهره‌سر- شاری گرفت.

تنوع و گونه‌گونی غذا در مدت کوتاهی از سال در این سامان مواد سبزینه است و گاه میوه خریداری شده به شکل پایای است که در این میان گوشت میتواند غذای بین بین باشد و غذای اصلی بجز نان لبنیات است و فرآورده‌های آن، که همراه بانان خوراك متناوب اهالی است، انواع گوناگونی در طرز تهیه آن وجود دارد بدین‌سان که دوشیدن گاو و گوسفند در قدحی صورت می‌گیرد و سپس آن را از صافی که کیسه‌ای از جنس چلوار است میگذرانند و دردیگی جوشانده میشود، پس از سرد شدن شیر کمی ماست را که به عنوان مایه نگهداشته‌اند بدان می‌زنند و دور ظرف را بانمد یا پارچه می‌پیچند تا هوای بیرون منجر به سردی یا گرمی آن نگردد و حرارت یکنواختی داشته باشد این کار بهنگام غروب صورت می‌گیرد و تا فردای روز بعد بهمین حالت نگهداری میشود تا ماست تهیه گردد، تبدیل ماست به کره بدین طریق است که ماست را در مشک که چمتر comater نام دارد ریخته و مقداری آب سرد نیز در مشک میریزند و دهانه آنرا می‌بندند تکان دادن مشک که به‌ملار بسته شده به‌راحتی میسر است، پس از مدتی تکان دادن با تغییر صدای آن که علامت تولید کره است در قدحی بزرگ ریخته میشود و کره را که بر روی دوغ بالا آمده با دست جمع میکنند و در ظرفی میریزند و در زیر مشک آب میگذارند تا خنک بماند و آب نشود، دوغ را در کیسه‌ای که از جنس چلوار و سفیدرنگ است میریزند تا آب اضافی آن برود و مایع سفتی شود و گاه‌هسم در مشک که دوغدان نام دارد و از چمتر کوچکتر است ریخته و نمک هم بدان میزنند تا مزه آن تغییر نکند، بهنگام نوشیدن دوغ یا خوردن ماست بر روی آن پونه یا پودن میریزند

تا خوشبو و معطر گردد .

برای درست کردن کشك با پختن دوغ آنرا در کیسه‌ای ریخته و با جدا شدن آب از آن به صورت گلوله یا هر شکل دیگری که مطمح نظر باشد در آورده میشود و بر پشت بام پاکیر بر روی پارچه یا در سبد ریخته و پس از خشك شدن استفاده میکنند آب اضافی که از دوغ پخته شده جمع میگردد، پس از پختن مایعی سفت و تریاکی رنگ میشود که قراقورت نام دارد و در لهجه محلی کراکری krakeri گفته میشود و بسیار ترش مزه است، از دوغ نیم‌پز محصولی تهیه میکنند که تیور tiver نام دارد و آن بدین طریق است که پس از گرم کردن دوغ با کف‌گیر رویه دوغ را در کاسه‌ای ریخته که پس از سرد شدن به صورت ماست در می‌آید اما خاصیت و طعم ماست را ندارد و بیشتر در ییلاق و قشلاق قابل استفاده است، آب باقیمانده دوغ پخته شده را در ظرفی چوبین که کل kal نامیده میشود ریخته تا خوراك سگk باشد، این آب باقیمانده دوغ را در برگردان لهجه محلی دوغ پختك گویند که حرف کاف در آخر کلمه پخت مصغر آن است،

از محصولات و فرآورده‌های شیر، تهیه پنیر ناشناخته مانده و استفاده آن مورد نظر اهالی نیست و از نام آن در مثل‌های خود نسبت به دختری میدهند که چهره‌ای زیبا دارد .

کشت خیار و خربزه و هندوانه در صورت تکافوی آب آشامیدن اهالی و احشام است که یکی دونفر که قطعه زمین کوچکی زیر آب داشته باشند به کشت این نوع صیفی کاری اقدام میکنند و در صورت مصون ماندن از شب‌دزدی نوجوانان و مدت زمان طولانی ماندن خیار بر بوته که درشت و زرد رنگ و پیر میشود مورد استفاده است، خربزه کال و نارس و خیار زرد و پیر رایج‌تر است، بهره‌وری از این نوع صیفی کاری در هر بار استفاده، يك وعده غذا را تشکیل میدهد و هیچ‌گاه بعنوان دسر مورد استفاده نیست و نیز برای سرد شدن یا خنك شدن درز یـر مشك آب نگهداری میشود، زیرا یخچال نفتی بجز برای خانها و کدخدایان مـتمول رواجی ندارد، هنگام کشتن بز یا گوسفند که معمولاً حیوان خود در اثر ابتلاء به

مرض میمرد، گوشت آن بین اهالی تقسیم میگردد و کمتر دیده شده است که صاحب گوسفند دونوبت مصرف غذائی از گوسفند کشته شده داشته باشد البته فقدان وسیله نگهداری آن از قبیل فریزر و یخچال هم این امر را سرعت می بخشد، غذا خوردن در يك ظرف و به گونه جمعی پیوند عاطفی هرچه بیشتر خانواده است، تنها مشروب اهالی این دیار پس از آب دوغ است که در تابستان و بیشتر خوراك بسیاری از مردم را بهنگام ظهر باترید نان تشکیل میدهد، مصرف کره جز برای سران قوم معمول نیست و با جمع کردن تولید سه چهار روزه آنرا می پزند تا به روغن تبدیل شود سپس در خینگ میریزند و به مصرف غذائی یا به فروش میرسانند بهنگام ورود میهمان، چای از اولین وسیله پذیرائی است و باقند صرف آن متداول است و همراه با شکر به علت فقدان دسترسی بدان معمول نیست، دیگر وسیله پذیرائی از میهمان قلیان است که برای افراد مسن و میان سال مرسوم می باشد، تناول غذا در صورت نبودن میهمان تا سیری کامل ادامه دارد چه، صاحبخانه هم در برابر میهمان دچار حجب و حیا است که به عنوان نوعی وجه نظریا ایستار اجتماعی جلوه گر است.

مصرف میوه در فصل تابستان به صورت متناوب به مدت چهار پنج روز به گونه پایاپای به عنوان نوعی غذا رایج است که در طول سال یا بیشتر هنگام مردم از دیدن آن محروم هستند.

متداولترین و رایجترین غذا و قوت غالب، نان است که خوردن آن در سه وعده ضروری و طریقه پخت و تهیه آن بدین شکل است: ابتدا مفرشی را که موئین و سفید رنگ است و سفره نام دارد میگسترانند و بر روی آن بمیزان دلخواه خانه دار یا به حسب نیاز افراد منزل، آرد را الك کرده و در لگنی آنرا خمیر میکنند بی آنکه مایه ای بدان بزنند خمیر را به صورت چانه هایی که وزن آن تا ۲۰۰ گرم میرسد بر روی تخته ای صاف و صیقلی و مدور و پایه دار که خنک xonak نام دارد و در لهجه بویر احمدی خمچك xomcak گفته میشود بانورد یا تیر یا میل که از جنس درخت ارزن یا شن است و وزن آن سبك می باشد و چرخش تیر را برووی خنك راحت تر

میکنند. پهن میکنند و بر همین وجه به نان تیری شهرت دارد و در خلال پهن شدن با هر چرخش تیرو حرکت دودست مقداری آرد که پرسم parsom گفته میشود بر روی نان میریزند تا خشک شود پس از پهن شدن نان بلافاصله آنرا بر روی تابه میگذارند، در هر دفعه پخت نان، کف تابه با خاکستر اندود میشود تا نفوذ گرمای آتش در تابه بماند و بیش از اندازه هم داغ نشود، این تابه بر روی اجاقی که سه پایه آهن بهم مرتبط بر آن گذاشته و یا سه قطعه سنگ به دور آن چیده شده و در گوشه‌ای از اتاق نشیمن یا گوشه کپر کنده شده قرار دارد، آتش از چوب بلوط خشکیده و گاه دیگر درختانی است که به علت کھولت، خود از پای افتاده‌اند، پس از پرشته شدن يك رويه نان باميله آهنی که نان وارو کن نامیده میشود و پهنایش تا يك سانتیمتر و بلندی آن به يك متر میرسد وارونه می‌گردد تا رویه دیگرش پخته گردد، پس از پخته شدن همه نانها را در يك سینی یا مجمع گذارده و در همان سفره که لگن خمیر بر روی آن قرار داشت گذاشته میشود، آرد اضافی به مخزن اولیه که خورنام دارد برمیگردد، چنانچه نانها خشک باشد با پاشیدن آب بر روی آن نرم میشود و قابل استفاده می‌گردد معمولاً^۲ دو نفر زن به پختن نان میپردازند، نان تیری از نان لـواش زمینی نازکتر و از یوخه ضخیم تر است و پختن آن هفتگی و یا هر روزه در سحرگاهان تکرار میشود، در طرز تهیه نان شیرین همان شیوه بکار میرود که برای نان تیری، با این تفاوت که بجای نمك مقداری زردچوبه بدان میزنند و با قند آب آنرا خمیر میکنند و تك تك آنرا پخته و تـاه میزنند، پخت آن یکی دوروز پیش از نوروز مرسوم است و تا سیزده بدر برای پذیرائی میهمان همراه بانقل و نبات از آن استفاده میجویند .

از میانگین شکل غذا با محاسبه‌ای نسبی میتوان چنین نتیجه گرفت که غذای روزانه افراد مرفه نان، برنج، گوشت، ماست، دوغ، تخم مرغ و غذای توده مردم، نان گندم و در موقع معینی از سال نان بلوط، دوغ، ماست، پیاز، کنگر و پنیرك می‌باشد، اگرچه فقر غذایی که زائیده بیکاری، اجحافات، عدم کارائی و فقر اقتصادی است ولی رژیم غذایی و شب کوری و زخم معده و روده و زخم اثنی عشر به سبب طبیعی

بودن موادغذائی و هوای سالم و عدم استعمال مشروب الکلی و غیر الکلی آشکار نیست، با این وجود کزاز و امراض جلدی به مناسبت تماس پیوسته با گوسفند و عدم شستشوی دست قبل از صرف غذا معمول است و به علت از میان رفتن و یا کاهش تدریجی دامها و روی آوری به اسکان و کشاورزی و باسواد شدن فرزندان اهالی کاسته شدن امراض جلدی ملموس است و به سبب تحرك زیاد و بی اعتنائی به غذا و کم خوابی و احساسات شدید حاکم بر افراد و خشم خارج از حد متعارف منجر به لاغری چهره و پیری زودرس مردان و زنان این سامان گشته است که خود چاقی زیاد را نیز عیب تلقی میکنند و همسانی متعادلی از نظر فیزیک جسمی بر اساس لاغر اندامی وجود دارد .

« بلوط »

جنگلهای پراکنده این منطقه بیشتر از درختان بلوط است با ساقه تنومند و شاخه‌های زیاد و برگهای انبوه و پهن و کنگره‌دار، تولید میوه آن از ۲۰ سالگی آغاز و گل‌های آن آویخته و صورتی رنگ است عمر بسیاری از این درختان که همگی خود در هستند به چند قرن و بلندی آن تا ۳۵ متر می‌رسد، رشد گل‌های نر و ماده آن که در اوایل بهار به همراه سبز شدن برگ‌ها به صورت زنجیره‌ای و سنبله‌های دراز است تولید میوه می‌کند و سالی پرثمر می‌شود و سالی کم و یا فاقد میوه می‌ماند.

ساختمان میوه بلوط گیاهکی است در درون میوه که نوك تیزی دارد و پوسته نازکی به نام جفت jgft یا تانن یا اسیدتانیک به دور آن پوشیده شده که در رنگریزی و ضخامت مشک و نخ و چرمسازي مورد استفاده می‌باشد، گیاهك و میوه جفت در درون پوسته‌ای است از چوب نازك براقی که پس از رسیدن به رنگ قهوه‌ای روشن درمی‌آید و روی پوسته را تا نیمه پیاله یا کلاهك که به شاخه متصل است پوشانده، ساختمان میوه بلوط از پنج مرحله، گیاهك، میوه، جفت، پوسته چوبی، پیاله یا کلاهك که در لهجه محلی کل Kol نام دارد تشکیل یافته و برای استفاده از آن اهالی در نیمه اول پائیز با چوبدستی‌های بلندی که تا سه متر می‌رسد و جلد jleb نامیده می‌شود، با فرود آوردن ضربه به شاخه درخت که توسط مردان صورت می‌گیرد دانه‌های بلوط را به زیر درخت می‌ریزند و کلاهك یا پیاله هم از پوسته

براق جدا می شود و گاه که جدائی کلاهک در مرحله اول ضربه میسر نمی شود این امر به کمک دندانها یا دست صورت می گیرد و سپس زنان و کودکان به جمع - آوری آن می پردازند و سپس در توبره ای موئین که شبیه زنبیل است و نیز در شله sala ریخته می شود و بر الاغ به خانه حمل می گردد و کار پاک کردن آنرا که در اصطلاح بومی رنگت rong گویند زنان و کودکان به وسیله کارد کهای خمیده ای که بی شباهت به منقار طوطی نیست و رنجك ronjek گفته می شود به عهده دارند، پس از جدا کردن پوسته ضخیم برای آنکه جفت از میوه جدا شود آنرا بر پشت بام پهن می کنند و گاه برای تسریع در خشك کردن بر چهار سوی اجاق، چهارپایه که سطح بالای آنها تکیه گاهی برای ایجاد يك سقف از نی می باشد بلوط را بر روی آن می ریزند تا حرارت و دود آنرا خشك کند پس از خشك شدن با جمع کردن دانه های بلوط که همان میوه اصلی است پوسته نازك یعنی جفت به راحتی از آن جدا می شود، از این مرحله تا انجام نهائی تهیه نان از بلوط زنان سایر کارهای آنرا بر عهده می گیرند و مردان از این پس نقشی ندارند، بلوط خشك را با جوغن بدین شکل آس می کنند که بر روی تخته سنگ صاف و صیقلی و مسطح مستطیل گونه، سنگی بیضی شکل قرار دارد و در گویش محلی بدان بردهر bardahar گویند، وزن آن نیز به ۲۰۰ کیلو گرم می رسد، دوزن در دوطرف آن می نشینند و با تکان دادن سنگ رویین بلوط خشك را خرد نموده سپس آنرا با آب جوش نمور می کنند و با تیر یا نورد بهم می زنند و در يك سینی یا مجمع گلوله های بهم چسبیده را جدا می سازند سپس آنرا در سبدی که از جنس بادام کوهی است می ریزند و دور و زیر و روی آنرا با برگ بلوط می پوشانند و نمدی بر روی آن می گسترانند تا گرم بماند، سه روز بدین منوال می گذرد و به اصطلاح می خوابد و بوی مناسب به خود را می گیرد و کلگک kalg تهیه می شود پس از آن زن خانه سبد کلگک را که تا ۳۰ کیلو گرم وزن دارد با طناب بر پشت خود می بندد و چندین کیلومتر راه می پیماید تا به قنات یا چشمه یا رودخانه برسد، پارچه ای بر روی سبد کشیده می شود و سنگی بر پارچه

در محل فرود آمدن آب می گذارند تا فشار آب کلنگ را پراکنده نگردانند، سبد را در حوضچه یا برکه یا آبشار می گذارند تا کاملاً شیرین شود و جوهرش برود به قول بومیان محلی زیت آن بریزد و نیز رنگ قهوه‌ای آن به روشنی بگراید و به نارنجی بدل گردد و وقتی حوضچه یا برکه آب کافی نداشته باشد یا آبشاری یافت نشود زن مجبور است ساعتها با کاسه آب بر سبد کلنگ بریزد تا جبران نقصان آب شود و مزه تلخ آن به شیرینی بگراید، در این میان مقداری از وزن آن به علت پاك شدن از زیت و رفتن مقداری کلنگ از لایه‌های سبد کم می‌شود، از این مدت بیش از سه ساعت می‌گذرد و دوباره زن خانه سبد را بر پشت می‌بندد و راهی خانه می‌شود، مقداری از آن را به صورت چانه یا گلوله‌های بزرگ در آورده و در مشکي که کولین Kolin گفته می‌شود می‌ریزند تا ذخیره‌ای برای تابستان باشد سپس بقیه را در زیر جوغن کوچکتري می‌سایند تا کاملاً نرم گردد و با مخلوط کردن با آرد گندم به صورت نان می‌پزند رنگ نان قهوه‌ای روشن است و نیز بدون مخلوط کردن با آرد گندم سحر گاهان می‌پزند که باریختن کلنگ بر روی تابه و بر فور با اسم osom که از جنس آهن و لبه صافی دارد پهن می‌گردد و با پختن يك رويه آن وارونه میشود پس از پختن قبل از آنکه سرد شود با ماست و دوغ و گوشت مصرف می‌شود و آن لالکی lalaki نام دارد که بسیار خوشمزه و ترد است، نوع دیگری که پس از ریخته شدن بر تابه با پنجه پهن می‌شود پنجولی panjoli نام دارد که با کله پاچه به مصرف می‌رسد خوردن نان بلوط در انواع مختلف بجز با مخلوط با آرد گندم برفور است چه، با سرد شدن ضخیم و بدمزه می‌شود، اهالی بر این عقیده هستند که خوردن نان بلوط بر نیروی بدن می‌افزاید، میوه بلوط به علت وجود مادهٔ کیتینی به عنوان قابضات بر ضد اسهال و ضخیم کردن روده و معده مصرف درمانی دارد و نیز کباب شده آن به صورت بلال استفاده می‌شود که نوعی خوراك تفریحی است و بدان بلی پولا balipola گویند و بوی سیب زمینی آب‌پز را می‌دهد و مزه و طعم آن به چیپس بدون نمك می‌ماند، غیر از مصرف غذائی میوه بلوط، استفاده از پوست میوه یعنی جفت و شاخ و برگ آن است

از جمله: تا پیش از رایج گشتن ابزار الکترونیکی خنک کننده در بندرهای جنوب که وسیله ای برای رفع گرما میسر نبود در شبکه ای از آب مقداری جفت می ریخته اند و کودک را در آن می گذاشتند تا مانعی برای نفوذ گرما باشد و نیز در گذشته با جوشاندن زیت بلوط مرکب مشکی رنگ نسبتاً رقیقی به دست می آمد که بچه های مکتب رو این سامان با نی بر تخته می نوشته اند و سپس می شستند.

کاربرد اقتصادی بلوط در بسیاری از نقاط این سرزمین به بیش از ۵۰ درصد است و در روستاهای منطقه روال اقتصادی آشکاری است، ساقه بلوط بجای تیر آهن در ساختمان سازی و خیش گاو آهن و همچنین شاخ و برگ آن برای ساختن کپر و نیز ساختن لواکه یا لو بجای تخت و حصار اطراف باغ در صورت کمبود خارگینه مورد بهره برداری است، ساقه درخت را پوسته ای ضخیم می پوشاند که بدان کوا kova گویند و قابل استفاده سوختن است و در صورت نبودن مهر برای خواندن نماز از آن استفاده می شود، بلوطی که در دشت می روید تنومندتر از بلوط کوهستان و اطراق اهالی در قشلاق قبل از اقامت در ساختمان در زیر آنها انجام می گیرد، در مقایسه با درختان بلوط در سراسر ایران که در نواحی خشک و جنگلهای جنوب و مغرب از آذربایجان غربی تا کردستان و لرستان و فارس روئیده می شود بلوط این ناحیه تنومندتر و میوه آن نیز درشت تر است، جنگل کوهی بلوط متراکم و دشتی آن پراکنده است، درختان بلوط جوان را که به مرحله میوه دادن نرسیده اند دمبیل dombil گویند، شاخه و برگ آن به مناسبت نرمی برای ساختن لواکه یا لو به کار می رود، بهنگام کمی علوفه بر گها و میوه آن به مصرف دام می رسد، قسمتی از ساقه که در سوختن مشتعل نمی گردد سند send نامیده می شود و خاصیت چوب پنبه ای دارد اشتقاق لغوی سندیان به معنای بلوط از همین کلمه مستفاد است، در طول زمان مغز درخت خشکیده و کهنسال، قابلیت اشتعال فوری دارد و پیغه گفته می شود، درخت بلوط را در گویش ساکنان کهگیلویه و بویراحمد دارو به میوه آن بلی یا بلیط گویند و در لهجه اهالی ممسنی نیز همین گویش را دارد.

در فرهنگ‌های لغت مختلف مأخوذ از دهخدا و لهجه‌های گوناگون گویش فراوانی بر آن مترتب گشته از جمله: در تذکره داود ضریر انطاکی بلوط را به رومی‌بلاتن خوانند و در مخزن الادویه به ترکی اسفنج گفته می‌شود، در فرهنگ غیاث جفت به هندی سیتا، سیپار نام دارد، ناظم‌الاطباء میوه بلوط را در تغذیه خوك و بوقلمون معمول مردم فرنگ دانسته است، تحفه حکیم مؤمن به لهجه طبرستانی آنرا دارمازی می‌نامد، فرهنگ دهخدا در لرستان آنرا مازو و در کردستان برو baro خوانده است.

در کهگیلویه و بویر احمد برخی از درختان بلوط کهنسال که عمرشان به هفتاد سال و بیشتر می‌رسد دارای اسم و عنوانی است که به سرزمین و یا مالکی اطلاق می‌گردد و افراد یا خانواده‌هایی به‌طور مشترک بر آنها تملك دارند مانند: دارل نخودزار، دارل پونی، دارل گابیر، کمبود آب کشاورزی و کمی زمین هموار به جهت کشت موجب می‌شود تا استفاده دیگری را از درخت بلوط تملك یافته به‌منزله تجاوز بشارند. وابستگی به درخت بلوط و علاقه بدان آنچنان است که اهالی به سرودن شعر مبادرت کرده‌اند و عرق ملی و محلی خود محسوب می‌دارند مانند:

شاه بلیطم بگره میشلم بزایه کلگ و دوم يك بگره وایم و رایه

Sa balitom b6gre misalom b6zaie

Kalgu dom yak bggre vaiam varaie

که برگردان آن چنین است:

اگر شاه بلوط من ثمر دهد و گوسفندانم بزایند و کلگ و دوغ من فراچنگ

آید آرزویم برآورده می‌شود. و نیز :

مولر بلی خرم هفت سال چپونم نظامی شلاغ مزه مه‌ای مشخه نونم

Mo Lore bali xarom Haf Sal C6ponom

n6zami sglay Maz6am Ie Masxa Now'nom

با معنای، من لر بلوط خور هستم و هفت سال هم چوپانم، نظامی به‌من شلاق مزه

که مشق نظامی گری نمیدانم و با خوردن بلوط حاضر به خدمت نظام نیستم.

بیانگر فقر آشکار و شالوده اقتصادی و پیوستگی نام این سرزمین از پیوند

غرور آمیزی که اهالی با بلوط دارند در آمیخته از شعری به زبان آقای امراله امیری-
 بویراحمدی دانشجوی علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران
 که آشنائی با ایشان در کلاس درس آغاز شد علیرغم تمامی احساس شعرگونه،
 تراژدی غم انگیز و در عین حال حقیقی مردم این سامان است، باشد که سراینده با
 تلخیص و درج آن امتنانم را پذیرا باشند.

من از تبار بلوطم، شاخه شاخه، برك، برك
 از قله تا دامن، انبوه شاخه ها بهم پیوند داده ام
 سگ و خمر، هستند ثروتم
 پوشاك من شال^۱ و جفه است
 سلاحم تفنگ و اسب

با بلوط این درخت ستبر، خوبش، خوشم، زنده ام چو ببر
 از میوه اش، جوهرم ببین و از حرارتش که چو آتش
 به آنسوی مرزها^۲، تیری رها کنم، سنگری بزرگ درهم شکنم
 با دانه بلوط، برشته گندم، نان ذرت
 با ملکی^۳ شیوه، شب کلاه^۴، پارچه دبیت
 روز مصاف شرر بپا کنم.

.....

۱- عبا و ردا J6qa «در فصل پوشاك توضیح داده شد بدانجا رجوع گردد.»

۲- کنایه از آرش کمانگیر

۳- گیوه تخت لاستیکی melki siva «به فصل پوشاك رجوع شود.»

۴- کلاه نم‌دین و نرم «به فصل پوشاك مراجعه گردد.»

۵- پارچه مشکی رنگ و ارزان قیمت و ضخیم «رجوع شود به فصل پوشاك.»

« پوشاك »

پوشاك زنان و مردان این سامان با تغییراتی کلی از سنت دیرینه خود که تا دهه اخیر حکمفرما بوده به گونه دیگری شکل گرفته است .

فرم لباس در گذشته برای مردان به گونه زیر عبارت بود از: جبه، دِلگ، شال، پیراهن بدون آهار و یقه با آستین گشاد، زیر شلوار، گیوه و کلاه، که در شکل توصیفی به وجه خاص خود بیان می شوند.

جبه که در گویش محلی جقه Jbqa است از جنس پشم گوسفند و بسیار نازک و کرم رنگ و تا زانو می آمده و بوسیله نخ ابریشمی به نام زناره Zbnara که با زنار فرق دارد به صورت ضربدر با همان شکل خفتان در شاهنامه فردوسی به دور سینه بجای دگمه پیچیده می شد، جبه دارای آستین گشاد و کوتاه بوده و اغلب در جنگها و زد و خوردها مورد استفاده مردان قرار می گرفت، جقه نازک بارنگ کرم روشن با ارزش تر و مرغوب تر از جقه ضخیم در رنگ کرم سیر است .

دلگ dalg مردانه نیز به شکل جقه و شبیه ربدوشامبر کوتاه از جنس پارچه اطلسی و دارای آستر است و رنگ سفید گلدار آن مرسوم بوده است.

شال، پارچه ای سفید رنگ یا کرم بوده است و به درازی تا ده متر میرسیده و آن بر روی دلگ بدور کمر بسته می شد، طریقه بستن آن بدور کمر، ابتدا از قسمت پهن پیچیدن آن آغاز می شود و سپس انتهای قسمت باریک را در زیریک

لایه آن فرو می‌کنند، در مراسم عروسی و میهمانی ازدلگک و شال استفاده می‌شد در زیردلگک پیراهنی بدون یقه و آهار با آستین گشاد که با تار نخی بسته می‌شد وجود داشت.

پائین تنه را زیر شلووار یا پیژاما می‌پوشاند که در قسمت پائین تنگ‌تر بوده است و عکس آن برای اهالی بختیاری مرسوم است و اختلاف شباهت در پیژامای کردی فقدان جیب‌های آن است.

کفتس عبارت از گیوه یا ملکی melki که نوع قلانی^۱ آن معروف و رویه‌اش از پنبه تاب داده و تخت آن چرمین یا لاستیکی است. بالاتر از پاشنه، چرمی بلند دوخته می‌شود که برای راحت پوشیدن آن بکار میرود و خود نوعی پاشنه کش به حساب می‌آید، روی نوك تیز آن، تکه چرمی برای زینت بخشیدن که درازیش تا سه سانتیمتر میرسد گذاشته‌اند، رنک گیوه سفید و برای کودکان بویژه دختران مخطط و رنگی معمول است، اکنون پوشیدن آن کم و بیش مرسوم و تخت چرمی آن در گذشته و حال بیشتر قابل استفاده افراد مرفه بوده است. کلاه مردان این منطقه به شکل کاسه و نیز سفت و محکم و از جنس پشم گوسفند و رنک خاکستری یا مشکی آن مورد استفاده می‌باشد، نوع کار محمود^۲ آن معروف است، کلاه دیگری وجود دارد که به نام شب کلاه است و جنس آن پشمی به رنگ خاکستری یا کرم و بسیار نرم است و در شهرکازرون تهیه می‌شود، و در جنگ و گریز و شب‌روی‌ها از آن استفاده می‌کنند، پوشش این نوع لباس تا دهه گذشته و شبیه لباس هخامنشیان و نیز مشابه مردان فیلم دلیران تنگستان بوده است.

لباس زنان کمتر دستخوش تغییر گردیده و قالب لباس همان است که پنجاه سال گذشته وجود داشته است با این تفاوت که جنس لباس به تناسب زمان مرتبط بوده است و رنک قرمز و تند و شاد از رنگهای مورد پسند آنان به حساب می‌آمده است،

۱- نام محلی است از توابع شیراز که در شمال شرقی آن قرار دارد.

۲- اهل بهجهان بوده که تهیه این نوع کلاه را به عهده داشت و اکنون پسرش محمد، کار تهیه آن را به عهده دارد، کسادی کار او به علت عدم استفاده از کلاه در دهه اخیر است.

از لباسهایی که در طول زمان به دست گذشت روزگار افتاده و کهنه و متروک گشته و کمتر قابل استفاده زنان است، دستمال لاکی یا چارقد لاکی و لچک می باشد، دستمال لاکی یا چارقد لاکی به رنگ مشکی و دارای خطهایی قرمز و از جنس ابریشم مصنوعی «منظور از لاکی ابریشمی بودن مطمع نظر است» و انتهای آن ریشه ریشه است و به دور سر پیچیده می شد و با یک گره آن را به پشت سر رها می کرده اند و تا کمر پائین می آمده و در زیر آن روسری و لچک بسته می گردید.

لچک^۳ Lacak از بهم دوختن دوتکه پارچه بر روی هم به قسمی که جلوی آن دارای انحنا و فرورفتگی و در قسمت عقب سر مدور بریده می شد و با دوخت نخهای ممتد از روی آن پیوستگی دوتکه پارچه بیشتر بوده است، لچک هایی که برای میهمانی و عروسی دوخته می شد از سکه های طلا یا نقره گوشه دار مزین می گشته است، طرز بستن آن چنین بوده است که پس از قراردادن بر روی سر با دوتکه پارچه دوخته شده بر دو سوی لچک به موازات گوشها به زیر گلو بسته می شد و بر روی آن روسری و سپس دستمال یا چارقد قرار داشت که اکنون بستن لچک و چارقد یا دستمال کمتر متداول است و زنانی که به گونه ایلی روزگار می گذرانند بیشتر مورد استفاده قرار دهند. لباس کنونی زنان این سامان بهمان شکل قدیم و گذشته است و رنگ و جنس پارچه با تحول زمان متغیر بوده است، زنان این سامان بجز آندسته که با شوهران خود به شهرها می آیند خود نقش برتر را در انتخاب و رنگ پارچه ندارند و پارچه مورد نظر به صورت سفارش به شوهران یا وسیله معامله گر محلی تهیه می شود و گاه از پبله و رانی که به روستاها می آیند و با خود پارچه حمل می کنند خرید کرده و دوخت آن را به زنانی که سر رشته ای در کار دوخت و دوز دارند می سپارند، لباس زنان را روسری و دلگ یا ارخلق، جومه، زیرپوش، تمبون و جوراب و کفش تشکیل می دهد که شرح تفصیلی آن خواهد، روسری که با نام کهنه هم خوانده شده پارچه نازک و مشبک و سیاه رنگی است

۳- نوع دیگری از آن برای سرپوش معمین منطقه به کار می رود که سیاه رنگ است و بر روی آن فوطه و دستار و عمامه بسته می شود. سفید رنگ آن دیزه حجاج است.

که برای دختران، سفیدرنگ یا الوان مورد استفاده است و به شکل لوزی برش داده می شود و پولکهای زیزالوان بر آن می دوزند و از فرق سر یا رستنگاه موی سر، بستن آن معمول است که وسیله سوزن قفلی در زیر گلو بسته می شود.

دلگ dalg که با نام ارخلق arxaleq نیز خوانده شده [بادلگ مردان فرق دارد و از جنس مخمل به رنگهای بنفش و قرمز و سبز و مشکی مورد استفاده و دارای آستر از نوع چیت گلدار است و آستین آن تنگ و چسبیده به بازو و سر آستین آن گشاد و به شکل گوش خر گوش است، دوتکه پارچه مخملی که بی شباهت به کتابچه ای نیست برش داده شده و در دو پهلوی دلگ دوخته اند که چند لایه پارچه در آن می گذارند و با دوختن نخهای ممتد آنرا ضخیم می کنند و برای جلای بیشتر چند سکه طلا یا نقره گوشه دار به پائین و دور آن می دوزند و اطراف و سر آستین دلگ را نوار یا براق که در گویش محلی قیطون که همان قیطان است به رنگهای طلائی یا قرمز یا سبز می دوزند جلوی دلگ باز است و برای بستن سر آستین آن از دگمه های فلزی که بر روی هم سوار می شوند استفاده می کنند بقیه آن بدون آهار و تا ابتدای برجستگی سینه بازمی شود زیر بغل آن به صورت مثلثی با اضلاع تقریبی سه سانتیمتر باز است تا عرق زیر بغل بر آن نمایان نشود و با عبور هوای عرق ایجاد نکند و برای حرکت دستها نیز راحت تر باشد، در میهمانی و عروسی سوگواری و نیز زمستان پوشش روپوش زنان این سامان است که برابر کت مردان قرار دارد ولی از آن کوتاهتر است.

جومه joma که آنرا به تعبیری پیراهن باید نامید تا قوزك پا می رسد و در دو پهلو چاك بلندی دارد که از قوزك تا بالاتر از زانو است و در رأس چاکها دو سکه نقره ای دوخته شده که مانع پاره شدن یا بالا رفتن پیراهن می شود جومه آهار بقیه ندارد و دودگمه یا بیشتر بر قسمت پشت گردن است و جلوی آن گرد است، دوختن چند سکه گوشه دار نقره یا مسین به انتهای پیراهن و پولك الوان بر قسمت پیشین بدان زینت و جلالتی می دهد که ویژه عروسی و میهمانی است و نیز مانع بالا رفتن آن در اثر ورزش باد است.

زیرپوش پارچه‌ای است نازك با آستین کوتاه دارای دوچاك در دوپهلو و در رنگهای مختلف مورد استفاده است.

تمبون $tombo^w_n$ که نام دیگر آن زرجومه zerjoma به معنای پائین‌تر از پیراهن است نقش دامن را در لباس زنان شهری دارد و آن چند لایه پارچه به طول ۷ تا ۲۰ متر در رنگ‌های مختلف است و پائین‌تر از قوزك پا و بانخ بافته ابریشمی یا پشم بافته شده شتر به کمر بسته می‌شود هنگام فراغت و یا کار در خانه تا به دو تمبون بسته می‌شود، در میهمانی یا عروسی پوشیدن پنج تا شش تمبون الزامی است، رویین آن گرانترین آنان و به دورش چند نواری یا قیطان الوان دوخته می‌شود پائین تمبون که حاشیه یادمه dama نام دارد دارای چین‌های ممتد و بیشتر سیاه رنگ می‌باشد، زیرین آن که شلیته گفته می‌شود قرمز رنگ و همیشه پوشش دیگری بر روی آن قرار دارد. پوشیدن جوراب در خانه مرسوم نیست و بیرون از خانه جوراب پلاستیک مردانه در رنگهای مختلف به کار می‌رود.

كفش زنان دمپائی یا سرپائی لاستیکی ارزان قیمت است که غیر از دمپائی صندل یا ابری است و آن در خانه مورد استفاده می‌باشد، بیرون از خانه از كفش‌های زنانه و نیز مردانه چرمی بدون پاشنه از نوع كفش‌های ملی است، در زمستان و روزهای باران پا پوش آنان نوعی كفش لاستیکی مشکی رنگ با نام گالش است که نوک باریکی دارد و دارای آستری پارچه‌ای به رنگ قرمز می‌باشد، برای کودکان از كفش‌های لاستیکی ساق بلندی که در زبان فارسی هم چکمه نام دارد استفاده می‌شود، چادر نیز در سوگواری و میهمانی به کار می‌رود که پارچه آن گلدار با زمینه مشکی است.

لباس کنونی مردان در این منطقه عبارت از کت و پیراهن از نوع چینی و کره‌ای و زیرپوش کش باف و زیرشلوار نخی یا نایلونی، و نیز پوشیدن تاسه پیراهن بر روی هم از ویژه‌های بویراحمادی است، پا پوش مردان كفش ملی و كفش‌های پارچه‌ای رویه سفید با تخت لاستیکی سبز رنگ ساق کوتاه از نوع چینی آن است که همراه با جوراب پلاستیک به کار می‌رود، در زمستان بویژه روزهای بسانانی

کفش‌های لاستیکی مشکی رنگ با پنجه‌ای پهن از نوع بنددار آن مورد استفاده است که آستری پارچه‌ای خاکستری دارد و بدان چکسلواکی گویند، برای میهمانی یا مسافرت از شلوار هم استفاده می‌شود که به علت کمی استفاده از آن تا هفت سال و بیشتر هم دوام می‌آورد، تهیه لباس به صورت دوخت قبلی است و هرگز سفارشی به خیاط نمی‌شود و حتی در انتخاب رنگ هم نظری ندارند کسانی که بیشتر به شهرهای مجاور می‌آیند خرید لباس را بر اساس سفارش بومیان و میزان پول سفارش‌دهنده بر عهده دارند.

بر لباس کسانی که کارشانی را به عهده دارند در زمستان تن پوشی نم‌دین اضافه می‌شود که بدان کردک kordak گویند و آن بدون آستین و دگمه است و تا زانو می‌رسد و باران از آن عبور نمی‌کند و نیز از بالا تا پائین یکسان و فاقد انحنا است به قسمی که شخص پوشنده از دور به مترسک و داهل یا افچه می‌ماند.

تغییر لباس با تغییر فصل‌ها هماهنگی ندارد و این ناشی از فقر اقتصادی و رکودی است که به لحاظ عدم تمکن مالی گریبانگیر اهالی است به گونه‌ای که تا پارگی کامل لباس، تعویض آن ناممکن است و بسیار دیده شده پیراهنی که در تابستان پوشیده می‌شود همان است که در زمستان پوشیده شده، اختلاف وضع ظاهری سران قوم بانوده مردم عینی و ملموس است و شکل پوشش لباس این قشر با برخی از مردم شهرهای سنتی در عدم پیروی از مدبه خوبی آشکار است و به علت مسافرت آنان به شهرها و تأثیر محیط شهری و زندگی فرزندان این گروه در شهرها مظاهر شهروندی و پوشش در نوع عالی آن آشکار است.

«مسکن»

مسکن مردم این سامان با ساختی همسان طرح و ساخت آن برابر فرهنگ اقتصادی این جامعه است که سرپناهی است برای دفع تابش آفتاب و ریزش باران، اگر یاسوج را با خانه‌های سازمانی و دوگنبدان را با محل سکونت کارکنان صنعت نفت و همچنین دهدشت را به لحاظ وجود خانه‌های دولتی نادیده بگیریم، کلمه سرپناه عنوان مطلوبی است برای مردم ساکن در این منطقه، هرچند که محتوای مسکن بسته به نوع فرهنگی است که بشر دارد، گروهی از مردم منطقه با تمدن جدید و تسلط به تکنیک و بیشتر مردم با فرهنگ دیرینه و فاقد تکنیک مسکنی برای خود اختیار کرده‌اند.

مسکن مردم کهگیلویه و بویراحمد یادگار دوران هخامنشی و گاه ملهم از عصر صفویه و فاقد پیچیدگی معماری آن دوره است، محل ساختمان‌سازی بیشتر کنار رودخانه و در بلندی بر روی تپه و در برخی موارد در زمین مسطح و همواری است که گودی در آن یافت نمی‌شود چه، در بلندی زیستن از خصایص قبیله‌ای است، ساخت خانه‌ها همیشه روبه‌قبله است، بنای ساختمان محل سکونت توده مردم اغلب سنگی و در گویش محلی تو to گفته می‌شود، در ساختمان‌سازی جمع‌شدن اهالی يك ده بدون انتظار دستمزد است که فقط به صرف ناهار اکتفا می‌شود.

در ساخت معماری خانه‌ها، کندن زمین به منظور شالوده به عمق حداکثر يك متر می‌باشد و چیدن يك ردیف سنگ بزرگ به ارتفاع تا سه متر و استفاده از سنگهای كوچك برای بستن شكاف سنگهای بزرگ، دیواره‌های خانه را تشکیل می‌دهد و گاه چیدن دو ردیف سنك متوسط که در اصطلاح دوچهره است بدون دخالت گچ یا سیمان یا گل، تا زیر سقف به عنوان دیواره‌های خانه به کار می‌رود که اشکاف آن پرمی‌شود و برای زمستان مناسب می‌گردد.

دیواره خانه از پائین پهن و در رأس بایک است و این بدان مناسبت است تا فشار بر پایه کمتر باشد.

پوشش سقف با گذاشتن چوبهای بلوط بر روی سنك‌ها است و بر چوبها شاخ و برگ بلوط افزوده می‌شود به قسمی که روزنی در آن نمی‌توان یافت سپس اندود آن با ریختن گل بسر پشت بام می‌گردد که با راه رفتن اهالی بویژه بچه‌ها اندود آن انجام می‌گیرد، قائم‌های تنومندی از جنس درخت بلوط که بالای آن به شکل عدد هفت است و از پائین به بالا باریک می‌شود و در لهجه محلی رك r6k نام دارد تکیه گاهی برای بام و معین دیوارها است و کمتر ساختمانی می‌توان یافت که دارای قائمی نباشد، قسمت پیشین بام که مشرف به حیاط خانه است به صورت لبه کلاهی ساخته می‌شود که بدان بشمه bosma گویند و مانع ریزش باران به قسمت پیشین دیوار خانه است، شیب پشت بام مشرف به پشت حیاط است تا آب باران به بیرون از حیاط بریزد و نیز ناودانی چوبین در قسمت شیب یعنی پشت حیاط خانه تا يك متر جلوتر از دیوار به کار گرفته می‌شود که آب باران در يك نقطه و در گذرگاه فرود می‌آید.

گوشه‌ای از سقف اطاق را جهت دود کش سوراخ می‌کنند و در زیر سوراخ جایگاه اجاق را می‌سازند روزهای بارانی با تخته سنك مسطحی سوراخ دود کش گرفته می‌شود تا ممانع نفوذ آب باران در اجاق شود، کف اتاق گلین است و پستی و بلندی آن کنترل می‌شود اما تراز ندارد، اتاق پیشین که باشتك bastak نام دارد با گل سفید اندود می‌شود، در ورودی حیاط خرك است که در گویش

محلی تپره tapara گفته می‌شود و چوبی است ضخیم و محکم به شکل عدد هفت و تا انتهای دوضلع از شاخ و برگ بلوط که طاله tala نام دارد پرمی‌شود و دوسر آنرا با ریسمان محکم می‌بندد و چوبی را که بزرگتر از پهنای در اتاق است در واژه فارسی سره پژاوند نام دارد و همان مترس یا کلون می‌باشد که به صورت افقی آن را در خړك تعبیه می‌کنند تا تکیه گاهی برای محکم بستن در فراهم آید و چفت لولویی است چوبین که آن را پشت در می‌اندازند تا به بستن در اطمینان بیشتری باشد. ایجاد پنجره برای اتاق مرسوم نیست و نور و روشنایی از لابلای سنگهای چیده شده بر روی هم نفوذ می‌کند و گاه آنچنان تاریک است که جز با روشنایی چراغ جهات اتاق هم دیده نمی‌شود، خانه‌هایی که از خشت خام تهیه می‌شود اندرون آن گل اندود است و دارای طاقچه می‌باشد و بیشتر برای نگهداری ااثه زندگی از صندوق آهنی یا حلبی استفاده می‌شود.

سطح گوشه‌ای از درون اتاق نشیمن یا وسط آن را به شعاع نیم متر تا $\frac{3}{4}$ متر گود میکنند و دور $\frac{3}{4}$ دیواره آنرا تا $\frac{1}{4}$ متر بالا می‌آورند و سوراخی به منظور دود کش بر بالای آن ایجاد می‌نمایند، کارهای پخت و پز و پذیرایی و خواب در آن انجام می‌گیرد که می‌توان اجاق را مرکزی برای تجمع و زندگی دانست.

اهالی يك خانواده در يك اتاق می‌نشینند و می‌خوابند و غذا می‌خورند و از میهمان خود در همان اتاق پذیرایی می‌کنند و نیز در همان اتاق گاوهای مخصوص زراعت و در برخی اوقات گاو و گوسفندی که به تازگی زایمان کرده است نگهداری می‌شود زیرا پیوند گره‌مزیستی انسان و حیوان حیات اقتصادی پیوسته به دام است و نبود جا و مسکن، اعضای خانواده دو یا سه نفر بر روی يك قالی یا گبه Gabe و در زیر يك لحاف می‌خوابند، در جوار اتاقی که بیشتر مورد استفاده است سکوئی از سنك به ارتفاع تا نیم متر درست می‌کنند که بدان چل Cel گفته می‌شود و مشك‌های آب را روی آن می‌گذارند، هر خانه سه یا چهار اتاق دارد که یکی از همه بزرگتر و سقف آن نیز کوتاه‌تر از بقیه اتاق‌ها است و جایگاه گوسفندان می‌باشد، در همان اتاق یا جای دیگر آغلی که مخصوص بره و بزغاله است درست

می کنند که بیشتر هنگام موقتی است و سال بعد آن را دوباره ساخته یا مرمت می سازند.

از وجود مستراح در منزل خبری نیست و دفع حاجت پشت تخته سنگ یا تپه ای صورت می گیرد، معمولا کمتر خانه ای دیوار دارد، چه ا حاط خانه که قاش گفته می شود مربع مستطیل یا دایره شکل است که بهم چسبیده اند و به دیوار نیازی ندارد و دیواره خارجی ساختمان ها طوری به یکدیگر چسبیده اند که حکم بارو دارند، برخی از خانه هایی هم که جدا از ده ساخته شده دیوار آن به بلندی تا سه متر از سنگ است و روی آنرا خارگینه یا تنگس tenges بجای سیم خاردار به عنوان پرزین یا پرچین می گذارند، در مراکز بخش اغلب خانه ها از خشت خام یا گچ و سنگ درست شده، خانه سران قوم به تناسب وسع و دارائی از گچ ساخته می شود و گاه دوتا پنج طبقه هم می رسد و دارای تشکیلاتی از قبیل زندانگاه و اصطبل و انبار غله و کفش کن یا ایوان و برج و تفنگچی نشین است، جایگاه گوسفندان به دور از زندگی خانواده است، از نما و شکل ساختمان مسکونی سران عشایر در مقایسه با توده مردم می توان تضاد طبقاتی آشکاری را دید.

در نیمه دوم بهار که هوا گرم و درختان سبز شده اند ساختن کپر به منظور سکونت تابستانه و جلوگیری از گرمای هوا مرسوم است که ساخت آن همانند آلاچیق در شمال ایران است و آن فرو کردن پایه های چوبی در خاک به عمق نیم تا یک متر نظیر عمودهای برق است، این پایه ها که در رأس دوشاخه دارند همان قائم هستند که در لهجه محلی رك رك گفته شده اند و چوبهائی را که بجای تیر آهن در ساختمان سازی به کار می رود در آن قرار می دهند و چوبهائی موازی نیز بر روی آن می گذارند تا شاخ و برگ بلوط بر روی آن قرار گیرد چه، پوشش سقف کپر بهمانگونه که آجر و سیمان در ساختمان سازی شهریان مورد استعمال است با شاخ و برگ بلوط میسور می گردد و دور آن نیز با شاخ و برگ بلوط پرچین می شود، بافت ساختمانی کپرو داربست آن از ساقه و شاخ و برگ بلوط است، کف ساختمان کپر بایل و کلنگ صاف و مسطح می شود و روزهای نخست با توجه به کمبود آب

آبپاشی می گردد و آنهم به منظور سفت شدن و خاک کوبی آن است^۹؛ بوی کپر مادام که شاخ و برگ بلوط خشک نگشته بسان عطریاسی است که شبها پراکنده می شود و عبور هوا از لابلای شاخ و برگ نصب شده آن درخک کردن هوا تأثیر به سزائی دارد.

لوا که lavaka نوعی تخت با پایه های بلند است که لو lo هم گفته شده در تابستان باشاخ و برگ بلوط ساخته می شود و آن فرو کردن چهارپایه قائم به شکل مربع مستطیل به عمق تایلتر در زمین است که با قرار دادن چوبهائی به فاصله ۱ متر با پوشش شاخ و برگ بلوط جوان که بسدان دمبیل dombil گویند، ساخته می شود و با پهن کردن گبه یا نمند و با قراردادن دشک بر روی آن به حسب ظرفیت لوا که تعداد افراد خانواده بر آن می خوابند برای رفتن بر روی لوا که در صورت بلندی ارتفاع پایه های آن، از نردبان استفاده می شود، تعویض یا مرمت لوا که و کپر هر سال انجام می گیرد و از شاخ و برگ خشک شده آن برای سوخت استفاده می کنند.

براین اساس اصول خانه سازی درده و روستا بهنگام ییلاق و قشلاق و سکونت دائم شکل می گیرد و در مرکز بخش ها خانه ها به رسم شهریان ساخته می شود و اصول فنی ساختمان رعایت می گردد و کارکرد مصالح جدید در ساختمان مرئی است که خرید و فروش زمین رامی توان از نمود سبک جدید ساختمان سازی در روند شهری گری دانست.

«صنایع دستی»

یکی از پایه‌های سه گانه اقتصادی این سامان را صنایع دستی تشکیل می‌دهد که اقتصاد مکمل یعنی پس از دامداری و کشاورزی است، نقش اصلی و اساسی آنرا که از منابع درآمد سنتی و از هزها بشمار می‌رود زنان به عهده دارند، به جز برخی از زنان سران قوم بیشتر زنان منطقه تبهر و مهارتی در شکل دادن صنایع دستی دارند که از مظاهر کارشان در محصولات پشم و موی بز، بافتن قالی و گبه gada، تمچی tamci، تیووی tivari، سفره، شلینگز salangis، خورجین، خور^{wr} xo، جاجیم، گلیم، مفرش، زیربار ولف tataf، چادرسیاه مؤئین یا بهان bahan، شله sala، جل jol، توברה، بنه bana، وریس v6ris، تری tri می‌باشد، محصول دیگر پشم و موی بز، کیفار یا فلاخن است که پسران جوان آنرا تهیه می‌کنند. دیگر از کارهای دستی زنان، استفاده از پوست گوسفند است که در انواع چتر c6mater، خنگ، مشک، مشکول است.

عرضه دیگر صنایع دستی تاپو tapo یا سیوی بدون تهویه است که از گل سفید ساخته می‌شود و در زبان فارسی بدان شکینه sakine گفته‌اند. از کارهای دستی مردان باید از ملار malar، خیش و سبد در انواع مختلف نام برد.

بافت تمامی محصولات پشمی که انجام آن در بهار و تابستان است از

ریشه و بند تشکیل می‌شود که تهیه آنها بدین‌سان است: ریشه را که در اصطلاح بومی چیرچیر cir cir گویند پس از چیدن موی بز در اواخر بهار در زمین مسطح و سفتی آنرا پهن می‌کنند و دختران و پسران و همسایه با ترکه‌هایی که به دست می‌گیرند بر آن می‌کوبند که تارها رشته‌ای و مخلوط شود مخلوط کردن مقداری پشم به نسبت ۱/۴ برای اتصال رشته‌ها بهم ضرورت دارد، سپس بدور نورده یا میل چوبی که همان تیرنان است تاب داده می‌شود و نورده را از لای آن می‌کشند و بعد می‌ریسند، طریقه ریسیدن بدین‌شکل است:

بر میله‌ای آهنی که از وسط تا انتهای آن ضمیمه‌تر است و لیر lir نامیده می‌شود دو تخته چوب متقاطع یا آهن که سوراخی در وسط آن قرار دارد ساختمان پره را تشکیل می‌دهد که نام آن هم ناشی از چرخش آن است و همان دوک کوچک می‌باشد و باریسیدن آن تبدیل به یک توپ نخ مومین می‌شود، دورشته از دونخ مومین را برویهم می‌گردانند و سپس آنرا با دوک می‌تابانند، استفاده از دوک چنین است که از محل شستن که در سایه درخت یا کپراست دو حلقه آهنی را که به طنابی آویزان شده نخهای ریشه یا چیرچیر را از آن می‌گذرانند و دوک را تاب می‌دهند و از دو حلقه آهنی که به‌النگو می‌ماند به پایه‌های ملاری که به فاصله بیست‌متر قرار داده شده نخ ریشه را عبور می‌دهند با تاب دادن دوک نخها مسیر چرخش خود را طی می‌کنند، این طریقه در سرعت عمل تأثیر زیادی دارد و در گویش محلی دیکورا diko^wda گفته می‌شود که معنای دوک تاب داده را می‌دهد، پس از تاب دادن آنرا به قطعات کوچکتري شبیه توپ فوتبال می‌کنند و در طشتی از آب می‌گذارند تا سفت شود و دومین چوبی به بلندی نیم‌متر به فاصله پنج تا ده‌متر می‌کوبند و به‌صورت متقاطع نخ‌ریشه‌ای را به‌دور میخ‌ها می‌پیچند و با قرار دادن قطعه چوبی در وسط نخ مومین ریشه‌ای با تاب دادن آن، نخ‌ها سفت و محکم می‌شود، پس از سه‌روز با بیرون آوردن چوب از نی‌ها آنرا بصورت گلوله‌ای می‌پیچند و ریشه نامیده می‌شود که آماده استفاده بکارگیری هر صنعت دستی با کاربرد نخ پشمین و مومین است.

برای تولید نخ پشمین، اوایل بهار گوسفندان را دربر که‌ای که در گویش بومی برم carm نامیده می‌شود و همان استخرش‌نای کوکان و نوجوانان بومی است، می‌شویند تا پشمها تمیز شود و دفعات شستشوی گوسفند به میزان چرك پشم پیوستگی دارد، و يك روز بعد، پس از خشك شدن با قیچی بزرگی که نام محلی آن چهره است به بریدن یا چیدن پشمها می‌پردازند و بادست تارو پود آنرا از هم می‌گسلند قسمتی از آنرا که در اطراف دست و پای گوسفند قرار دارد و نامرغوب است پس از چیدن با تر که و چوبدستی بر آن می‌کوبند تا صاف شود و برای فروش به شهر می‌برند و گاه آنرا در مخلوط موی بز برای تهیه ریشه قالی و گبه بکار می‌گیرند، پس از گسستن تارو پود پشمها از هم بمیزان يك توپ، بند را به دور نورد یا میل چوبی می‌گردانند و میل را از لای آن می‌کشند و دوباره به دور دست می‌پیچند و بر روی پره می‌ریسند، دو توپ از نخ ریسیده شده را بی‌آنکه بتابانند بر رویهم به يك توپ نخ تبدیل میکنند که پس از نخ ریسی کلاف می‌شود، در صورت نیاز به رنگی کردن نخها از حالت توپ آنرا خارج می‌کنند و با پیچاندن بدور زانو به صورت حلقه در آورده می‌شود که به شهر می‌برند و رنگ می‌زنند، برای سیاه کردن آن زاج سیاه را که زاگ و زاغ و جوهر نیز می‌نامند در دیگی از آب انداخته و نخهای از هم گسسته را می‌جوشانند و بعد آنرا بر چوبی آویزان می‌کنند تا خشك شود و آنگاه دوباره به صورت توپ در می‌آورند، برای قهوه‌ای کردن با استفاده از زاج سفید و نیز پوسته خشك انار این کار انجام می‌یابد ولی نخ پشمین سفید را نیازی به عمل شیمیائی نیست و میزان سفید بودن آن بستگی به سفیدی پشم دارد.

بیشترین بافتنی را در تمامی منطقه گبه gaba تشکیل می‌دهد که نوعی قالیچه سیاه و سفید است و سهرج دارد و در اواخر بهار و تمامی فصل تابستان در زیر کپر چهار میخ چوبی را به عمق نیم متر و مستطیل گونه به اضلاع دلخواه در زمین مسطحی می‌کوبند، سطح بالای آن بیش از نیم متر از محل فرو کردن در زمین، بلندتر است و دو چوب تیرك مانند را به گونه افقی پشت میخها می‌گذارند و تارهای بند موئین را به صورت متقاطع از روی چوبهای افقی پشت میخها،

می گذرانند، نی استخوانی یا چوب باریکی را که پیز biz نامیده می شود در وسط بندها به وسیله نخ ریسیده شده ای به صورت زیگک زاگک پیوند میدهند و به ملاری با طناب محکم می کنند.

وسایل بافندگی قالی و گبه عبارت است از: کر کیت، غره، رنچک، قیچی، کارد. کر کیت karkit یادف دیف پنج دندان آهنی موازی به طول ده سانتیمتر دارد دندانهای آن را در تخته ای به اندازه کف دست که چوب واسط دسته چوبین و دندانهای آهنی است فرو می کوبند برای بهتر پیوستن میله های آهنی چوب واسط را چرم پوش کرده که با میخهای ریز محکتر گشته است، کار آن تنیدن تارهای بافته شده و اتصال رج قالی و گبه است.

غره oara که لایه درونی شاخ بز کوهی می باشد قسمت پائین آن را که نزدیک به ریشه است مانند عدد هشت برش می دهند، کاربرد آن باز کردن بندهای موئین از هم و چپ و راست کردن آنها است.

رنچک ronjek کارد کی است بانوک خمیده بسان داس کوچک یا منقار طوطی، که برای بریدن بندهای پشمی مورد استفاده می باشد و در صورت نبود رنچک با قراردادن نصفه تیغ در اشکاف یک قطعه چوب، بجای رنچک مورد استفاده است. استفاده از قیچی پس از رشته کردن نخها به وسیله کارد برای صاف کردن سطح گبه پس از بافت هر ردیف است، که اضافات آن در تهیه کاپون الاغ کاربرد دارد و گاه در بالش مورد استفاده است.

زمینه قالی و قالیچه اشکالی از گیاهان و حیوانات درنده دارد و گاه آثار سرستونهای تخت جمشید در آنها بافته می شود و بر حسب سفارش، نام افراد مورد نظر با سال بافت قالی منقوش است.

خانوار متوسط ایلاتی به علت نادری خود قادر به تأمین بهای مواد لازم برای دریافت قانبوده و با گرفتن پیش بها و سفارش به عنوان کار مزدور به بافتن آن می پردازند بناچار روی آوری به بافت گبه که نوعی قالیچه سیاه و سفید با طول و عرض کوچکتر است رایج می باشد بدین سان عملامیزان تولید قالی به میزان پول سفارش دهنده و جنسی که در اختیار کار مزدور قرار می گیرد بستگی دارد بافندگی

در این طرز کار که رابطه‌ای صرفاً مکانیکی دارد در خشکسالی و مرگ و میر دام‌ها بسیاری از خانواده‌ها را از فقر و گرسنگی و تنگدستی نجات داده است.

بافت گبه در اواخر بهار و تمامی فصل تابستان و آن زمان که از باران خبری نیست رواج دارد چه، وجود باران و آب به کج و معوج شدن آن می‌انجامد و به علت ضعف رنگ منجر به پس دادن رنگ می‌شود، در هر کوچ قالی را از دار بیرون می‌آورند و در اطراق ییلاقی دیگر می‌تنند، کارگاه ویژه‌ای برای این کار وجود ندارد و زنان در خلال خانه‌داری و آبیاری و دوشیدن گوسفندان و نگهداری کودک بدین کار می‌پردازند، در تهیه و بافت گبه دو نفر زن و برای بافت قالی و قالیچه که به نازک کاری و ظرافت بیشتری محتاج است سه نفر زن به کار تهیه آن می‌پردازند، در این رابطه تعداد بافته بستگی تامی با عرض قالی دارد.

مدت زمان اتمام کار گبه و قالی و قالیچه رابطه‌ای مستقیم با سایر کارهای خانه دارد که می‌بایست زن خانه‌دار انجام دهد.

تمچی، شبیه توبره کوچک است و از نازکترین تار و پود پنبه و نیز پشم گوسفند و اغلب رنگی و جایگاه اشیاء ظریف یا قر آن می‌باشد و باریسمان بافته شده‌ای حمایل می‌شود. تیوری، بی‌شبهت به تمچی نیست و در ناحیه گردن دراز و باریک می‌باشد و باریسمان بافته شده‌ای به میخ کوبیده شده‌ای در دیوار یا به گردن چوپانان آویخته می‌شود که جایگاه نمک است، رنگ آن سفید و گاه گل‌های قرمز رنگ و رنگ‌های دیگری از نخ پشمین روی آن بافته می‌شود.

سفره پنبه و گاه پشمین است و جایگاه نان می‌باشد و به گلیم می‌ماند، سفید رنگ است و گاه گل‌هایی از نخ پشمین در آن می‌بافند و برای نگهداری نان بکار می‌رود.

شلنگیز، کار جامدان را انجام می‌دهد و از لحاظ ساختمان به شله‌مانند است با این تفاوت که شلنگیز از جنس پشم و اغلب رنگی است و بایستن حلقه‌های نخی آن به صورت زیگ‌زاگ از دو طرف و با بستن قفل آهنی بر انتهای حلقه‌ها دهنه آن بسته می‌شود.

خورجین از جنس پشم و رنگی است و از شلنگیز کوچکتر و حمل آن بر ترك اسب صورت می‌گیرد و دوتاه می‌گردد که بجای کیف دستی بکار گرفته می‌شود

و با فرو کردن حلقه‌ها درهم به صورت زیگ‌زاگ و زنجیر و نصب قفل، بسته می‌شود.

خور که در گویش محلی حور ho^w_r گفته می‌شود از وسط با دوختن نخ دوتاه می‌شود و باهم مرتبط نیستند و از جنس پشم می‌باشد و رنگ آن سیاه و سفید است رنگی آن حور چرخ نامیده می‌شود گنجایش تا هشتاد کیلو گرم گندم را دارد و بجای گونی از آن استفاده می‌کنند با تعادل توزینی هر لنگه دهانه خور را با نخ موئین می‌دوزند و دوتاه آن را برگرده الاغ می‌گذارند و حمل می‌کنند.

جاجیم، نوعی زیلوی روانداز است که در زمستان بالای لحاف می‌اندازند و آن رنگی و نیز مشبك است و چهاررج دارد با نخهای پشمی باریکی بافته می‌شود و گل‌های پشمی بر رویه آن نقش می‌کنند قطر آن حدود ۵ تا ۷ میلیمتر و ظرافت و زیبایی آن به نازک کاری آنست درازای آن از ۲ تا ۵ متر و عرض آن $1\frac{1}{4}$ تا ۴ متر می‌رسد دور آن گل‌های پشمی بافته شده‌ای است، درپیش کشی عروسی و نیز جهاز دختران از آن استفاده می‌کنند، بهترین بافت آن دستکار زنان ترك قشقائی است.

گلیم، نیز همانند جاجیم بافته می‌شود و تارهای آن بهم تنیده شده و ضخیم است و اغلب زمینه‌ای نارنجی دارد، کاربرد آن زیرانداز بر روی قالی است و گاه بجای لحاف و روانداز رختخواب از آن استفاده می‌کنند، گل‌های بافته شده‌ای از پشم بر روی آن می‌دوزند و همانند قالی محلی ریشه‌دار است، استفاده از گلیم در پیش کشی عروسی رسم سران ایل محسوب می‌شود بهترین بافت آن ویژه زنان ترك قشقائی است و گرانترین مفرش پس از قالی نیز به حساب می‌آید.

مفرش، به کاور سفری متصل بهم می‌ماند و بجای زیب حلقه‌هایی موئین بر آن دوخته شده که با درهم کردن زیگ‌زاگی حلقه‌ها رختخواب و وسایل سفری در آن جای داده می‌شود، رویه بالای آن شبیه به قالی است.

زیربار، شبیه مفرش است و تنیده بهم می‌باشد پس از گذاشتن وسیله سفر در آن برگرده الاغ گذاشته می‌شود و بار و وسیله دیگری بر روی آن می‌گذارند و وجه

تسمیه آن هم ناشی از کاربردی است که در زیر بار و بنه جای دارد.

لُتف، از جنس موی بز و به صورت مشبك تنیده شده است و کاربرد آن به منظور دیواره بهان می باشد، با چوبهای ارزن و یا بید تراشیده شده به قسمتی از بهان وصل می شود و کارسوزن قفلی را انجام می دهد، در هر بهان تا ۴ لُتف برای چهارسوی آن به کار می رود که دیواره های لُتف بر روی زمین قرار می گیرند و کار آب رو را انجام می دهند.

چادر سیاه موئین که نام مصطلح آن بهان است وسیله چند قائم یا کماج نگهداری می شود تعداد کماج ها بستگی به اندازه بهان دارد نفوذ سرما در آن کم و گرما زیاد است بهمین مناسبت برپائی بهان اوایل بهار مرسوم است، در محل نشستن نیز چیزهای بیرون را می توان دید اما وارونه آن است از بیرون به درون، با ریزش باران تارهای تنیده بیشتر بهم می پیوندند و باران در محل نشستن جاری نمی گردد گرچه رویه درونی آن هم خیس می شود، در ییلاق و قشلاق حمل بهان کاری است بس مشکل و در آغاز ییلاق بهنگامی که ایل از توها (اتاق سنگی) بیرون می آیند گستردن آن در اولین اطراق ایل مرسوم است و سپس به محل سکنی زمستانه برگردانده می شود، استفاده چهار فصله از بهان میان ایل های ترك قشقائی مرسوم است.

شله، از جنس موی بز و شبیه به دوزنبیل بهم دوخته است که دهنه آن شیرازه دوزی می باشد و هر کدام از پهلوها بر گرده الاغ تکیه داده می شود با دوتکه طناب موئین که دو حلقه موئین به موازات آن دوخته اند مشکهایی که در شله جای داده می شوند بسته می گردند و نقش کمر بند را دارند بر شله پالانی نم دین بارویه دوزی پارچه دوخته اند، کاربرد شله حمل مشکهای آب است و استحکام آن کمتر از سایر مصنوعات دستی پشمین و موئین در اثر ممارست با آب است، به علت زبری، در زیر آن از وجود جل نم دین که آستری پارچه ای بر آن دوخته شده استفاده میکنند، در صورت عدم دسترسی به الاغ، شله هم کاربردی برای آب کشی ندارد و این زحمت متوجه زنان می شود که در دونوبت آب از چشمه یا قنات می آورند و لباس

آنان کاملاً خیس می‌شود.

جل، رواندازی است نم‌دین یا موئین که گاه آستری پارچه‌ای بر آن دوخته‌اند و بر گرده الاغ می‌اندازند وزیرین شله و خوروینه است.

قره‌جل، از دوسو بافته می‌شود و این بافتن به‌زیلو میماند که بهم فشرده هستند وسط قره‌جل از دو گوشه آن به شکل قالی بافته می‌شود و پس از آن از وسط یعنی قسمت اتصالی میانی نخهای موئین بریده می‌شود که بر آن شیرازه می‌دوزند، گوشه‌های بافته شده به‌دور سینه اسب و دو قسمت آن بر گرده‌های حیوان انداخته می‌گردد، بريك قسمت آن حلقه‌ای می‌دوزند تا قسمت دیگر را که بانخ‌های پشمین بسافته شده و شبیه دسته کیفار است در آن فرو کنند و برسینه حیوان ببندند، پوشش قره‌جل بر حیوان هنگامی است که با اسب کاری ندارند و گاه استراحت آن است.

توبره، به شکل زنبیل و غیر مشبك و از جنس موی بز است که با نخ‌های تنیده شده موئین بافته می‌شود، دور آن شیرازه دوزی است و دسته آن ریسمانی است موئین بافته شده که با قراردادن بازوان در دسته‌های آن بر پشت تکیه می‌کند گنجایش ظرفیت آن تا ۲۰ کیلو گرم می‌رسد.

بنه، از جنس موی بز و مانند تور ماهیگیری است و با نخهای بهم بافته که به‌صورت طناب در آمده‌اند دو قطعه چوب را بر دو سر آن می‌بندند و برای حمل خوشه‌های گندم و جو و نیز گاه از آن استفاده می‌کنند و از بهم پیوستن ریسمانی از محل بستن چوبها به‌صورت زیگ‌زاگ دوبنه بهم بسته می‌شود که از محل بستن بر الاغ گذاشته می‌شود.

وریس، طناب پهن و صافی است از جنس موی بز و رنگی آن هم به کار می‌رود و چوبی که هچه haca نامیده می‌شود و به شکل عدد هفت است بريك سر آن بسته می‌شود تا برای بستن وسایل و بار و بنه بر الاغ و استر بتوان استفاده کرد.

تری، از جنس موی بز و ریسمانی است که بر آن حلقه‌هایی موئین دوخته‌اند دوسر آن را که به‌دوم میخ بسته شده به زمین می‌تنند و سرو گردن بزغال را در حلقه‌ها

فرو می کنند و از آن جهت تری گفته شده که حلقه ها سه به سه بهم نزدیکند و بین هر سه حلقه نیم متر فاصله وجود دارد و اقتباس و الهام از زبان انگلیسی در این مورد خالی از تقلید نیست و تغییر و تبدل زبانها را از این گونه کلمات می توان دریافت، هر تری تا پانزده حلقه دارد که می توان ۱۵ رأس بزغاله را در آن بست. کیفار یا فلاخن یا قلباسنگ از وسایل تفریحی و نیز آفندی و پسادفندی نوجوانان و جوانان منطقه است، تا کها و سر آن از جنس موی بز و از نخ چیر چیر است کف آن پهن و به گنجایش و ظرفیت قلو ه سنگی به حجم تخم مرغ است، شیرازه آن که به دور سر آن دوخته می شود بیشتر رنگی است و دسته های آن را که تالك گویند تا يك مـتر مـی رسـد ، يك سر تـاك كه جـایـگاه انگشت است گوشه گفته می شود و سردیگر تـاك را تـیرمـشـكـی tirmoski گویند، تیرمشکی قطرش از يك سانتیمتر کمتر و درازیش تا ۲۰ سانتیمتر می رسد و بالای آن ریشه ریشه و به تـاك كیفار دوخته می شود، کیفار صدائی شبیه به تفنگك دهن پرتولید می کند و برد آن تا سیصد متر است، کاربرد آن در نزاع و تفریح و محافظت گوسفندان یا نگهداری میوه باغ است، چگونگی کاربرد آن گذاشتن قلو ه سنگی است در وسط یا سر آن که انگشت نشانه را در گوشه آن فرو می کنند و نوک تاکی را که تیرمشکی بدان دوخته شده می گیرند و تاب می دهند و تیرمشکی را رها می کنند ، در خلال رها شدن سنگ صدائی تولید می شود که کم از تفنگك سر پر نیست و گاه تلفاتی هم می دهد، ساخت این تفنگك بدون آهن و باروت را جوانان و نوجوانان منطقه عهده دار هستند و دختران نقشی در ساخت یا استفاده از آن ندارند.

چمتر را از پوست گوسفند یا بز می سازند که پس از جدا شدن از لاشه گوسفند شسته می شود و خمیر رقیق آرد را در آن می ریزند و گرد آن را برگ بلوط می پوشانند و در زیر جل می گذارند و تا سه روز آن را نگه می دارند و با کارد، پشم و كرك آن را می زدایند تا كاملا سفید شود ، مقداری جفت بوداده را در آب می پزند و يك شبانه روز نگه می دارند و بانمك مخلوط می کنند و بیرون و داخل مشك را با آب جفت می شویند تا ضخیم گردد و رنگ آن قهوه ای شود، سپس مقداری

کود گوسفند در آن می‌ریزند و بعد از خشک شدن کود را بیرون ریخته و به مدت يك هفته بالای دودکش آویزان می‌کنند تا خشک شود و پس از خیساندن در آب سوراخهای دست‌وپای مشک را می‌بندند و قسمت عقب آن را می‌دوزند تا برای بهم‌زدن ماست و تهیه کره و دوغ قابل استفاده باشد.

خیگ، برای تهیه خیگ، پوست بز را پس از جدا کردن از آن می‌شویند پوست خشک شده انار را ساییده و با آب سرد مخلوط می‌کنند و مقداری در آن می‌ریزند و مشک را در باقیمانده پوسته انار و آب فرو می‌کنند و پس از يك شبانه‌روز آنرا می‌شویند تا برای نگهداری روغن یا دوشاب قابل استفاده باشد، کندن موی پوست بز ضرورتی ندارد زیرا مانع ساییدگی و نازک شدن آن می‌گردد.

مشک، از پوست بز یا گوسفند یا گوساله است، که پس از کندن و شستشوی آن در آب جفت سرد و نمک چنگ‌زده می‌شود و پس از دوشبانه‌روز آنرا از جفت بیرون آورده با کارد موهای بیرون و گوشت درون آن را کنده و دوباره در آب جفت می‌گذارند و سپس بانخ سوراخهای دست‌وپای مشک بسته می‌شود و مقداری جفت و آب‌نمک در آن می‌ریزند و پس از يك هفته از آن برای نگهداری آب استفاده می‌کنند، نوع کوچک آنرا مشکول گویند که بیشتر قابل استفاده شبانان است.

تاپو، وسیله نگهداری گندم و جو و آرد و گاه مقداری برنج به مدت يك سال است که بمنزله سیلوئی خانگی بدون دستگاه تهویه و چرخش است که از گل سفید رنگ مخلوط با پهن گاو به شکل استوانه ساخته می‌شود سوراخی در انتهای استوانه نزدیک به سطح آن ایجاد می‌کنند و دریچه آنرا با پارچه و نم‌دی می‌گیرند، تاپو اندازه‌های مختلفی دارد بزرگترین آن تا دویست کیلو گرم گنجایش دارد، تاپوی ضخیم و کوتاه را تکل takol یا تکلی tak6li گویند، مهندس معمار تاپو، زنان هستند و مردان نقشی در ساخت آن ندارند، در زبان فارسی بدان شکینه sakine گفته‌اند.

ملار که کاربرد آن بستن گاه چم تراست، سه قطعه چوب یکسان است که تا

دومتر بلندی دارد و قسمت بالای آن خراطی شده است و با نخ چیرچیر بهم بسته می شود که از پائین پایه های آن را می گسترانند، سطح اتکاء آن سه پایه آن است و این پایه ها نوک تیزی دارند و به عمق چند سانتیمتر در زمین فرو می روند، دستگیره ای برای تکان دادن چمتر وجود دارد که دسمس dasmos نام دارد و به لحاظ سبکی وزن آن از جنس درخت ارزن یا شن است که دوسر آن را شبیه دمبل خراطی شده می سازند، وسط آن را سوراخ می کنند و یک سر چوبی را که شبیه قلم نی تراشیده شده است و ملدوفت maladoft نام دارد در آن فرو می کنند و سردیگرش که مانند دمبل خراطی شده است با چرمی که از جنس پوست بز کوهی است و جر jar نامیده می شود از رأس، شاخه های ملار را به دوسر ملدوفت می بندند و با گرفتن دوسر دسمس و تکان دادن آن مقدار ماست ریخته شده در چمتر به دوغ و کره تبدیل می شود، ساخت ملار وسیله مردان و به کار گیری آن بر عهده زنان است.

گاوا آهن که در گویش محلی خیش گفته می شود توسط مردان سالخورده و آنها که در حرفه نجاری مهارتی دارند شکل می گیرد و از دیرپاترین کارهای دستی مردان به شمار می رود، ساختمان گاوا آهن در شکل هندسی آن به مثلثی است که رأس یا تنه آن از پائین و تیغه یا سهل بدان متصل است.

سهل یا تیغه که برای شیار دادن و برش افقی زمین یعنی شخم زدن به کار می رود قطعه آهنی است مثلثی شکل با نوک تیز بدرازی تا ۳۰ سانتیمتر و قاعده ۲۰ سانتیمتر که نیمه بالای آن حلقوی و محل قرار دادن پاسهل در آن است که با چند قطعه چوب میخ مانند برج می شود، دوضلع گاوا آهن را رانک و قاعده آن که دستگیره می باشد مسوك mosok گفته می شود که واژه ای است متبدل از زبان عرب و از کلمه تمسك به معنای چنگ زدن و دست گرفتن می آید و محل فرود آمدن فشار و نیروی بازوان برزگر است. در رابطه فیزیکی گاوا آهن اهرمی است مرکب و یسا متشکل از دواهرم^۱

۱- اهرمهای ساده در قاعده فیزیکی به سه نوع هستند، که در نوع اول، اهرم دوم گاوا آهن یعنی محل یوغ بر آن مدار است، تکیه گاه در وسط نیروی کارگر و نیروی ایستادگی در طرفین قرار دارند مانند؛ دیلم، ترازو.

در نوع دوم که ارتباطی با رابطه فیزیکی گاوا آهن ندارد نیروی ایستادگی در وسط و نیروی کارگر و تکیه گاه در طرفین واقع گشته اند، بسان؛ کارد و گیوتین. در نوع سوم که ساختمان اهرم اول گاوا آهن بر آن وجه است نیروی کارگر وسط و نیروی ایستادگی و تکیه گاه در طرفین قرار گرفته اند، مانند؛ جارو.

ساده که در تقسیم‌بندی آن را به اهرمهای اول و دوم می‌نامیم.

در اهرم اول که به نوع سوم اهرمها می‌ماند محل دستگیره یعنی قاعده و مسوك را تکیه‌گاه به حساب می‌آورند و در اصطلاح علمی کشاورزی بدان دسته گویند و رانك‌ها یا قاعده‌ها بازوی کارگر و رأس یا تنه نیروی ایستادگی و محل اتصال تیغه که پاسبه نام دارد بازوی ایستادگی گفته می‌شود و نیروی کارگر نقطه فشار نصب مالبندیا تيرك و ديرك است، مالبند چوبی است مایل به طول ۲ تا ۳ متر و قطر تا ۲۰ سانتیمتر که خاصیت سیم بکسول را دارد و وسیله اتصال دواهرم می‌باشد، انتهای مالبند در محل اتصال به یوغ قرار دارد که برشانه‌های دو گاو جای داده می‌شود و با تسمه‌ای چرمین که در شیر خیسانده‌اند بسته می‌گردد، این چرم تاب داده جر jar گفته می‌شود و معنای کشیدن و پیچیدن، مستفاد از استحکام آن است، مالبندیا تيرك از محل اتصال به جر چند سوراخ اشکنه‌ای دارد که اگر از سوراخهای پائین‌تر به یوغ که چوب خمیده‌ای است و گاه هم آنرا به صورت تخته شنا می‌سازند بسته شود عمق شخم کمتر و وارونه آن است از سوراخهای بالاتر.

در اهرم دوم که به نوع اول در فیزیک تقسیم‌بندی است محل بستن یوغ به مالبند را نیروی ایستادگی و نیز تکیه‌گاه و بازوان گاو یعنی نقطه کشش را نیروی کارگر و یوغ را بازوی ایستادگی و مالبند را بازوی کارگر گویند، در این رابطه فیزیکی ثقل، نیروی بازوان برزگر با فشار برقاعده و فرمانی است که با شنگینه دستی بر گاوها صورت می‌گیرد که در گویش بومی sok سك گفته می‌شود و آن چوبدستی بلندی است از درخت تگگ tog شبیه ارزن که با چاقو به طرز ملایمی کرکهای زیر آن را می‌زدایند و با روغن مالش می‌دهند تا به رنگ شرابی درآید قبل از خشك شدن میخی به طول ۱۰ تا ۱۵ میلیمتر را با برش سطح اتکاء در قسمت باریك چوب فرومی‌کنند و با آن بهران گاو فرومی‌کنند تا حیوان گاوآهن را به يدك بکشد و زمین شخم گردد.

سبد، در انواع مختلف از جنس بادام کوهی است که توسط مردان پس از

چیدن شاخه‌های بادام در فصل تابستان با برش اریب قسمت انتهائی آن با ضربه چاقو در انواع طپاری tapari، کریسه krisa، کهلو^w kahlo، سله sala ساخته می‌شود و بافت آن به‌همانگونه است که در جنوب شرقی ایران از لمبان و پیزر pizor یا سوتك استفاده می‌جویند.

طپاری که کاربرد آن کشیدن آب برنج و شیرۀ آن است و به آتش پالان فلزی شبیه می‌باشد، دوره چینی برجسته‌ای دارد.

کریسه به‌شکل تخم‌مرغ و بیضوی است دهنه آن دوره چینی‌تنیده می‌شود و با پارچه یا گونی پاره‌ای دهنه آن بسته می‌گردد و گاه هم آن را می‌دوزند و در نگهداری مرغ به‌گاه ییلاق و قشلاق از آن استفاده می‌کنند.

کهلو سبدی است کوچک‌دسته‌دار که برای نگهداری تخم‌مرغ، کنگر، پنیرك قابلیت استفاده را دارد.

سله شبیه سینی مدور بادوره چینی برجسته و بزرگ‌ترین نوع ازکارهای صنعت دستی جنس بادام است و کاربرد آن جای بلوط و انگور می‌باشد.

ساختن ابزار فلزی از ظرف غذا تا بیل و کلنگ و تبر و تمام ابزاری که به‌نوعی در آن آهن یا روی به‌کار گرفته می‌شود دسترنج آهنگرانی است از مردان غیر بومی که بدانان غربت گویند و چون فرهنگ جداگانه‌ای دارند و از نقاط دور دست می‌آیند غریب می‌باشند و وجه تسمیه آن نیز از همین رو است، صنعتگرانی متحرك یا دستکار گاههائی می‌باشند که کار ابتدائی آنان در فضای باز شکل می‌گیرد، قطعاتی از آهن پاره ابزار این‌گونه افراد است که کار آنان ناشی از ذوق فنی در پی تلاش معاش است.

خلق و آفرینش همه صنایع دستی جوابگوی نیازهای اولیه اقتصادی زندگی است نه آفرینش هنری، زیرا جامعه ایللی یا روستائی جامعه‌ای است که کمابیش برای مصرف خود یعنی گذران زندگی تولید می‌کند نه بیشتر و کالای تولید شده کالائی است پایاپای نه برای تولید سرمایه و آن هم میزانی است کمتر از

خود کفائی جامعه درون ایلی یا درون روستائی.

در آفرینش هنری، بیشترین ابداع و خلاقیت بردوش زنانی است که در بافت و تهیه صناعت دستی متحمل مشقاتی می‌شوند که هرگز اختیار آن نداشته‌اند تا از ما حاصل دسترنج خویش بی‌اختیارشوی دخل و تصرفی کنند چه، زن‌خانه‌آشپز است و جارو کار و مسؤل نگهداری کودک و دوشیدن گوسفند و آور آب و مددکار مرد در کارهای سبك، هر چند زیستن بدینگونه رضایتی است عمیق و در این میان بازوان مردان و نیروی کار آنان نقش آفرین اصلی کارهای سنگین و توان فرسا در جهت نان‌آوری است که ذوقی آزادورها و آمیخته با حرمان آن رایاوری میکند.

«ییلایق و قشلاق»

ییلایق حرکت ایل است از گرمسیر به سردسیر در پی یافتن مرتع و چراگاه و منطقه خوش آب و هوا و قشلاق حرکت ایل را از سردسیر به گرمسیر یعنی جایگاه پائیزه و زمستانی گویند، کوچ عشایر کهگیلویه و بویراحمد علیرغم هوای سالم ده بهره‌وری از هوا و طبیعت نیست، بل هدف یافتن مرتع و مرغزاری است مناسب برای چرای دام که به سبب نیازمندی دامها به علوفه صورت می‌گیرد.

گروههای ایل عشایر کلابه سه‌دسته تقسیم می‌شوند: ۱- همیشه کوچ‌رو ۲- در بعضی از فصول کوچ‌رو ۳- نیمه ساکن و نیمه کوچ‌رو، که کوچ آنان به گاه ییلایق در روال ایلای یک وجه عینی و ماندگاری آنان در ده پس از قشلاق یک وجه ذهنی ایل به شمار می‌آید زیرا حرکت و کوچ به گاه ساکن شدن در ده آشکار نیست و از سوئی کشاورزی می‌تواند تسمیه‌ای بر روستائی بودن آنان باشد، بنابراین عشایر این سامان گروهی است ایل و روستائی که با از میان رفتن علوفه ده پس از مدت زمانی کوتاه کوچ آغاز می‌شود، چه، توده ایل فاقد مهارت و کارائی سرمایه بوده‌اند و ساده‌ترین روال زندگی ایل بر پایه اقتصاد دامی بستگی به ییلایق و قشلاق داشته است.

در آغاز کوچ، محل اطراق به منظور ییلایق بانظر ایل مردان تعیین می‌گردد و در انتخاب مکان اطراق، نزاع و درگیری در ایل به شکل یک وجه سنتی جلوه‌گر

است و می‌توان آن را سفری ماجراجویانه خالی از صبر و شکیبائی نامید، اوایل بهار با برپائی بهان یا چادر سیاه در اطراف ده و تپه‌های مجاور بایتوته‌ای کوتاه آمادگی ایل برای حرکت به بیلاق و سرحد آغاز می‌شود با این کار نیز علوفه اطراف ده به خورد دامها می‌رسد و نیز مایحتاج مورد لزوم کوچ از قبیل خوراك و پوشاك برای سه‌تا چهارماه تهیه می‌گردد و مایملك زمستانی را در ده در اتاق «توی سنگی» که دری برای قفل و بسته شدن داشته باشد می‌گذارند یکی دو خانواده که فاقد دام هستند در ده میمانند که گورین^۱ یا یادشتبان نامیده می‌شوند و مسئولیت نگهداری اموال کوچ روندگان را بدون توقع مادی برعهده می‌گیرند، خانواده‌های اعزامی چیزهای قیمتی خود را در منزل یکی از بستگان خود که استحکام بیشتری دارد به امانت می‌سپارند و در برخی موارد منزل خان یا کدخدا که قلعه‌ای است با حفاظ محکم و نفوذ ناپذیر و چند طبقه که از دیوارهای مستحکم ساخته شده و محل امانت سپاری کوچ روندگان است، می‌گذارند، عبور ایل بهنگام کوچ از کنار کشتزار است که در این هنگام دامها لطماتی به مزارع وارد می‌سازند و گاه منجر به درگیری و نزاع می‌شود، سحرگاهان و یکی دو ساعت پیش از طلوع آفتاب حرکت ایل آغاز می‌شود و این بدان سبب است تا گرمای روز خستگی و تشنگی ایجاد نکند، عده‌ای تفنگچی برای مقابله و جلوگیری از خطرات احتمالی و نیز انتخاب محل اطراق، پیشاپیش ایل در حرکت هستند، در همان روز برای مصرف تا یک هفته نان و آذوقه تهیه می‌گردد، خوراك کوچ کنندگان اغلب ماحضری است از قبیل نان و دوغ یا ماست و در برخی موارد قبرمه .

زنان به‌مراه باروبنه ایل که برالاغ بسته شده در حرکت می‌باشند و گاه براسب یا مادیان والاغ سوارند و گاه میانه راه می‌زایند نه بیمارستانی است و نه استراحتگاهی، کوتاه زمانی پس از آن کار است و کوشش و تحرك پیوسته اما همیشه

۱- گورین یا نکهبان و پابنده گورین است، کلمه گورین از ریشه لنوی گور مشتق است که بن‌در آخر آن علامت صفت تفضیلی است و آن حلقه چاهی است با قطر زیاد که به آب نمی‌رسد و دیواره آن گل‌اندود می‌شود گندم یا جو را در آن انبار می‌کنند و باشاخ و برگ رویه آن را می‌پوشانند و گل‌اندود می‌کنند و بهنگام نیاز گشایش می‌یابند.

زن و فرزندان رئیس ایل و ثروتمندان، سوار براسب و بهنگام حرکت ایل و بال افراد می‌باشند، مردان در تلاشی سخت برای مراقبت از نگهداری بسارالاغ‌ها و نیز کودکانی هستند که سوار براسب یا الاغ می‌باشند، آماده کردن جایگاه اطراق و باراندازی و مهیای کپر نیز برعهده آنها است، کودکان باباری بردوش یا چوبی بردست با شادمانه حالتی در حرکت و تکاپویند، چوپسانان گله‌های خود را در کوه‌ها به موازات ایل حرکت می‌دهند و در این روز شوقی وافر دارند و بانی لبک‌هایی که پیشه pisa نام دارد و نیز با صدای فلاخن یا کیفار خود تا چندین کیلومتر را خبر می‌دهند و با تداخل گله‌های خود با گله‌های گوسفندان ایل مجاور نزاعی در می‌گیرد، در گذار از دره‌ها که آب چندانی از رودخانه‌ها جاری نیست پلی بر روی رودخانه‌ها وجود ندارد و گذشتن از آنها بی‌محابا است.

در ییلاق و قشلاق، ایلات کهگیلویه و بویراحمد از چادرسیاه یا بهان به مناسبت سنگینی و اشکال حمل از آن استفاده نمی‌کنند و پس از ورود ایل به محل انتخابی، در زیر درختان بلوط اطراق می‌یابند و یکی دو ساعت پس از رفع خستگی راه به ساختن کپر که از ساقه و برگ درختان بلوط است می‌پردازند، برپائی کپر‌ها دیوار به دیوار به گونه مدور است و شبها گله‌ورمه در این دایره که اوشا O_{sa}^w یا قاش گفته می‌شود میمانند و از گزند دزدان و جانوران درنده در امان هستند، محل سکونت موقتی ایل به فاصله یک کیلومتر و بیشتر از آب چشمه یا رودخانه است و این مسافت متعارف به حرمت پاك نگهداشتن آب است، پس از مدتی که علوفه محل روبه کاستی رود حرکت ایل به محل دیگری شروع می‌گردد و این زحمت شوق‌انگیز به مدت سه تا چهار ماه ادامه دارد زیرا دامداری زندگی آنها است و زندگی بدین شیوه بدون تغییری بنیادی عادی است بر گذشته بر مبنای سنت‌ها و هنجارها و ژرفائی آزادمنشی در کوه‌ها و تپه‌ها توأم با سرودن نوای نی لبك «پیشه» و جنگ و ستیز که در اثر شرایط و کیفیات خاص جغرافیائی محیط زیست برای تأمین معاش به گونه مستمر یا متناوب هر ساله از محلی به محل دیگر کوچ میکنند و سرنوشت اقتصادی که اقتصاد دامی است به عوامل تصادفی نظیر بارش مناسب و

مرتفع و تعادل هوا بستگی دارد بهمین مناسبت طول مسیر کوچ ایل با مشقاتی که درپیش زوی است بجهت یافتن چراگاهی است مناسب و گاه وجود لاشه‌چندین گوسفند موجب امراض مسری حیوانی و تلفات دامی می‌گردد که پریشانی خاطر را جایگزین انبساط خاطر در ییلاق و قشلاق می‌کند.

در ییلاق و قشلاق همه کوچ‌کنندگان باهم و در يك محل زندگی نمیکنند چه، تراکم جمعیت در شرایط ناهموار محیط‌زیست و کمبود آب و علوفه خودبه خود موجب نزاع و برخورد می‌شود و تداخل دامها نیز بهانه به‌دست شبانان میدهد تا برخوردی ایجاد گردد و از سوئی خوراندن هرچه بیشتر علوفه به دام از هدفهای اصلی به‌شمار میرود، بناچار هفت الی هشت خانوار ایل در مجاورت هم زندگی میکنند چه، کوچ از نقطه‌ای به نقطه دیگر ارتباطی است مستقیم با کم شدن علوفه آن منطقه و فاصله پراکندگی فرود آمدن چند خانوار از ایل را کمتر از يك کیلومتر به گونه قانونمندی مکان زیست درآورده است.

در ییلاق مردان روزهای خود را به شکار حیوانات کوهی سپری میکنند و زنان به کارهای خانه و بافتن گبه و دوشش گوسفندان و نگهداری کودکان و آوردن آب و پخت نان و غذا می‌پردازند، شبهای ایل بدون کار و کوشش می‌گذرد و مردان با جمع شدن در کپر رئیس ایل نقشه آزار و اذیت ایلات مجاور یا حرکت ایل را تهیه می‌بینند و نیز از خواندن شاهنامه و آواز بومی غافل نمی‌مانند، بازی کودکان نیز در شب‌ها بی‌وقفه ادامه دارد.

قشلاق بازگشت ایل است به گرمسیر که اواخر تابستان می‌باشد و کمبود علوفه در مناطق سردسیری و تغییر هوا به سردی منجر بدان میشود، بیشترین مدت زمان آغاز قشلاق و اطراق میانه راه تا به يك ماه است چه زمان اسکان بیش از کوچ است، در ییلاق و قشلاق گرچه روح صمیمیت و همکاری و نیز سلحشوری آشکار است اما از سکونت دائم در يك محیط برای بهسازی با توجه به فقر اقتصادی، جلوگیری میکند و جامعه‌ای سیار و غیرپویا را ساختار دارد، بهمین مناسبت چهره سرمازده و آفتاب سوخته و تکیده و لاغر، اما ورزیده آنان، حاکی از مواجه شدن

غیرمطلوبی است با طبیعت خشن و میتوان گفت کوچ در زندگی ایلی تابعی است از شیوه‌های خاص تولید و از سوئی میراث فرهنگی متأثر از این شیوه تولید در محدوده فراخنای طبیعی و جغرافیائی، هرچند اصلاحات ارضی وابستگی به زمین مزروعی را در روستا قوام داد اما رکود وضع دامداری را در متروک گذاشتن ییلاق و قشلاق پی‌آمد داشته است .

«دامداری»

شغل اصلی جمعیت ایلاتی کهگیلویه و بویراحمد براساس دامداری است و کشاورزی به روال سنتی ادامه دارد که فصلی و مکمل دامداری میتواند باشد بهمین جهت کشاورزان دارای مسکن نیمه ثابتی هستند والگوی سه گانه اقتصادی یعنی دامداری، کشاورزی، صنایع دستی بیشتر برپایه دامداری استوار است به قسمی که وجود دام بمنزله اعتبار و سرمایه و وجهه اجتماعی است و از نظر صلاح و صرفه اقتصادی بمنظور دامداری بهتر، ییلاق و قشلاق زندگی ایلی را به گونه بارز خود متجلی می سازد به شکلی که در فصل تابستان گله های دامداران برای چرا و تعلیف به مناطق کوهستانی و سردسیری کوچ داده میشود و پس از پایان مدت زمان آن و کاستی علوفه، قشلاق یعنی بازگشت به نقاط گرمسیر صورت می یابد.

کوشش ساکنان این قسمت از مردم ایران برای نگهداری دام، تلاشی است سنتی که میراث گذشته فرهنگی و بقاء اقتصاد و زندگی است که تعداد دام نیز بستگی تام با وسع افراد داشته است و میتوان تقسیم بندی تعداد دام را میزان ملاک ثروت افراد دانست یدینگونه که ، افراد فقیر تا پانزده رأس بز و یک یا دو گاو ماده و گاه گاوی نر برای کشت گندم وجو و الاغی برای آبیاری دارند، آنها که چهارصد تا پانصد رأس گوسفند و بز دارند از گروه ثروتمندان هستند و حدود ده تا پانزده رأس الاغ و یکی دو قاطر و چهار تا پنج اسب و مادیان و هفت یا بیشتر گاو ماده

و پنج الی شش گاونر برای کشت دارند، گروه میانی و بینابین، از افراد متوسط و بهتر از فقرا محسوب میشوند.

دامپروری در کهگیلویه و بویراحمد به روش ابتدائی و قدیمی به گونه ابداعی ده هزار سال پیش در مراتع به گونه ای طبیعی است و به سبب کمبود علوفه در سال بسیاری از دامهای منطقه تلف میشود، دامهایی که در شرایط دشوار و اکسیناسیون چند ساله میشوند از جهت زاییدن و دادن محصول دامی بی بهره می مانند، چه ا واکسینه بعدی صورت نمیگیرد، بهمین جهت دامداران از واکسینه شدن گوسفندان پرهیز دارند، بیشترین تکیه گاه اصلی دامداران بویژه نقاط سردسیر علف جاشیر است که پس از بریدن و خشکاندن قابل مصرف دامها است، بهنگام ییلاق تعداد دام در این سامان تأثیری مهم در روابط افراد دارد بدینگونه که هرچه تعداد دام کمتر باشد تعداد خانوار بیشتری باهم زندگی میکنند زیرا به لحاظ استفاده از آب و مرتع پراکندگی در جمعیت ایلاتی ملحوظ است و از سوئی دام کمتر به آب و مرتع کمتری احتیاج دارد و پیشروی دامهای يك ایل در منطقه ایل مجاور نیز تجاوز تلقی میگردد که درگیری درون ایلی و نیز برون ایلی را موجب میشود و گاه قسمتی از مرتع به آتش کشیده میشود که این عوامل به مقتضای شالوده ای اقتصادی در پیوند با فقر میتواند زایش روال فرهنگی خاص از جامعه ایلی دامدار باشد که این فقر و روال فرهنگی در بیشتر موارد طی سالیان متمادی پیوندی خصمانه یا مودت آمیز در روابط ایلات دارد، از جمله: اواسط زمستان دامداران قشقایی که برای خرید مرتع و استفاده آن جهت چرای دام از راه ممسنی به کهگیلویه و بویراحمد می آیند مضار دامی بیشتری برای خود به ارمغان دارند که کمتر از منفعت فربه شدن دامها است و دلیل آن آزار و اذیتی است که به سبب عدم جذب فرهنگی و نیز دزدی گوسفندان آنان به بهانه تجاوز به طلایه و منطقه علف چراز سوی ساکنان منطقه بر آنان اعمال میشود که ریشه اصلی این وضع را در فقر اقتصادی مردم کهگیلویه و بویراحمد بخوبی میتوان یافت، فقدان آموزش دامداری و بی توجهی دولت منجر به از میان رفتن دامداری به قیمت فقر بیشتر افراد گشته است

عشایر اسکان یافته هم به سبب عدم توسعه دامداری اساسی و نیز ویرانی مراتع ، معیشت خود را بر پایه زراعت دیم که محصول چندانی نمی‌دهد و نیز کارمزدوری در شهرها بنیان نهاده‌اند.

دامداری در ایل‌های سالیان دراز به سبب فقدان پزشك و دارو و درمان انسانی و نیز دامپزشك و درمان حیوانی منجر به ضایعات انسانی و دامی گشته و امراضی انسانی شبیه وبا و طاعون و نیز تلفات دامی را به ارمان داشته است ، استفاده دام از آبشخور باعث آلودگی آب آشامیدنی می‌شود چه ، آبشخور دام و انسان از يك منبع است ، برای سهولت آب دادن به دام از پوت^۱ استفاده می‌شود که در گویش محلی طلاری نام دارد و آن بریدن شاخه درخت بلوط است که مغز آن را تهی می‌کنند و دوطرف پوت را بسته می‌گردانند که حالت حوضچه می‌یابد ، بهمین طریق طبیعی نگهداری پرندگان و زنبور عسل است که به صورت سنتی و قدیمی باقی مانده و اصول فنی مرئی نبوده تا بهبودی در جهت کیفی آن ایجاد گردد.

شکار بی‌رویه پرندگان نیز منجر به کاهش آشکار آن شده و در دهه اخیر این کاستی به خوبی دیده می‌شود و پرندگان مهاجری در این منطقه هم وجود ندارند تا کمبود آن فصلی باشد که می‌توان علت اصلی کاهش و رکود سیستم دامداری و کمبود پرندگان را معلول بیشین جمعیت و نیز نقصان آب جاری و نفوذ ماشین دانست که این خود ، اساسی‌ترین بعد شناخت در فقدان اکولوژی محیط برای پرورش دام و طیور است.

۱- کاربرد پوت با توجه به اختلاف جنس نظیر پیت می‌باشد.

« کشاورزی »

جمعیت ایلاتی اسکان یافته بر حسب سال با تغییر عوامل طبیعی یا سیاست حکومت‌های محلی متفاوت بوده به گونه‌ای که عده زیادتری از کل جمعیت عشایر این منطقه ساکن گشته و به کار کشاورزی پرداخته‌اند، بقیه به روال نظام سنتی به دامداری کوچی مشغولند، شیوه زندگی وضع معیشت و گردش امور اقتصادی از سالهای گذشته تا کنون بدون تغییر اساسی به صورت یکنواخت ادامه یافته و با کشاورزی سنتی، معیشتی فراهم آمده که این اقتصاد کشاورزی از پایه‌های سه گانه اقتصادی همراه با دامداری و صنایع دستی شیوه تولید دهقانی را بر پایه خرید مصرفی قرار داده است و نقش اصلی آن صرفاً با احتیاجات ایلی و معیشتی مربوط بوده و عمده محصولات در چهار دیواری ایل برای کمتر از سال به مصرف می‌رسد اسکان عشایر این سامان در بدو امر از عوامل نابود کننده احشام به شمار می‌رفته و به علت کمبود دام به مناسبت روی آوری به کشاورزی در دهه اخیر آن‌هم در دیم‌زار نابودی دامداری را فراهم ساخته که اهالی خود نیز علاقه چندانی به بیلاق و قشلاق نشان نداده‌اند هر چند که با کشاورزی زنده هستند و با دامداری در روال بیلاق و قشلاق زندگی می‌کنند، کشاورزی در نقاط بیلاقی افشاندن بذر

خشخاش است که سهولت تولید و مرغوبیت و گرانی فروش، موجب تشویق در کشت آن است.

کشاورزی تک محصولی و به صورت دیم است و سرنوشت آن به عوامل تصادفی وجوی سالیانه وابسته است و زمین های فاریابی و شالیزار بیشتر به خان ها و کدخدایان سابق مربوط میشد تا زارعان، و نیز برنامه اصلاحات ارضی در تقسیم زمین نتوانست نقشی مثبت ایفا کند هر چند که پدیده های مثبتی از جمله الغای ارباب ورعیتی پاتریمونیالیسم را پی آمد داشته است، کشاورزی در این سامان بر روی زمین دیم برای مرمرعاش است که به صورت آیش انجام می پذیرد و به علت ضعیف بودن زمین زراعی و وسایل کشت و عدم استفاده کود شیمیائی به سبب ضعف کارائی شرکتهای سهامی زراعی باریختن کود گوسفندان در محل کشت، به زراعت می پردازند، دوره انتقال از مرحله دامداری به کشاورزی با ورود وسایل و ابزار تولید و احداث جاده و حفره چاه و تربیت کادر فنی کشاورزی و بازار فروش با توجه به وسعت زمین صورت نیافته، از رودخانه ها نیز استفاده ای جهت آبیاری کشت به عمل نیامده است و فقط قابلیت استفاده دامها را دارد که تا دهه اخیر هم برای چرخاندن سنگ آسیاب استفاده میشد و با بهره وری از ماشین های آرد و ایجاد چاه های آرتزین و عمیق کمبود هرز آب های منطقه به گونه ای طبیعی نیز جلوه گر کشت که کشاورزی را به شکلی ابتدائی در حد خود نگهداشت و این نحوه عمل با توجه به تاریخ کشاورزی تا کنون بدین شکل صورت پذیر بوده است: در اوایل بهار که محل کشت نمودار است زمین را شخمی سطحی به عمق ۵ تا ۱۰ سانتیمتر می زنند تا علف های هرز خود رو که منجر به لاغری زمین میشود در زیر خاک مدفون و به کود تبدیل گردد که در اصطلاح به آن رنه rana گویند و نیز دوسه ماه پس از عمل درودر اوایل پائیز برای ریشه کن کردن بقایای گیاهان و به منظور آبادی زمین های بایر نیز این عمل صورت میگیرد، با ریزش اولین باران کشت گندم آغاز میشود.

طریقه کشت بدین سان است که زارع یوغ را که جغ joy و جوغ هم گفته شده و در گویش بومی جی ji نام دارد بر گردن دو گاو میگذارد و آن چوبی است

از جنس بلوط که رنده شده و صاف است و پهنای آن تا ۲۰ سانتیمتر و درازی آن حد فاصل گردن دو گاو است که پهلوی به پهلوی راه می‌روند، دوسریوغ کمان یا نیم دایره‌ای است که قفای گاو در آن قرار می‌گیرد و نیز دوسوراخ در دوسر آن قرار دارد که منتهی الیه گلو گاه هر گاورا با چرمی که در شیر خیسانده و نرم شده می‌بندند و گاه بجای چرم از چوب بلوطی تری که خمیده شده استفاده میکنند و از وسط یوغ یا جغ که بر روی شانه‌های دو گاو قرار دارد چوب مایلی بدارازای ۲ تا ۳ متر که وسیله اتصال گاو آهن بدان است نصب می‌باشد که دیرك یا تیریا مال‌بند نامیده میشود و سوراخهای انتهایی آن کاربرد تنظیم ناموزون شخم را دارد، زارع با نیروی بازوان خود برخیش فشار می‌آورد به گونه‌ای که بر آن خم میشود، هرچه نیروی این فشار زیادت‌تر باشد سهل آهنی بیشتر در زمین فرومی‌رود و شیار افقی به عمق متوسط ۱۵ تا ۲۰ سانتیمتر ایجاد میکند که خاک این شیار بدون عمل بر گردانیدن به اطراف و بداخل همان شیار کنده شده می‌ریزد و به علت فقدان بر گردان گاو آهن، خاک زیرورو نمی‌شود و قسمت زیرین خاک در معرض جریان هوا و آفتاب قرار نمی‌گیرد و علف‌های باقیمانده گیاهان و کود و غیره بزیر خاک نخواهند رفت و نیز میان دوشیار قسمتی از زمین شخم نخورده باقی میماند و خاک کنده شده روی آن را می‌پوشاند و در برخی موارد که نوك سهل آهنی به ریشه‌های محکم علف هرز برخورد کند بجای آنکه ریشه قطع شود لغزیده و از کنار آن می‌گذرد و علف رشد بیشتری می‌یابد.

واحد زراعت در کهگیلویه و بویراحمد خیش است و بین هفتاد تا یکصد من که بر حسب کیلو حدود هفته‌زار و دویست و پنجاه کیلو گرم گندم یا جو می‌باشد در نوسان است، در کاشت و برداشت محصول معمولاً برزگران از صاحبان زمین بذرو گاورا به‌ازاء نیروی انسانی خود معامله میکنند و محصول را به صورت چهار يك یا پنج يك بر حسب توافق طرفین تقسیم میکنند این گونه افراد را گاوران یا بازیار که تخفیفی لغوی از کلمه برزگر است گویند، عده‌ای دیگر که زمین کمتری

دارند برای خود کشت میکنند و اغلب میزان جو یا گندمی که کاشت میشود متناسب با یک خیش نیست بناچار با دیگری شریک میشوند، کاشت جو پس از پایان کاشت گندم است و آن به سبب رشد بیشتر و زودرسی جو و نیاز کمتر بدان است، پس از پایان کاشت بر چوبی چندتکه پارچه مندرس به شکل و هیبت آدم می بندند تا جانوران و پرندگان از آن بترسند و در زراعت فروز نیابند، به این وسیله افچه یا داهل یا مترسک یا هراسه گویند که در گویش محلی داهول نام دارد.

بهنگام درو تعداد بیشتری بدین کار میپردازند و آنها که محصول زراعتشان دیرتر میرسد بیاری کسانی میروند که به بریدن محصول زراعت پرداخته اند و نیز تعدادی از کودکان برای رساندن آب و غذاهم بسیج میشوند و برخی به فاصله ده تا بیست متر پشت سر آلهائی که به بریدن گندم یا جو مشغولند به جمع کردن و چیدن ساقه های افتاده و خوشه های نابریده می پردازند که به آنان خوشه چین گویند و نیز پس از برداشت خرمن، کروش kros و پوشال آن را هم صاحب میشوند که اینان خود در نهایت فقر، روزگار میگردانند و از این راه چند روزی به معاش خود کمک میکنند. بعد از بریدن ساقه های گندم یا جو آن را در بنه bana می بندند و برالاغ میگذارند و بر میدان صاف و مسطحی که جخون $joxo^w_n$ نام دارد می برند و پس از جمع شدن ساقه های بریده چند گاو یا الاغ را بهم می بندند که با گرداندن بر روی خرمن، دانه ها از خوشه جدا میشود در این میان آواز خرمن کوب گاوها یا الاغ ها را همراهی می کند و نیز خود کمتر خستگی احساس میکند، سپس با اوسه o^w_{ga} که از جنس چوب بلوط و پنج دندانه دارد و دارای دسته بلندی است دانه های گندم یا جو را از کاه جدا میسازند سپس کیال که مسن تر از بقیه و نیز امین است به تقسیم میپردازد و شمارش پیمانه را که واحدی دلخواه است با ذکر نام خدا و پیامبر و امامان انجام میدهد، حمل کاه در اوایل پائیز صورت میگیرد و وسیله حمل آن دوبنه متصل بهم است بر گرده های الاغ.

غیر از گندم و جو محصول چندانی در این سرزمین به دست نمی آید چه، با طرز کاشت آنها چندان آشنائی ندارند و تاکنون از بسیاری از حبوبات هم استفاده نکرده اند، باقلا و عدس و لوبیا و سیب زمینی به نسبت بسیار کمی کشت

میشود، کاشتن خریزه و هندوانه را کسانی برعهده میگیرند که قطعه زمینی مناسب دارند و به نوبت آن را آبیاری میکنند، کشت بهاره و نیز کشت برنج و ذرت فقط در مناطق سردسیری که دارای آب بیشتری است صورت میگیرد.

بیشتر زمینهای مرغوب در اختیار خانها یا مالکانی است که با تراکتور به انجام کشت میپردازند و خود نیز صاحبان تراکتور هستند و بهنگام برداشت محصول از کمباین اجاره‌ای که صاحبان آنها ساکنان کازرون یا شیراز هستند استفاده می‌کنند و در نقاط دیم‌زار که استفاده از تراکتور مشکل می‌نماید واگذاری زمین از سوی مالکان به کشاورزان به نسبت سهم سود سه عامل از عوامل چهارگانه زمین شکل میگیرد زیرا زمین و بذرو گاو از آن مالک و نیروی کار گریعی عامل، به زارع اختصاص دارد، بدی زمین از سوئی و تولید نامرغوب از سوی دیگر مشکل نان را در این منطقه لاینحل گذاشته است به شکلی که اگر براساس برآورد آمار جهانی خواربار کشاورزی مقیاس تولید را در نظر بگیریم که «محصول یک تن گندم از هر هکتار تولیدی پائین است.»

فقط رویش علف‌های بهاری در این گونه زمینها دیداری است فرح‌انگیز چه، در هر هکتار زمین بیش از ۳۰۰ کیلو گرم گندم تولید نمیشود، از طرفی در زمین‌های مکانیزه بی بهره‌گری از تکنیک کشاورزی یعنی شیمیائی شدن و فنی شدن و مکانیزاسیون کشاورزی جلوه گر است.

در زمین‌های فاریابی و شالی‌زار به نسبت سهم سه عامل از پنج عامل به سود مالک است زیرا زمین، آب، بذرازان مالک است و نیروی کار یعنی برزگر یا زارع و عامل کشت از قبیل خیش و گاو و نگهداری را زارع تشکیل می‌دهد.

کار کشاورزی در منطقه که به صورت دیم و سنتی است به چندان وقتی احتیاج ندارد و از کاشت و داشت و برداشت به حداکثر چهارماه از سال نیاز است و

علقه‌های دامداری و دامپروری که به استمرار جسمی کمتری نیازمند می‌باشد بیشتر بنظر می‌رسد و آن تجلی وابستگی در میراث فرهنگی گذشته مردم این سامان است که شناخت بر فرهنگ جامعه ایستای ایل، میتواند آن را در راستای پویش تاریخ جای دهد.

«بخش پنجم : سیاسی اجتماعی»

.....

- فصل بیست و پنجم، بافت اجتماعی و طبقه بندی آن: خان، کدخدا، رعیت.
- فصل بیست و ششم ، اصلاحات ارضی و پی آمد آن .
- فصل بیست و هفتم ، نقش آموزش و صنعت .
- فصل بیست و هشتم، جنگها و بر خوردها و غارتها، یاغیگری ها و راه زنی ها.

«بافت اجتماعی و طبقه‌بندی آن: خان، کدخدا، رعیت»

یکنواختی شیوه‌های تولید و رابطه‌های تولید در این سامان بافت اجتماعی این جامعه را برروال ایلی به سه گروه خان، کدخدا، رعیت تقسیم کرده است که اگر آنرا به شیوه تولید یعنی غیرمولد و مولد تقسیم کنیم نمودار سه بافت مشخص یعنی قشر، لایه اجتماعی و طبقه خواهند بود، بیانگری این بافت را گروه‌های زیر روشنگر است:

خان و کدخدا که در قشر غیر مولد جای دارد، رعیت که در طبقه و مولد گنجانده میشود و در قاموس جدید کشاورز قلمداد گشته است، عده‌ای نوکرباب و ریش سپید گروه بین بین یا میانی این بافت اجتماعی هستند که به لایه‌های اجتماعی نامگذاری شده‌اند و در گروه مولد و غیر مولد جای دارند.

فقدان طبقات متعدد اجتماعی در این گوشه از ایران، تغییر طبقه را امری ناممکن جلوه داده به شکلی که هنوز عده بسیاری از ساکنان این دیار نظام خان خانی را تغییر ناپذیر دانسته‌اند، دگرگونی اجتماعی در روستاهای این سامان بسیار بطئی و کند و سنت گرایی به گونه تحجر آن افراطی است و ساخت زندگی را بر مبنای گذشته استوار کرده است گرچه تغییرات دهه اخیر، خان خانی استبدادی را به فئودالیسم سنتی شرقی بدل کرده است اما تضاد احساسی و عاطفی با عوامل

منطقی و ستیز آنان با یکدیگر جامعه ویژه‌ای را شکل داده که در آن خان سمبل و نماد عینیات و ذهنیات افراد است، تأثیر و نفوذ خان در قلمرو ایل به گونه‌ای است که کنش دولت را ناشی از وجود او متصورند، در فرهنگ عشایر این دیار خان مظهر ظاهری است از نیروی مادی و معنوی و تفسیر لغوی آن امیر است یا ایل مرد و ایل سالار و واژه‌ای است ملهم از فرهنگ ترك و در زبان فارسی معانی فراوانی بر آن مترتب گشته که عبارتند از: خانه، سرا، کاروانسرا، شان عسل، شیار درون لوله تفنگ و پادشاهان ختا و ترکستان را هم گفته‌اند و این نظام خودباشکست همخانیشان رشد و از آغاز پیدائی حکومت اشکانیان به صورت يك سیستم جلوه گر شد که بر اساس سنت تثبیت حاکمیت یافت.

خان در کهگیلویه و بویراحمد دیکتاتور امپراطوری است. مبرا از مسئولیت که ریاست کل يك ایل را به عهده دارد و اتو کراتی است که اهرم سنتی قدرت به حساب می‌آید و از طریق اعمال زور و ثروت به قدرت میرسد و پسران او هم پس از وی جانشین پدر می‌گردند و حق تقدم را پسر ارشد عهده‌دار است، در شرایطی که پسر بزرگ دارای نقص عضو یا بی‌کفایت و نالایق باشد پسر دوم با قدرت قهرآمیز جانشین پدر میگردد که میان اعقاب آنها اختلاف بروز میکند و هر کدام با نیروی بیشتر از طریق قدرت محلی و ثروت و مکنت و داشتن روابط درون ایلی و برون ایلی زمام امور را عهده‌دار میشوند، نظر اهالی پیرامون رسیدن به جایگاه خانی، پول است و پنج^۱ تیر، برای خان شدن سواد و آگاهی اجتماعی چندان ملاک نیست، داشتن وابستگی‌های ایلی و قومی و دسته‌بندی شخصی و عصبیت خلدونی در طریق عظامی و ثروت نقش تعیین کننده خان و رسیدن به جایگاه خانی است چه، خان‌ها و توده مردم بردودمانی و نژاده بودن خان‌ها برای دست یازی بدین منصب باور دارند، از سوئی رشادت و دلیری و جنگاوری تجلی شخصیت سمبلیک خان، برای طرفداران خود بوده است به قسمی که اکثر آنان مستعدترین استعداد را برای رهبری و فرماندهی نظامی نظیر سرداران تاریخ داشته‌اند مادر گیری

۱- نوعی تفنگ که بدان سوزنی می‌گویند و پنج تیر شلیک می‌کند و برد آن تا

و حرکتهای ایلی این استعداد را به انحراف سوق داده است. خان‌ها خود از نظر ارزش محلی به درجات مختلف تقسیم میشوند، برترین خان کسی است که خوانش از همه گسترده‌تر و ثروتش فزون‌تر و قلمرو ایلی او وسیع‌تر و در بذل و بخشش رها و در عین حال از جهت نفاق افکنی و توطئه‌پراکنی و بجان هم اندازی ساکنان ایل از همه سیاسی‌تر باشد.

تعریف اجتماعی سیاسی خان که اکنون به کلمه فئودال در نظام فئودالیتة میان ساکنان منطقه چه بیسواد و چه تحصیل‌کرده و نیز میان مردم کشور رایج است به لحاظ همانندیهای فرضی جامعه‌شناسان اروپا و دربرگردان تصویری مترجمان بوده است که این کلمه را بجای پساتریمونیالیسم میان مردم سراسر کشور رایج کرده است و قضاوت راجع به اینکه نظام محلی ایران فئودالیتة بوده یا پاتریمونیالیسم شرح این دو عنوان با ذکر همانندیها و مغایرتها، لزوم تحلیلی موزج را ایجاب میکند که باید گفت:

فئودالیسم اصطلاحی است خاص در توصیف دوره معینی از تاریخ اروپا یعنی از قرن نهم تا سیزدهم میلادی و آن نوعی نظام اجتماعی است که قدرت سیاسی میان زمینداران بزرگ تقسیم گشته و به سینیور یا ارباب و زمیندار نامگذاری شده است و او دارای جماعتی رعیت یا زیر دست می‌باشد که بدانها و اسال گفته‌اند و به‌ازاء خدمت سپاهی یا دیگر خدمات، حق تملك زمین یا استفاده از آن را به دست می‌آورده است این تملك و استفاده فئود یا فیف یا تیول نامیده شده، لزوم چهار عنصر یادشده یعنی قدرت سیاسی، زمیندار ارباب، رعیت و تیول دانشمندان اروپائی را بر آن داشته است تا لفظ فئودالیسم را منحصرأ در مورد نظام اقتصادی و اجتماعی اروپا از قرن نهم تا سیزدهم میلادی قابل اطلاق بدانند که بکاربردن آنرا در تعریف سازمان سایر کشورها یعنی شرق جسایز نشمرده‌اند، پیدائی فئودالیسم بدنبال تجزیه امپراطوری شارلمانی در قرن هشتم میلادی بود که بخش بزرگی از اروپای غربی یعنی ممالك امروزی فرانسه و آلمان و ایتالیا

را در برمی گرفت وحدت این امپراطوری که از اقسام ژرمانیک ولاتین در سایه نبوغ کشور داری وحسن تدبیر این شهریار بود که نفوذ کلیسا در این رهگذر هم بی تأثیر نبوده، پس از مرگ او قدرت حکومت مرکزی متزلزل و عناصر جدائی طلب ظرف پنجاه سال پس از وی پایه های اقتدار محلی خویش را استوار کردند در این میان اقوام بیگانه بویژه مجارها در مشرق امنیت شهرها و روستاها را به خطر انداخته بودند و چون مردم سلامت وامنیت خود را در توسل به زورمندان وفرمانروایان محلی می دیدند به ارباب های محلی روی آورده و در کاخ آنها پناهنده می شدند و این سرآغاز استقرار نظام فئودالی در اروپای غربی بود.

جامعه شناسان^۲ اروپائی معتقدند وجود شرایط اجتماعی و اقتصادی خاص میتواند زمینه ای مؤثر برای رشد فئودالیسم باشد که ذکر آن شرایط تسویه نظام فئودالیسم است؛ الف، شکل اصلی تولید کشاورزی است. ب، وحدت اقتصادی مملکت دچار تجزیه میشود. ج، حکومت مرکزی نمیتواند اتباع خود در برابر ستمگران داخلی و مهاجمان خارجی نگه دارد.

حال آنکه وارونه شرایط یادشده در ایران حاکم بوده و اگر فترتی پدید آمده ناشی از جابجائی هیئت حاکمه بوده است، علمای اجتماع اروپائی دوشرط دیگر را در مورد ظهور و بقاء فئودالیسم یادآوری کرده اند که میتواند صحتی برمدلول ادعای آنان پیرامون فئودالیسم و ارتباط آن با جامعه عشایری ایران باشد.

۱- جامعه به اقوام و قبایل متعددی تقسیم میشود که پیوندهای اقتصادی و فرهنگی و تاریخی میان آن سست می باشد.

۲- روابط میان نقاط مختلف مملکت به علل جغرافیائی یا سیاخی ناممکن می باشد.

۲- توجیه و تلخیص، از، دکتر حمید عنایت استاد فقید دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در کلاس درس رشته علوم سیاسی در تفسیر عقاید جامعه شناسان اروپا.

افزوده بر این چند گونه افتراق پیرامون چگونگی فتودالیسم، مشخصه‌های دیگری از جمله: شیوه تولید آسیائی، جامعه آسیائی و خودکامگی شرقی که به دسپوتیسم شرقی تعبیر شده است به اثبات وجود پاتریمونیالیسم در ایران بویژه جنوب ایران یاری میکند، بعنوان نمونه: کارل مارکس آلمانی معتقد است که در شیوه تولید آسیائی بنیاد عمومی تولید زیر تأثیر وحدت کشاورزی کوچک و صنایع دستی محلی شکل می‌گیرد و در وضع جامعه آسیائی، عقیده او بر این است که آبیاری با قناتها و تأسیسات آبی، بنیاد کشاورزی است، در صورتیکه کم آبی در ایران وعدم استفاده آبیاری از آب رودخانه‌ها و بی بهره‌گری این گروه از جامعه ایرانی از تمدن فنی و گروه شدن آنان در دهکده‌هایی که با آمیختن کشاورزی کوچک بر اساس گاو و خیش و صنایع دستی محلی از قبیل قالیچه و گبه و گلیم و جاجیم نیازهای داخلی آنان را برآورده آشکار است و دولت هم هدف خود را بر مبنای قدرت تمرکز دهنده قرارداد است که این خود، پاس اساس شکل‌گیری پاتریمونیالیسم می‌باشد وی نیز در خودکامگی شرقی بر سنن و شرایط اجتماعی تکیه داشته و در این راه فردریک انگلس جامعه‌شناس، مکمل گفتاری داشته است که در مورد روسیه می‌گوید: خودکامگی تزار از آسمان پیدا نشده بلکه محصول ضروری و منطقی اوضاع و احوال اجتماعی روسیه است که بر لفظ پاتریمونیال اطلاق گشته و باید گفت که اصل کلمه پاتریمونیال توسط ماکس وبر جامعه‌شناس آلمانی ساخته و پرداخته گشته و وی بر آن است که پاتر به معنای پدر می‌باشد که کلمه‌ای لاتینی است، وی در شناسه اجتماعی آن بر این نگر است که ملک ارثی از پدر یا نیاکان به ارث می‌رسد و پاتر در بردن نیازهای خانواده خود کوشا و از هر باره بر فرمانبردار سروری و برتری دارد و زمینی که فرمانروا به پاداش خدمت به فرمانبردارانش می‌دهد به اراده او در هر زمان قابل سلب و تقسیم است و وارونه آن است روند فتودالیسم. فتودالیسم اروپائی با نظام سرواژ اداره می‌شده و روستائیان وابسته به زمین بوده‌اند و به همراه آن خرید و فروش می‌گشته‌اند و وارونه آن است در ایران که ترك یا تملك زمین بیشتر به نگر روستائی بوده و تنها پرداخت مالیات خسارج از اراده روستائی بوده است و هیچ سندی هم در دست نیست که روستائی مجبور به کار، در زمین

خان یا ارباب باشد و فراتر از آن بردگان خانگی نیز آن حق و اختیار از زمین را داشتند که سایرین، و از سوئی در ایران بویژه در این منطقه شیوه تولید براساس زمین نبوده است چه، آب به حد خور دام و انسان بسنده است نه بیشتر و از سوی دیگر پراکندگی ایل‌های دامپرور و کوچ‌رو به انکار وجودی سرشت فئودالیسم‌باری میکند، بهر شکل بارزترین وجه افتراق پاتریمونیال با فئودال در این است که تسلط گروهی از جنگجویان و سپاهیان با پشت گرمی به نیروی فرمانروا به قوام نظام فئودالیسم می‌انجامد در صورتیکه نظام پاتریمونیال تسلط یک تن است بر جامعه‌ای خاص که برای اعمال قدرت و اختیار به صاحب‌منصبان دولتی هم نیازمند است و پشتیبانی و وفاداری پیروانش دوام حکومت محلی او را ضمانت میکند و روال خان‌خانی را منسجم می‌سازد.

تعریف اقتصادی خان که هم‌گن تعریف اجتماعی سیاسی آن است یک مرحله از باز مصرفی توأم با باز تولیدی است که تداوم این رابطه به گونه‌ای تکراری و تولید آن مالیات مستقیم و غیر مستقیم و پیش‌کشی‌هائی است که توسط افراد ایل فراهم می‌آید و در پرداخت آن اهالی خود راغب بوده‌اند، در واقع خان انبارداری است از مایحتاج، که خود نظارت بر خرج آن ندارد و اهالی مصرف آن هستند نوعی زندگی مشترك بدون مدیریت در خرج رایج است ولی ایستائی جامعه‌ایلی تا به اکنون به این مرحله تداوم بخشیده است، در وجه اجتماعی آن، ستمگری و بی‌رحمی و فرماندهی خان‌ها به توده مردم در همه شرایط بسی حساب و کتاب و باجگیری و یغماگری آنان امری طبیعی و از خصایص نظام سنتی ایلی بشمار میرود که به علت عدم قدرت و ناآگاهی و سادگی و کاستی بینش اجتماعی و مشکلات روزمره معیشتی افراد در تعیین مشی کلی خود دخالتی نداشته و در برخوردهای ایلی و دولتی و سایر موارد اجباراً از دستور خان پیروی می‌کرده‌اند، وضع خان‌خانی در این سرزمین الگوسازی قالبی نیست و تحلیل وضع مشخصی را آشکار میکند چه، بسیاری از پدیده‌ها هم در برابر تغییرات مقاومت کرده و مسیر خود را با اندک تغییری همچنان ادامه داده‌اند به گونه‌ای که فرهنگ اجتماعی را الگوئی

از وجود خان دانسته و بورژوازی سنتی یکی از بافت‌های اصلی جامعه گردیده و برپایه سنت و عرف حقوق و تکالیفی مشخص یافته‌اند و تثبیت حاکمیت و مالکیت عرفی این قشر بر جامعه برروال عرف و سنت وسیله آخوندهای بومی با تهیه و تأیید سند مالکیت محلی صورت گرفته که بمنظور باز شدن جای پائی برای تقرب به‌خان و یابیدن وجهه اجتماعی است و بعدها هم همان قباله و اسناد در محاضر رسمی ثبت و ضبط گردید که فقر، بیکاری، جهل، حقارت و ناآگاهانه‌ای را به‌ودیعہ گذاشته و با اجرای سیاست الغای ارباب و رعیتی نظام پاتریمونیالیسم از جرگه حاد آن خارج و به‌گونه سنتی شیخوخیت در قالب پاتریمونیالیسم بورژوازی ظاهر گردید و دست‌اندازی خان‌ها را به‌مردم مشروع جلوه گر ساخت، که در اینجا نظریه و برهه مصداق آشکار خود میرسد که پاتریمونیال با بسیاری از انواع نظام اقتصادی سازگار است و در نهایت به‌رشد بازرگانی وابسته، اگرچه فئودالیسم یا زمینداری یکی از ساختهای اقتصادی ادوار تولیدی است اما ساخت و بافت اجتماعی نظام خان‌خانی نه براساس زمین بلکه براساس قدرت معنوی و روحی است و با فئودالیسم یا زمینداری تطابق و همگنی ندارد و پاتریمونیالیسم را به نوع آشکار خود جلوه گر می‌سازد و عکس آن است، خریداران زمین و صاحبان پول و ثروت که در برخی از نقاط آذربایجان و کردستان مالک و حتی خان نامگذاری شده‌اند و در تهران پسوند بسیاری از نامهای کسبه و جوانان است و گاه هم تجیب را می‌رساند.

افتراق خان و کدخدا براین است که کدخدا قلمروی کوچکتر از خان دارد و نظارتش بر رعایا بیشتر و در اغلب موارد دیکتاتورتر از خان در مورد رعایا و در عین حال خراجگزار خان است و گاه قدرت او با خان برابر و اطاعت ناپذیر است و در بسیاری موارد به یاری متابعان خود با نیروهای انتظامی هم به مقابله برمی‌خیزد، در تعریف عام، کدخدا پیوسته عاملی است واسطه‌ای میان خان و رعیت و با آنچه که در نواحی مرکزی و شمال ایران از کدخدا متعارف است تفاوت حالت شب و روز را دارد زیرا در نواحی مرکزی و شمالی ایران کدخدان نوعی

کارگزار ژاندارم و یا ریش سپید می‌نامند، در این اقلیم هر کدخدایک طایفه را سرپرستی میکند که طایفه در تقسیمات عرف ایران همان تیره می‌باشد و از ایل کوچکتر است، کدخدایان با خان‌ها مقاربت دارند و عروسی و ازدواج فرزندان‌شان برحسب روابط ایلی جاری است.

از بافت‌های سه‌گانه طبقاتی بافت ایلی، رعیت یا فرمانبر است که در ایران محرومترین طبقه جامعه و در تمام شرایط ملزم به اجرای بی‌چون و چرای فرمان کدخدا و خان است، هر طایفه سه‌الی چهار ریش سپید دارد که میانگین بالای سنی را تشکیل می‌دهند اینان با کدخدا محرم راز هستند و مورد احترام در ایل، از پرداخت منال هم معافیت دارند و گاه واسطه خطاهای رعیت میشوند و شفاعت می‌جویند و در غیاب کدخدا کارهای ایل را با نوعی مشاوره با سربرزرگ کدخدا انجام می‌دهند، ریش سپیدی در طایفه‌ها موروثی نیست و به مقتضای تدبیر و درایت افراد سپرده شده است.

تعریف رعیت در لغت، جماعتی است که سرپرست داشته و در يك ملك تحت فرمان يك آمر است، اینان همان توده و عامه مردم‌اند که در روستاهای ایران برای زنده بودن زنده‌اند، جاندارانی متحرك هستند که خود بدبختی خویش را حس نمی‌کنند بالقمه نانی و مشك آبی راضی‌اند، سرپناهی از چوب بلوط و گل و سنگ دارند که تاریکی و روشنائی آن ملاك نیست با چراغ فنیله‌ای گردسوز و پیتی نفت که سالی چندبار بیشتر روشن نمیشود گو که تکیه‌گاهی از موتور برق را برای روشنائی ذخیره دارند، بازایش گاو و گوسفند خوشحالند با مرگ و میر آن دلمرده و افسرده، افتخار و تبختر رعیت هنگامی است که توانسته‌ار باب‌رایبند و با او دستبوسی کند و مشورتی کرده و فرمانی گرفته باشد و تقرب جوید، بهنگام داشتن اسلحه بویژه تفنگ برونو، عصیانی و پرغرورند، با برخورد کوچکی نزاعی به مدت يك روز راه می‌اندازند، به منزله ارتشی هستند که ساز و برگ ارتش تن او است، گوشت دم توپ دولت و خان و کدخدا است، به فرمان خان و کدخدا می‌جنگد، خودش هم نمی‌داند برای که و چرا؟ غنیمت آنی مهمترین افتخار او

است، مدافع حاکمیت بیشتر خان و کدخد است، اختلاف ایلی آنان بر سر حاکمیت خان و کدخدائی دیگر است، چه مدیریت خان‌ها و کدخدایان در چگونگی نگهداری ایل و آبادانی دهات و پاسداری مرزهای ایلی بی‌تأثیر نبوده و خرابی دهات و آبادانی آنها، امنیت یا آشفتگی شهر و روستا و راهها از دیرباز در دست سرشناسان و برجستگان یعنی ایل مردان یا ایل سالاران بوده است و نیز از ملاحظه خیر و صلاح زیردستان یکسره هم برکنار نمانده‌اند، از جمله اقدامات عمرانی ناچیزی که در روستاها صورت گرفته ناشی از تلاش و پیگیری آنان بوده که نمونه آن ایجاد اولین مدارس در منطقه بهمت و خرج آنان فراهم آمده و در این میان مدرسه‌ای قدیمی نمیتوان یافت که دولت یا توده مردم تأسیس کرده باشند، این اقدامات خود بیشتر به منظور پرستیز و نمود اجتماعی خان یا کدخدائی در برابر رقبای خان و کدخدای ایلی دیگر بوده است.

رعیت به هنگام برداشت محصول با مشکی آب و بسته نانی از آغاز صبح تا شباهنگام به‌بریدن و کوبیدن خرمن می‌پردازد، های و هویش به بانگ چغز می‌ماند که به مصداق گفتار شاعر:

این بانگ چغز بنگر که در کشت نیمروز

چون کوزه‌های نو که به آبش فرو کنند
گرمای روز از یک‌سو و پهنای دشت از سوئی و کمبود آب و تلاش برای انجام کار و آواز پرندگان بر بالای درختانی از دور دست و جیرجیر بی‌وقفه چغز از شدت گرما برای رهائی از گرسنگی و تشنگی و خستگی حالت کیفی انسان کشتگری است که بیشتر دسترنجش را طلبکار یا مالک میبرد و صاحب دسترنج خود نیست، عمال این یغماگری افرادی هستند که ساکنان ده مرکزی در محل سکنی خان می‌باشند و نوکر یا نوکر باب و مباشر و نیز مالخانی گفته میشوند، ساکنان این ده مسؤل کارهای لجستیکی خان می‌باشند و امور جمع‌آوری مالیات و نگهداری اغنام و احشام را به‌عهده دارند، از میان این افراد کسی که سواد خواندن و نوشتن دارد

به نام منشی یا میرزای خان برگزیده میشود، میرزا بر کار نوکران نظارت میکند و نامه‌های خان را برای کدخدایان می‌نگارد و محرم اسرار او است، کدخدایان متنفذ نظیر خان دارای منشی یا میرزا و پیشخدمت و بردگان خانگی هستند، این وسعت نفوذ در هیچ شرایطی به پای خان نمیرسد، نقش تعیین‌کننده نفوذ خان ناشی از درآمدهای او است که مالیات مستقیم و غیر مستقیم را شکل میدهد.

مالیات مستقیم را منال گویند و آن فعل نفی امری از مصدر نال است که در پرداخت مالیات نالیدن خطا به حساب می‌آمده است، گرفتن منال از کل محصولات زراعی «گندم و جو» بر اساس واحد خیش بر حسب میزان تشخیص مأموران و مباشرین که از نوکران خان هستند بر پایه نظر مشورتی کدخدایان صورت می‌گرفته، بدین طریق که چند روز قبل از بردن محصول دویا سه نفر از مأموران بدون توجه به میزان تولید و شیوه تولید بر حسب مقدار زمینی که کشت شده برای صاحبان کشت مالیات تعیین میکنند، مأموران مؤدی مالیات هر ناحیه که از دوتا سه نفر می‌باشند بیش از پنج ده را بررسی میکنند و به آنها ظین زن zinzan می‌گویند که کلمه ظین همان ظن است به معنای گمان، چون کار اینان بر اساس تخمین و نظر است و معیار دقیقی برای این کار وجود ندارد، منال بر اساس يك عامل و گاه دویا سه عامل از عوامل پنجگانه کشت است که به نسبت عامل‌ها بهره مالکانه پرداخت میشود، تملك خان‌ها بین ۳۰ تا ۱۰۰ روستا و پارچه آبادی و نسق و عامل تعیین‌کننده آن است، تملك کدخدایان کمتر از خان‌ها و از يك تا پانزده پارچه آبادی و روستا است، پس از جمع‌آوری منال که معمولاً $\frac{1}{4}$ کل محصول و به صورتی غیر ثابت است نصف آنرا کدخدا برای امرار معاش خود و اطرافیان‌ش بر میدارد و بقیه را دویا سه نفر از زارعان بدستور کدخدا برای خان می‌برند و وسیله حمل آنرا نیز زارعان عهده‌دار هستند و به انبار خان تحویل میدهند، انباردار باتوزین مضاعف، رعیت را بدهکار میکند و آنهم به علت دخل و تصرفی است که منظور نظر انباردار است و رعیت نیز ملزم به پرداخت ما به التفاوت می‌باشد، برای پرداخت منال

نظر کدخدای مطرح است، در برخی شرایط که کدخدا نفوذ محلی نداشته باشد نظر خان و نوکران او یعنی ظین زنان ملاک قرار میگیرد، در منزل خان آشپز و چند کلفت و نوکر وجود دارد که مسئول تهیه غذا و جارو و شستشوی لباس و پذیرایی از میهمان هستند، در سفرهای خان کسی که پیشخدمت گفته میشود او را همراهی میکند، اینگونه افراد تا پایان عمر بدین کار میپردازند و بهراستی بردگان خانگی یا افزار جاندار و آشپز میباشند، بسیاری از کدخدایان که نفوذ محلی ندارند از برداشتن مستمری خودداری میکنند و مرمرعاش خود را از راه دامداری و کشاورزی تأمین میکنند، علاوه بر منال که همان مالیات محصول زراعی است مالیات دامی نیز رایج است که بدان مالیات گله بگیری یا شاخ شماری گویند، بدین شکل که با نافرمانی تنی چند از رعایا در طایفه ای از یک ایل، موجبات خشم خان یا کدخدا فراهم میشود و به فرمان او مالیات دامی صورت میگیرد و گاه تهی بودن خزانه خان یا کدخدا بهانه را برای فرمان گله بگیری آغاز میکند و رفتاری نامنظم ایلی از سوی رعیت بهانه ای فراهم میکند تا از تمامی دامها براساس ۰/۳ یا ۰/۴ مالیات گرفته شود که بین خان و کدخدا به میزان ۱/۳ تقسیم میگردد، کسانی که بین ۲۰ تا ۳۰ رأس گوسفند یا بز دارند از آنها مالیات شاخ شماری گرفته نمیشود کسانی که از پرداخت مالیات معافیت دارند معمین بنام منطقه و نیز ساکنان ده مرکزی که عمده واکره خان هستند و بدانها نوکر باب یا مالخانی گفته میشوند از پرداخت مالیات مبرا هستند.

فروش مراتع دامی نوعی مالیات پنهان است و آن هنگامی است که ایلات ترك قشقایی از جمله دره شوری و فارسیمدان و نره ای و کشکولسی در اواسط پائیز تا اوایل بهار در محدوده معینی اطراق کرده و بر حسب تعداد دام ملزم به پرداخت پول در منطقه تملك خان یا کدخدا بوده اند، از این پول چیزی عاید رعیت نمیشده و مبلغ آن را هم همگان نمیدانسته اند، تجاوز چوپانان ترك در محدوده علف چرایجاد نزاع میکرده و بهانه ای بدست ساکنان کهگیلویه و بویراحمد

میداده تا به دزدی گوسفندان آنان اقتحام و وصول بیشتر پول برای خان‌ها و کدخدایان میسور گردد.

دیگر مالیات غیرمستقیم است که از راه غارت و دزدی صورت میگیرد بدین شکل که در محل غارت شده به میزان غنائیم به چنگ آمده $\frac{1}{3}$ از کل دام براساس انتخاب آزادخان یا کدخدا و برداشت انواع مفرش از قبیل جاجیم و گلیم وقالی و دربرخی موارد جواهر آلات است، دزدی‌های شبانه و خصوصی هر دزد ملزم به پرداخت $\frac{1}{3}$ تا $\frac{1}{2}$ از اموال به چنگ آمده به کدخدا است که مقداری از آن را کدخدا برای خان می‌فرستد تا به تحکیم روابط خود با خان بیفزاید در این میان دزد از حمایت بی‌چون و چرای کدخدا برخوردار است و پشتوانه‌ای نیرومند دارد، نوع دیگری مالیات که به سنتی نامگذاری میشود و در قاموس محلی بدان دیدنی گویند عیدی و فرآورده‌های محلی و سرانه و مالیات غیرمستمر است، عیدی بهنگام نوروز است که ساکنان هر ده به تعداد اولاد، يك رأس گوسفند یا بره و بزغاله جمع آوری و يك یا دو پیت روغن و کره و تعدادی مرغ برای خان می‌برند و نوع دیدنی افراد با ذکر نام آنان مشخص نیست و به نام کدخدا تمام میشود، فرآورده‌های محلی را رب انار و انجیر و گردو و مویز و خشکبار و عسل تشکیل میدهد، مالیات سرانه پرداخت رشوه از سوی کسانی بوده است که تمایلی بخدمت نظام وظیفه نداشته‌اند چه، دولت به نسبت جمعیت ایل از خان و کدخدای منطقه سرباز می‌خواست، بدین قسم که به نسبت دارائی افراد از ده هزار تا یکصد هزار ریال به کدخدا پرداخت میشده و کدخدا نیز میان خود و خان و رئیس حوزه نظام وظیفه تقسیم مینموده است، از دهه اخیر تا کنون پرداخت این گونه مالیات‌ها بجز دیدنی چندان مرسوم نیست و وصول رشوه برای کار نظام وظیفه به کلی از دست خان‌ها و کدخدایان خارج و به دست واسطه‌ها و دلالان محلی سپرده شده است.

مالیات غیر مستمر پیش کشی در عروسی بوده است، بدین ترتیب که بهنگام

ازدواج فرزندان خان‌ها و کدخدایان، اهالی هدایائی می‌آوردند که در این میان رقابتهای محلی صورت می‌گرفته است و سعی بر آنست تا با این کار خود را به خان یا کدخدا نزدیکتر کرده و هدیه گرانبهاتری بیاورند، هدایائی که از سوی کدخدایان برای خان‌ها برده میشد اسب یا جاجیم یا قالی و گوسفند بوده و از سوی کشاورزان یا رعایا برای کدخدایان، گوسفند و بز و روغن، هدیه خان برای کدخدا پول است و گاه بخشش يك ده یا باغ و دادن هدیه‌ای از سوی کدخدا به رعیت مرسوم نیست.

نوع دیگری مالیات فردی که در گویش بومی جنبیه گفته میشود و در بر گردان فارسی جریمه مالی معنا دارد ایجاد خشم و غضب خان و کدخدا نسبت به رعیتی نافرمان است که در برخی موارد تمام دارائی و مایملک او ضبط و به انبارخان یا کدخدا تحویل میگردد.

غیر از جنبه‌های مادی که در خدمت خان‌ها یا کدخدایان متنفذ بوده نیروی انسانی افراد است که به صورت بیگاری برای ساختن قلاع و استحکامات جنگی و منزل مسکونی و ایجاد باغ و تسطیح زمین کشاورزی و نگهبانی گله‌ورمه است، خان‌ها و برخی از کدخدایان کهگیلویه و بویراحمد از بهره کار رعایا و افراد ایلاتی بساط خود را هرچه بیشتر رنگین کرده و گسترده اند و علاوه بر آنکه حکومت و دولت‌ها از آنان مالیاتی نمی‌خواستند از کمکهای بدون عوض مالی و تسلیحاتی دولت بهره وافی برده‌اند، دولت‌ها در واقع بر آن نبوده‌اند تا شخصیت حقوقی و حقیقی برای افراد عادی قائل گردند، بدین ترتیب میتوان گفت، دولت‌ها خود عامل تقویت‌کننده خان‌ها بوده و در نتیجه اعتبار بخش روابط کهنه ارتجاعی ایلاتی به شمار میرفته است در سالهای پیش از اجرای اصلاحات ارضی نیز امور داخلی هر طایفه به کلانتران یا کدخدایان سابق داده شد و با آغاز کار اصلاحات ارضی مالکیت زمین‌ها بر اساس نسق قطعی گشت که خان‌ها بویژه مباشرین آنها موقعیت اجتماعی و اقتصادی خود را با مختصر تغییر حفظ کردند توده مردم از بودجه‌های عمرانی ملی و منطقه‌ای بهره‌ای نداشته و نظام عشایری از نظر

حکومت مرکزی ناشناخته مانده و در مواردی کمک مالی یا وام دولتی به خان‌هایی که تسلیم سیستم بوده‌اند به‌عنوان ترمیم اوضاع اقتصادی به‌حساب آمده است. گرایش توده مردم به خان‌ها طی فرهنگی استمراری از دیرباز به گونه‌ای از نیاز روحی جلوه‌گر است و آن به‌جهت از خود گذشته‌گی خان‌ها در زمینه‌های ایلی بوده است زیرا خان‌ها با مردم یگانه بوده‌اند و ناگسسته و مردم با آنان پیوستگی عمیق عاطفی داشته‌اند تا بدانجا که بر سر خان خود را به کشتن می‌دهند، میان مردم بی‌سواد و قدیمی پذیرش خان‌ها امری بوده است اجتناب‌ناپذیر ولی پیدایش ژاندارمری واحداث جاده و نفوذ ماشین و گسترش آموزش و صنعت تعدیلی در بسیاری از اینگونه روال ایجاد کرده است.

خان‌ها در جامعه ایستا و کاستی ایلی نماینده غرور ملی توده مردم و پاسدار مرزهای ایلی و نیز میراث خوار استعمار آنان بوده‌اند و در برابر دولت، محور ترور و فشار و شکنجه و تبعید و زندان نیز واقع گشته‌اند، يك خان در ایل خود قاضی و حکم است و خطیب و حاکم مطلق العنانی است که اراده‌اش در درون ایل مرزی نمیشناسد، امور قضاوت و ازدواج و حل و فصل این گونه کارها از میراث سنتی حقوق خان‌ها و کدخدایان به‌حساب آمده و به‌سرعت قابل اجرا بوده است که نسبت وابستگی در قضاوت و اجرا هم آشکار می‌گردید، ارتباط نزدیک خان و کدخدا با مقامات دولتی و محلی نیز نفوذ شخصی آنان را وسیع‌تر کرده و عقب ماندگیهای بینش اجتماعی هم موجب آن بوده است که توده عشایری فقط بسا مأموران انتظامی در تماس بوده باشند بهمین جهت چهره حکومت مرکزی و محلی بر حسب رفتار و کردار ژاندارم و مأموران انتظامی شکل گرفته است، برخورد نامساعد و تند و ظالمانه مأموران و جریحه‌دار کردن احساسات مردمی بویژه پس از سرکوبی خان‌های سرکش، ترس و وحشت توده مردم را از مأموران دولتی و انتظامی بیشتر کرده است و در این مورد عقایدشان نسبت به دولتها و عمال دولتی موافق نمی‌باشد که عامل اصلی آن ناآگاهی مجریان امور و عدم تطابق باویزگیهای سنتی عشایری در بسیاری از زمینه‌ها بوده است و این خود طبیعی است فشار

ظالمانه هر سیستم حکومتی حتی بارفرم آمبورژوازی جلب قلوب توده نیست. اهالی در تهیه مواد اولیه مصرفی به شکلی ابتدائی عمل میکنند تا بدان حد که به صورت جامعه مصرف درآمده‌اند و کالای موردنیاز خود را که اغلب قند و چای و سیگار است درازاء فروش دام، پشم و فرآورده‌های دامی و مصنوعات دستی از قیل قالی و گبه از پيله‌ورود کاندار تهیه میکنند چون شبکه پيله‌وران طی سالیان دراز در تاروپود بافت عشایری این دیار ریشه دوانده و سوداگرانی طلبکار بوده‌اند که محصولات دامی و دستی عشایر را به صورت پایاپای به قیمت ارزان خریداری میکنند و در این راه محصولات بدل به کالای مصرفی میشود، قیمت‌گذاری‌های کالای عشایر اعم از محصولات دستی و دامی به میل پيله‌ور و معامله‌گر و دکاندار است زیرا پيله‌ور از جزئیات مایملک طرف معامله آگاهی دارد و در همه وقت افراد شهری از محبت و سادگی آنان بهره‌وسود جستند.

درد کلی و دامنه‌دار مردم این سامان بیکاری آشکار و عمومی است زیرا کشاورزی دیم و گله‌چرانی سنتی به چندان وقت زیادی احتیاج ندارد چه، مدت زمان کار کشاورزی از کاشت و داشت و برداشت به بیش از چهارماه نیست و نیز بازده اقتصادی سودمندی به علت به‌حدر رفتن عمده نیروی کار هم وجود ندارد که این خود تغییر طبقه را نظیر کاست هندوستان دشوار ساخته و در قاموس سنت و معیار اجتماعی ریشه‌دوانده و جامعه متوقف و ایستائی از بقایای خان‌زدگی و نظامیات دودمانی و پاتریمونیالی شکل داده و در اثر فقر، بیماری، جهل، خانه‌بدوشی سیمائی ناموزون یافته که در عصر دینامیک و تحرك قرن بیستم انفکاک و یژگی اجتماعی آن از جوامع شهری آشکار و جلوه‌های طبقاتی را مشخص ساخته است و به‌زعم تقسیم‌بندی سوسیالیستی^۳ تاکنون مرحله سوم از مراحل تکامل تاریخی را طی میکند، بهمین دلیل است که نسبت خوبی و بدی زندگی مردم بسته به‌خان یا کدخدای جبار یا با انصاف بوده است و هرآنچه رابطه مودت‌آمیز

۳ - براساس نظریه سوسیالیستها مراحل، غارنشینی، برده‌داری، فئودالی، سرمایه‌داری و سوسیالیستی پنج مرحله از مراحل تکامل تاریخی اجتماعی بشر است.

خان و کدخدایان با توده مردم بیشتر بوده بهمان نسبت سطح زندگی توده مردم بهتر و عکس آن نیز صادق است و در بسیاری موارد خان‌ها و کدخدایان نبوده‌اند که جواریش از اندازه اعمال میکرده‌اند بلکه قانون و عرف عام جامعه موجبات ظلم و ستم را فراهم میکرده است.

از ویژگی‌های قومی و اخلاقی مردم این دیار و از سلسله ارزشهای انسانی که نمای خلق و خوی خاص می‌باشد زندگی به گونه فقر آبرومندان و سرسختی و سادگی و در بلندای غرور زیستن همراه با پیوندهای محکم رابطه‌ای که بارشادت و جنگجویی و کینه‌توزی و تهور درهم آمیخته شده است، مردمی که بزودی اغوا میشوند و قانع و صبور و متحمل نیستند و کار و زحمت مستمر و کم‌خوری و قناعت را درون‌شان خود میدانند و در عین حال ساخت‌گرا هستند، و این ساخت‌گرایی نیز بر پایه منعت‌طلبی است به شکلی که پذیرش روند مسلمان بودن و سوسیالیزم و خان‌گرایی در یک روز زمانی به اوج خود جلوه‌گر است نمونه آن است اندیشه رفتاری برخی از جوانان مارکسیست خان‌گرا، به همین مناسبت زندگی اجتماعی بر شیوه سیاسی بودن فرایندی است از دشمنی عمیق و ریشه‌ای و دوستی متزلزل و ناپایدار زیرا برخورد منافع، دشمنی دوبرادر را به شکلی دیرینه استواری میدهد و این تلاشی است از زندگی بر پایه اقتصاد که فرهنگ را تحت الشعاع میسازد و تلاش تنگ نظران را در پی جبران فقر اقتصادی هموار میسازد چه، نسل معاصر نه سادگی غرور آمیز گذشته را دارد و نه آگاهی متوسط به میزان بینش متوسط اکثریت مردم ایران را، بنابراین آن میزان آگاهی که کاذب و گاه نیم‌بند باشد خطر آن دارد که دشمنی دوبرادر را به از میان بردن یکدیگر استواری دهد که در این مورد آمار عددی راستای این نگرش میتواند باشد.

مردم این سامان در ارتباط با زندگی اجتماعی به لحظه زندگی اجتماعی افراد توجه دارند، موفقیت یا شکست جزئی و لحظه‌ای خود و دیگران را در کوتاه مدت همیشگی دانسته و در پیروزی جزئی شخص مورد نظر، از احترام کژی بدان غافل نمی‌مانند و مهربانی‌ها تصنعی و احترامشان نسبت به دیگران حساب‌گراانه است و در ضعف قدرت و کاستی

مکنت افراد بر فور روی گردان میشوند و گاه مغرور کو چکترین موفقیت مادی و شغلی خود هستند و در این کار تنگ نظری به حد افراط قابل ملاحظه است، رقابت و چشم هم چشمی آنچنان است که گوهه باید از هم جلو بزنند، انگاره آنان از پیشرفت بر آن است که بتوانند فخر بفروشند و گاه بیازارند و بیشین تبختر را برای نزدیکان و منسوبان بدانند، معلم روستائی و کارمند ساده و دون پایه یک شرکت یا اداره آنچنان مغرور شغل خود میشود که بیشتر کسان خویش را فراموش میکند و با خرید اثاثه‌ای ناچیز سخت دل مشغول میدارد که بیشین علت رامیتوان اقتصادی حتی نه به میزان خود کفا و نیز نبود فرهنگی متعالی و به دور بودن از تربیت عالی اجتماعی دانست، وقار، متانت، بردباری، فروتنی و خضوع و خشوع در ردیف جبن و ترس و بی‌حمیتی به حساب می‌آید و روحیه‌ای پرخاشگرانه در صحبت عادی وجود دارد و مجادله و برخورد و رنجش و طرفداری و جانبداری از یک موضع خاص نتایج هر بحث است به گونه‌ای که دشمنی‌ها بردوستی‌ها افزون است و در عمق وجودی دشمنی محض دیده میشود، باایما و اشاره و کنایه مطالب را ادا کردن نشانه پختگی دانسته میشود و گاه مسئله‌ای کم اهمیت به صورت مشورت و به گونه‌ای سری انجام می‌یابد و در برخی موارد نیز برای معامله جزئی از شور و مشورت هم غافل نیستند .

مردم این دیار به کوچکترین تغییر اجتماعی بزودی آشنا میشوند و تلون- پذیری آشکار از خود بروز میدهند و مستعد اقتباس صوری می‌باشند، چه، آنان که در مرکز بخش‌ها و شهرهای اطراف سکنی گزیده‌اند بزودی با محیط یکی شده و گاه خصیصه فرهنگی خود را تغییر داده‌اند و بیشتر هنگام از پذیرش میهمان روی بر تافته‌اند، جذب شدن در بازار کار از ویژه‌های فرهنگی در روند اقتصادی آنان است چرا ؟! که دیگر با پول سروکار دارند و در مرحله آغازین تمدن شهری در پرتو پول به سهولت زندگی باور داشته‌اند اگرچه پیش از اشتغال و جذب

محیط شهری و بازار کار با پول سروکاری نداشته و بیشتر معاملات پایاپای و کالا به کالا و تهاتری بوده است.

آنان که در شهرهای منطقه سکنی گزیده‌اند تکلم در خانه را به زبان فارسی از نوع ابداعی آن با آمیختگی به لهجه آبادانی ادا میکنند و گاه دست‌اندازی و تخطئه روحی بومیان سنتی در مورد گویش محلی و لباس آنان، توسط جوانان شهری شده به شکلی بارز جلوه گر است، مردم این سامان برخی از ساکنان کشور از جمله بندرعباسی و ترکهای قشقایی و اصفهانی و ساکنان شمالی ایران بویژه رشتی‌ها را پیرامون خوراک، رفتار، شغل، ترس و جبن مورد تحقیر قرار میدهند و برای کردها و خوزستانی‌ها و ساکنان فارس احترام رشادت‌انگیز و میهمان‌نوازی و مهربانی قائلند.

نزاکت اجتماعی براساس فرهنگ خاص منطقه در روند جاری زمان پی‌ریزی شده است، به عنوان نمونه: سلام کردن برای جوانان دانش‌آموز و شاغل در محیط نامفهوم است و آن را دون‌شان خود میدانند و با بلند کردن دست از دور نشانه‌ای از سلام ارائه میدهند و گاه بانگاه در بایستی از سلام که سراپا نیاز بدان قابل تعمق است از کنار دیگران و بزرگتر از خود میگذرند و بیشتر با ادای کلمه «چطوری» رفع شرم حضور میشود، وارونه آن است در مراجعه به اداره‌ای که بسیار مظلومانه سلام و کرنش میکنند و اجازه نشستن به خود هم نمیدهند.

انگشت دربینی گرداندن و بی‌توجهی به رعایت بهداشت خویشی است همگانی، اقتصادی نامنظم روال زندگی است و زمان بندی غذائی و میزان آن هم نامعلوم، از جمله: اضافه پخت غذای چند نفر و نیز خیساندن نوك انگشتان دست یا عدم شستشوی آن بهنگام صرف غذا است.

اساس زندگانی خصوصی و اجتماعی سران قوم، رفاهیت و قدرت و پرستیژ اجتماعی آنان در جوانی و میان سالی و ضعف و تنگدستی و در ذلت مردن آنان بهنگام پیری است و این ناشی از نبود سیاست اقتصادی سالم و تدبیر منزل و بی‌توجهی در مورد آن است.

زندگی عمومی شهرنشینان عشایر اسکان گزیده در مناطق شهری به پرنده‌گان
محبوس در قفس میماند و آن هنگام که تغییر فرهنگ به کمک سلامت اقتصادی در
این جامعه ریشه‌دار نشود جنبه‌های شهرنشینی ضعیف و شکننده و به سوی ایل‌نشینی
سوق داده خواهد شد.

«اصلاحات ارضی و پی آمد آن»

با عرضه رادیوهای ترانزیستوری و تبلیغ همه‌جانبه دولت توجیه برنامه اصلاحات ارضی به منظور آمادگی روستائیان فراهم آمد که دگرگونی خاصی در منطقه ایجاد کرد و تغییراتی نسبی را صورت داد، بیشین اهداف و نتیجه عملکرد آن را میتوان الغای رژیم ارباب و رعیتی نامید که خوددارای علت العلل چندی است از جمله: پراکندگی قدرت خان‌ها و کدخدایان در روستاها و ایلات و عشایر حکومت مرکزی را سست و ناتوان کرده بود که بدون از میان بردن نظام خان‌خانی تثبیت حکومت مرکزی ناممکن بنظر میرسید، برای از میان بردن این نظام و گردنکشی خانها و کدخدایان برنامه‌ای تغییر دهنده در روند اجتماعی سیاسی لازم بنظر میرسید، زیرا روابط تولید دهقانی متکی به مهمترین عامل کشاورزی یعنی زمین بوده است که مالکیت آن ویژه خانها بود و الغای این نظام میتوانست تعدیلی در روند کشاورزی و زندگی مردم روستاهای این سامان ایجاد کند چه! قالب خان‌خانی به گونه‌ای از توتم در گذارچندین صدسال روندفکری توده عشایری بوده است که با درهم‌ریزی آن ازسوی حکومت مرکزی به تمرکز قدرت واحد مرکزی انجامید و از سوئی قدرت مطلقه در نظام خان‌خانی بدل به مالکیت گردید و گروهی ثروتمند و نیز کسانی که قباله زمینی داشتند درمحاضر رسمی توانستند به صورت مالک تثبیت حاکمیت یابند که تفاوت رفتاری در

غیر همانندیهای این دوچنین بوده است :

خان و کدخدا میراث سمبایک قدرت معنوی و روحی و اجرایی و دارای پیوند عاطفی با مردم در رابطه‌ای متقابل بوده است و مسئله اجتماعی ایل‌به‌اراده و فرمان آنها قابل اجرا بوده و از راه عصیبت خانوادگی یعنی عظامی که در عناوین نجیب‌زادگان و اشراف‌زادگان قلمداد گشته‌اند زمینه قدرت آنان فراهم می‌آمده است، قلمروشان تسلط بر مردم و زمین است، هدف از خان بودن قدرت و حاکمیت است که جمع‌آوری مال و منال نیز تحت الشعاع آن می‌باشد .

پیدائی مالک که پدیده‌ای از بطن اصلاحات ارضی بوده است ، محدوده مشخصی از زمین براساس واگذاری قباله از سوی خانها به ازاء دریافت پول یا بخشش به صورت سند یا اجاره یا نسق به تنی چند از نزدیکان یا مباشر و نوکران خان بوده است که در تشکیلات دولتی و اجرای اسناد تعاون روستائی به عنوان مالک معرفی گردیدند، نبودن نژاده ایل‌به‌عصامی و فقدان قدرت اجرایی و نبود پیوند عاطفی و ارتباط نزدیک با مأموران مؤدی مالیاتی دولتی، پیوند مردمی را به صورت تنافر روحی بر مالکان جلوه گر ساخت.

در جریان اصلاحات ارضی که هدف اصلی کاهش قدرت مطلقه و کاستی اجحافات خان‌ها و کدخدایان بوده است نوعی هدف همسانی میان توده‌های دهقانی از دیدگاه اومانيسم تلقی می‌گردد و بیرون آمدن از روند پاتریمونیالی و از میان رفتن آن به عنوان نظامی اجتماعی و رخداد سیاسی روابط صوری گذشته را در روستاها تغییر داد و در آن تضادی ایجاد نمود ولی روابط حاکم درونی و سنتی جامعه روستائی دراز میان بردن بقایای نظام خان‌خانی تغییر اساسی را موجب نگردید به گونه‌ای که يك قشر حاکم اجتماعی از میان رفت و جانشین این قشر اختلاطی از قشر فئودال بورژوا گردید و قشر بندی طبقاتی جدیدی از توده مردم در این میان رشد یافت که برخی به خرده بورژواهای نسبتاً مرفه و عده کمی به بورژواهای ورشکسته و خیل عظیمی به زارع تبدیل گردیدند، آن گروه از خرده بورژوازی نسبتاً مرفه به وابسته‌های دولت نامگذاری شده‌اند که در تعریفی دیگر باید آنها را به خرده

بورژوازی وابسته نامید، این گروه قشر بسیار کوچکی بوده‌اند با حداقل سواد که کارگزار حقیقی ژاندارم بوده‌اند و حداکثر ظلم و فشار را از طریق جاسوس بازی به افراد روستائی وارد می‌آوردند و ترس و وحشتی در میان روستائیان می‌آفریدند، رئیس خانه‌های انصاف، مدیر عامل و رئیس شرکتهای تعاونی و مسئولان فرهنگ روستائی و اعضای انجمن‌های ده و مروجین کشاورزی از این گروه افراد به‌شمار می‌روند، اجاره داران یعنی فئودالهای واسطه و نیز سرمایه‌داران محلی گروه دیگری از خرده بورژوازی وابسته قلمداد میشوند، قشر دیگری در میان اقشار یادشده پدیدار گشت که خوش‌نشین نام دارند و نیروی کار آنها قابل فروش بوده است، گروه دیگری از مردم منطقه نیز توانسته‌اند پرولتر باشند و آن‌هم کسانی بوده‌اند که نسق زراعتی نداشته یا فاقد دام بوده‌اند و زندگی در بخش‌ها و فروش نیروی کار خود را به لحاظ فقدان سرمایه ترجیح می‌داده‌اند و برای اولین بار تعدادی از افراد شانس ورود به اقتصاد جدید را یافته بودند، از نظر روحی، جدائی از زمین کار بسیار مشکلی بوده زیرا تمامی اهالی عقیده‌ای نظیر فیزیوکراتها دارند که هر کس زمین دارد منطقه پرست «وطن پرست» است و اصولاً تاجرپیشه و کارگر را بی‌وطن میدانند، کسانی که محل زندگیشان در زمینهای موقوفه بود از قشر معمم بوده‌اند و بهره مالکانه آنها مثل زمینهای اجاره‌ای جنسی بود و از همان سهم محصول پرداخت میشد زیرا در هیچ شرطی بهره مالکانه پولی رایج نبوده است، پیدایش قشرهای یادشده دگرگونی جدیدی در زندگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در اشکال مختلف پدیدار ساخت و بر ساختار اجتماعی و اقتصادی شهرها هم اثر گذاشت و تغییراتی در زمینه اقتصاد روستاها صورت داد و روابط تولید و شیوه تولید کهنه جای خود را به روابط تولید و شیوه تولید جدیدی که پله‌های آغازین سیستم سرمایه‌داری بود شکل داد و از دلایل بارز آن روابط پولی محدود و مصرف محدود به تولید محلی بوده که تابع سنت خاص محلی است چه، تولید شکل کالائی نداشته و خاصه تأمین احتیاجات محلی بوده است.

با پیاده شدن مرحله اول و دوم اصلاحات ارضی مشکلات فقیرترین

قشرهای جامعه روستائی که يك يادوسهم از عوامل پنجگانه^۱ کشاورزی را تشکیل میدهند نادیده گرفته شد به این ترتیب در بسیاری موارد فاصله میان کسانی که زمین داشتند و آنها که فاقد زمین بودند عمیق تر و برجسته تر شد و صرف تملك قطعه كوچك زمین هم انگیزه ای برای باقی ماندن بر روی زمین تملك یافته نبود، زیرا نامرغوبی زمین از يك سو و بی آبی از سوئی و فقدان عامل کشت از جهتی دیگر منجر به دلسردی و کوچ عده ای از آنها گردید که تورمی در شهرها ایجاد کرد و اقتصاد کشور را دچار زلزله ساخت و گروه بندی محرومان جامعه روستائی منطقه را با توجه بر علاقمندی به زمین، دهقانان کم زمین، خرده پایان، دهقانان بی زمین، تهیدستان و آوارگان اقتصاد کشاورزی در پدیده اصلاحات ارضی شکل داد اما بازمانده مناسبات کهنه خان خانی و پاتریمونیالی در عرصه مالکیت ارضی و نیز در مناسبات تولید همراه با نوعی غارتگری به وضع خود ادامه داد زیرا تغییر بنیادی در مناسبات ارضی بوجود نیامد و ۰/۰۲ از جمعیت، یعنی مالکان توانستند با گاو بندی با مأموران کشاورزی بهترین زمین های منطقه را با شرایطی مناسب مثل دسترسی به جاده و برق و غیره برای خود نگاه دارند و از این لحاظ در اقتصاد سرمایه ای باقی بمانند، مالکانی که تسلیم سیستم بوده اند با خرید قسطی تراکتور و کمباین و حفر چاه عمیق و نیمه عمیق و آرتزین، زمینهای تحت تملك خود را مکانیزه جلوه دادند چه، یکی از شقوق اصلاحات ارضی در عدم اجرای تقسیم زمین بنفع مالکان، وجود زمینهای مکانیزه بود، این ماده از اصول قانون اصلاحات ارضی در مرحله اول آن منظور و زیان زارعان سهم بر مشخص بود و حتی در مرحله دوم زمین هایی که با تراکتور کشت میشد و از آن مالکان بود مکانیزه به حساب می آمد و برای زارعان در زمینه مکانیزاسیون کشاورزی با توجه به موقعیت طبیعی و ناهمواری بیشتر زمین و کمبود زمین های زراعی وسیع اصولا مکانیزاسیون مورد توجه نبوده است و فقط در سطحی عمل گردید که نقص ابزار و ادوات موجود در مقرر و شعب سازمان عمران بر طرف گردیده و کار کشاورزی بر اساس سنت های به جا مانده ادامه

۱- زمین، آب، بندر، عامل کشت یعنی تراکتور یا گاو، نیروی کار یعنی زارع و برزگر.

داشته است در صورتیکه به مأخذ سازمان عمران منطقه در برنامه پنجم عمرانی علاوه بر مکانیزاسیون به منظور آبیاری منطقه، حدود ۲۰۰۰ هکتار زمین زیر کشت منظور شده بود که آنهم کمتر از این واحد به مالکان اختصاص یافت و در بقیه امور روند اصلاحات ارضی ناظر خوبی هم نتوانست باشد، از جمله اساسی‌ترین هدف آن که تقسیم زمین بود فراموش شد و حتی مسئولان امر زحمت دیدن زمین‌های دیم را به منظور تقسیم و نسق‌بندی به خود ندادند و این کار توسط خود زارعان بر اساس سنت خانوادگی انجام پذیرفت که تفکیک زمین به صورت رضایت‌آمیز میان آنان انجام نگرفت و این ریشه‌های اصلی دشمنایگی و اختلافات درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای ناشی از وضع تقسیم خود سرانه زمین بر مبنی قدرت بیشتر بوده است که محتوی پرونده سازی ژاندارمری بیانگر آمار برخوردها است، بهبود کیفی روشهای کشاورزی از طریق آموزش و نیز احداث و مرمت قناتها برای استفاده مطلوب کشاورزان و استفاده اساسی از رودخانه‌ها و آب‌های سطحی با توجه به جریان و شیب تند آنها شکل پذیرفت که در صورت برآورد و عملکرد اساسی مکانیزه جوابگوئی نیازهای کشاورزی منطقه و نیز جنوب کشور میتواند کاری آسان در جهت دگرگونی روبه‌رشد ساکنان این سرزمین باشد.

از عملکرد اصلاحات ارضی انتقال زندگی بسیاری از خانها و کدخدایان به شهرها بود اگرچه رفاهیت این قشر ناچیز از جامعه تأمین شدولی بیرون رفتن آنها از ده فقدان مدیریت را محسوس و جلوه گر ساخت، زیرا بسیاری از برنامه‌های عمرانی از جمله لارویی قناتها در یکی دو نوبت از سال با مدیریت آنان انجام میگرفت، مرمت جاده‌های خاکی قبل از پروژه چهارم و پنجم عمرانی ناشی از مدیریت و مخارج آنان بوده است، احداث اولین مدارس ابتدائی و در بسیاری موارد هزینه و مخارج آموزگار بر عهده آنان بوده است که این خود بیشتر به جهت نگهداری موقعیت یا حفظ پرستی اجتماعی یا تبختر در برابر خان ایلی دیگر بوده است با این وجود دلگرمی به زندگی شهری و عادت به رفاهیت موجب بی‌علاقگی بسیاری از آنان به روستاها گردید و از این بابت سیاست دراز مدت حکومت

توانست نقشی ایفا کند، علاوه بر این سرمایه‌گذاری در صنعت و تجارت آنها را به بورژوا و حتی سرمایه‌دار بدل کرد ولی این سرمایه‌گذاری بر روی زمین انجام نگرفت و از این بابت سرمایه‌گذاری خصوصی صورت پذیرفت، تغییر شرایط اجتماعی موجب پاگشائی نفوذ ژاندارم نیز گردید که نظم و انضباطی سرکوب گرایانه را به همراه داشت و از نظر ذهنی قطع نفوذ خانها به گونه استبدادی و جلوگیری اجحافات آنان و نیز تغییر واژه رعیت به دهقان و تشجیع و مقاومت در برابر زور گوئیهای برخی از خانها و کدخدایان، روستائیان را هرچه بیشتر به دولت وابسته کرد که این وابستگی خود تسلیم توده دهقانی را در برابر زور گوئیهای مقامات امنیتی و انتظامی قرارداد و نیز نوعی رفم آمبورژوازی توده مردم را به خود واداشت که کاراترین این همبارها، سازمان عمران منطقه و شرکتهای تعاونی بوده‌اند و پیوسته عامل واسطه‌ای دولت و مردم در این منطقه برای دولت و به سود دولت به حساب آمده‌اند هرچند که سازمانهای وابسته بدان مجموعه مانند، تعاونیهای مسکن، مصرف، تولید و خدمات موجودیت خود را به اثبات نرسانند و فقط تعاونی اعتبار با شبکه بسیار محدودی در بخشها اعلام موجودیت کرد که آنهم در انتخاب هیئت مدیره و اعضاء و مدیر عامل نارضایتی‌هایی برای اهالی بجای گذارد و بازده خود را به رکود اقتصادی سوق داد، در شرکتهای تعاونی از خود یاری و کمک متقابل اهالی خبری نبوده و در مجمع عمومی عدم مشارکت آشکار و بهمین جهت مدیران ذینفوذ و در عین حال بسی علاقه انتخاب گردیدند و چنانچه به سرمایه‌گذاری و خرید سهام نیازی نبوده است افراد خود را سهم ندانسته‌اند و هیچ نوع ارتباط قلبی و معنوی با شرکت و اعضاء آن هم حس نمیشده و نمایشگاهی از اعمال قدرت و حکومت فردی به حساب آمده و هدفهای خاصی در آن پیگیری میشد و اصولاً توجهی به فنون و روشهای بازار و تجارت و مسائل مربوط به آن مطمح نظر نبود، شرایط انتخاب مدیران عامل ارتباطی با تخصص و خبرگی و آشنائی آنها به امور تجارتنی و مدیریت نداشته و اعضای

هیئت مدیره هم بیشتر به منظور ارضاء حس جاه طلبی داوطلب عضویت گشته‌اند که بر فور و ظایف و مسؤولیتهای خود را فراموش کرده‌اند، نبود اعتبار اقتصادی بیشترین موجب دلسردی اعضاء به امور شرکت میشده و بار غبت حاضر به صرف وقت خود در شرکت نبوده‌اند این وضع منجر به فقدان ارتباط بین واحدهای تعاونی و محیط اطراف میشده که به صورت غیر معقولی برخی از شرکتها به کار خود ادامه دادند و قانون وضع شده از سوی دولت را بی آنکه به ویژگی جامعه توجهی شود ملاک گذاشتند چه، بر اساس شرایط عمومی وامهای تضمینی کشاورزی، بانک اعتبارات کشاورزی و عمران روستائی در ردیا پذیرش درخواستها بدون آنکه محتاج به ذکر دلیل باشد آزاد بود بنابراین، درخواست و میزان وام درخواستی نظر گاه نبوده است و در صورت پرداخت وام، به طریق کوتاه مدت در اختیار کشاورزان عضو شرکت های تعاونی قرار میگرفت، گرفتن وام بیشتر از سوی کشاورزان جنبه چشم هم چشمی داشته و به منظور برآورد احتیاجات اولیه در روند زندگی روستائی فراهم نمی آمده زیرا بیشتر مبلغ دریافت شده به مصرف خورد و خوراک متقاضی در شهر میرسید و مقداری هم به ضامن و خرید وسایلی نه چندان ضروری از قبیل رادیوی ترانزیستوری و ضبط صوت و نیز خرج سفر به منظور زیارت امامزاده های محلی و نذر و نیازها به هدر می رفت، مبلغ ناچیز باقیمانده گردش اقتصادی سالمی را نمی توانست طی کند بناچار بهنگام بازپرداخت وام و بهره و سود سالانه با عجله و شتاب تعدادی دام به قیمت نازل به فروش میرسید تا از این راه خوش حسابی وام گیرندگان به دولت ثابت شده باشد و بر اساس ماده ۱۹ قانون اصلاحات ارضی هر نوع معامله ای هم بر روی زمین ممنوع اعلام شده بود که در صورت نیازمندی به پول توسل به هر وسیله ای جایز بنظر می آمد و برابر تبصره ۲ ماده ۱۹ همان قانون اجازه فروش زمین را در صورت عدم استفاده غیر از زراعت و کرائی و استفاده بیشتر از کشاورزی، صادر کرده بود ولی به لحاظ فقدان آب کشاورزی و در بیشتر نقاط، نبود آب آشامیدنی کافی و بهره دهی ناچیز از زمین لایحه الحاقی آن بی اثر مانده بود و نیروی انسانی زیادی را پیرامون تثبیت

حاکمیت زمین در نزاع محلی به هدرمیداد و مشکل اصلی ساکنان منطقه که بی آبی بوده است لاینحل باقی ماند و نیز پراکندگی روستاها و مسائل عشیره‌ای و قومی نیز مزیدی بر ممانعت از انجام هرگونه اقدام به سوی بهبود اوضاع جامعه بوده است، سهل‌ترین روشی که روستائی توانست بدان توسل جوید گرفتن وام از شرکتهای تعاونی بود که در وهله اول رفع نیازهای ضروری میکرد و آنگاه تصور مردم از تصویب دولت برای بخشش بدهی و یا انگاره‌ای از تغییر سیستم یا حکومت بود، روستائیان اهداف شرکتهای را جز وصول وام از بانک تعاون کشاورزی نمیدانستند و منظور از تعاون فقط بانک تعاون کشاورزی معرف آنان بوده است. از اثرات مهم و مثبت اصلاحات ارضی رشد ذهنیات و آگاهی روستائیان در نتیجه آموزش از طریق سپاهیان دانش و نفوذ ماشین و بهبود نسبی وضع اقتصادی در مقایسه با قبل از آن و تعدیل بالنسبه اوضاع صوری اجتماعی است و نیز امکان آنرا به روستائیان هم داد تا زندگی خود را با شهرنشینان مقایسه کنند و به سوی شهرنشینی سوق داده شوند که در نهایت اختلال نظم اجتماعی و اقتصادی را در شهرها پی‌آمد داشته است و به تدریج تخلیه بسیاری از دهکده‌ها را هم موجب گردید.

«نقش آموزش و صنعت»

اولین و قدیمی ترین نهاد پس از پاسگاههای ژاندارمری در این منطقه آموزش و پرورش یا به تعبیر گذشته اداره فرهنگ بوده است که قبل از شکل گیری این نهاد به گونه کلاسیک، به نام مکتب خانه یا خانه ملا معروف بود، مدت تحصیل درس در مکتب خانه حداکثر دو سال و خواندن دو جزء قرآن و یادگیری الفباء فارسی از ویژگیهای آن بوده است و هیچ نوع مدرکی که گویای گواهی آموزشی باشد به مکتب روداده نمیشد ولی فارغ التحصیل مکتبی که دو جزء قرآن یا شاهنامه فردوسی و دیوان حافظ یا بخش خسرو شیرین نظامی گنجوی یا فلک ناز و امیر ارسلان نامدار خوانده بود سواد او تکمیل و قرب و منزلتی می یافت و کلمه ملا به پیشوند نام او اطلاق میگشت، یادگیری اعداد سیاقی و چهار اصل حساب نیز از منضمات کار مکتب خانه بود، خواندن نامه هائی که با خط نسخ و نستعلیق و پیچ در پیچ نگاشته شده بود از افتخارات مکتب روبه حساب می آمد، چوب فلک و کلیم پیچ دانش آموزان نیز اساس انضباطی ملای مکتب محسوب میگشت و دستمزد ناچیزی به حد وسع و توانائی افراد نیز به ملا پرداخت میشد، همزمان با کار مکتب خانه مدرسه ای در پل خسروی دشت روم که مرکز قدیمی کهگیلویه و بویر احمد به حساب می آمد دایر بود و تا سطح پنجم ابتدائی عده ای از فرزندان اهالی که از نقاط دیگر منطقه بدانجا آمده بودند به درس خواندن می پرداختند، آموزش در این سامان تا سالهای

۱۳۳۰ که دوباب مدرسه دیگر، یکی دربخش باشت از توابع گچساران و دیگری درسی سخت از بخشهای بویراحمد سردسیر دایرشد بدینسان ادامه داشت، باب شدن مدارس مزبور منجر به برچیده شدن تدریجی کارآموزش مکتبی گردید، دانش آموزانی که در این مدارس به درس خواندن میپرداختند یا از ساکنان همین بخشها بودند یا از روستاهای دوردست می آمدند و دایه ولله ای نیز به همراه آنان بود که برخی هم به جهت بزرگسالی نیازی به دایه ولله نداشتند و فقدان امکانات مالی امر اخیر را نیز موجب میشد، بافرارسیدن تعطیلات رسمی مدارس، می دانستند به دیدار خانواده خود بروند یا والدین و نزدیکان آنها به دیدارشان می آمدند هر چند که با ساکنان همان بخشها خویشاوندی و قرابت داشته اند و به دلگرمی آنان در بخشها سکنی میگزیدند، تمامی دانش آموزانی که خارج از ده و محل تولد خود در دبیرستانهای مراکز بخش و شهرهای منطقه به درس خواندن مشغول بوده اند دویا سه نفر به گونه مشترك اطاقکی اجاره کرده و گاه نان يك بسا دوهفته را در کیسه ای آورده و با اندك پولی که کفاف همین مدت را می دهد با آن خرما و تخم مرغ و سایر حلویات خریده و سدجوع میکنند تا سال تحصیلی تمام شود، برخی از آنان از همین پول خود امساک به خرج میدهند و اغلب فیلمهای سینما را تماشا یا دوچرخه اجاره میکنند و ساعتها مشغول میشوند.

سالهای ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ خورشیدی يك واحد آموزشی که دانشسرای عشایری نامیده میشد در شهر بهبهان دایر گردید و بین سی تا صد نفر از بومیانی که تاششم ابتدائی درس خوانده بودند با برگزاری کنکوری که اساس آن اعمال نفوذ خانها و کدخدایان بود با آموزش شبانه روزی يك ساله ای که بیشتر فراگیری زبان فارسی و آداب معاشرت اجتماعی در آن مطمح نظر بود راهی روستاهای محل تولد خود گشته و کار تدریس را به عهده گرفتند، کادر آموزشی دانشسرای مزبور را گروهی از دبیران دبیرستانهای شهر بهبهان عهده دار بوده اند، اگرچه کیفیت آموزش در روستاها بارم بالائی نداشت و تنها معلم ده تدریس همه درسها را عهده دار و خود مدیر و ناظم و دفتردار هم بود و سوادش بهتر از شاگرد خود، اما شوق شغلی اینان

براساس ارزشیابی کیفی میتوانست سطح بالائی را ارائه دهد، پی گیری ایجاد ساختمان مدارس و آوردن معلم برای ده اغلب به همت خان‌ها و کدخدایان قدرتمند در محل سکنی آنان صورت میگرفته، تا سال‌های ۴۵-۱۳۴۶ تمامی روستاهای منطقه زیر پوشش آموزش عشایری قرار گرفت و از این سال و سالهای بعد از آن دختران و پسران دانش‌آموزی که تا سوم متوسطه درس خوانده بودند با گذراندن کنکور به دانشسرای مقدماتی راه یافتند، مدت تحصیل در این دانشسرا دو سال و شبانه‌روزی و مکان پسرانه آن شهر دو گنبدان و دخترانه آن پس از مدتی ازدو گنبدان به یاسوج انتقال یافت، تعداد تقریبی محصل در دانشسراها به تقریب از سی تا صد نفر در هر مؤسسه بوده است، آموزش این دو گروه را دبیران دبیرستانهای دوشهر دو گنبدان و یاسوج عهده‌دار بوده‌اند و فارغ‌التحصیلان آن در شهرها و بخش‌های منطقه به تدریس می‌پرداخته‌اند، با ورود سپاهیان دانش، تأثیر فرهنگی در جوانان و نوجوانان منطقه ظاهر و تحولی در جهت پرورش دانش‌آموزان و فراموشی آموزش آنان ایجاد گردید اما بیگانگی با ویژگیهای فرهنگی و قومی و رفتار پلیس مسلکی برخی از سپاهیان دانش یادشده با مردم، بی‌توجهی ساکنان منطقه را نسبت به آنان واداشت و کاستی آموزش آشکار گشت و بدبینی شدیدی میان مردم نسبت به این گروه رواج یافت و از آن پس بی‌توجهی به ادبیات^۱ دبستانی و دبیرستانی آغاز شد و همزمان با آن نیاز شرکت نفت و مناطق کارگری به دیپلمه‌های فنی روبه افزایش نهاد به قسمی که در میان توده مردم دانش‌آموزی که سیکل دوم دبیرستان را ریاضی خوانده بود راههای پیشرفت را بر او هموار دانسته و وجهه‌ای خاص می‌یافت و در تنها دبیرستان منطقه یعنی دو گنبدان درسهای ادبیات فارسی و تاریخ و جغرافی را دیپلمه‌هایی که در همان دبیرستان بکار تدریس سایر درسهامیبرداختند عهده‌دار

۱- سالها پیش از آن مدیر مدرسه داشت که حیاتقلی اندرزی نام داشت و معلمی غیر بومی اما آشنا با ویژگی محیط عشایری با نام احمد خاکساری مقیم بهبهان که در دهستان چهارراه‌گشین به تدریس مشغول بود کوششی تمام نسبت به آشنا کردن دانش‌آموزان به ادبیات فارسی از خود بروز دادند که دینی معنوی را بجای آوردند.

یا سایر دبیرانی که در رشته‌های علوم و کشاورزی درس خوانده بودند بر عهده داشتند و مهمترین علت اصلی ناموفق بودن دانش‌آموزان منطقه در مسابقات ورودی دانشگاه‌ها بی‌توجهی به ادبیات فارسی و دانش اجتماعی بوده است که کسری امکانات از قبیل کمبود دبیر و مشکل دسترسی به کتاب و ابزار مطالعه امر مزبور را تشدید مینموده است، هرچند که از آغاز شناخت کهگیلویه و بویراحمد تا کنون اندیشمند و فرزانه‌ای در منطقه و نیز فردی با بردمیان اجتماعی برون منطقه‌ای در سطح کشور کارا نبوده است اما مهمترین این عامل را در دوره معاصر کیفیت روند آموزشی در جنبه‌های اجتماعی آن و نیز فقر اقتصادی آشکار توده مردم باید دانست چه، شرایط عینی و ذهنی مساعدی هموار نبوده است و از همین رو گرایش درس خوانده‌های منطقه به کادر آموزش فنی و حرفه‌ای دبستانی و دبیرستانی و به تعداد کمی دانشگاهی فراهم گردیده است و سطح توقع آنان را در حد اشتغال نگه داشته است، فقدان دانش کلاسیک اجتماعی و بافارغ التحصیل رشته‌های اجتماعی دانشگاهی و دوری از آموخته‌های مثبت اجتماعی و بی‌بشتوانگی سیاسی میتواند علت امر را آشکار سازد اما احترامی ساده اندیشانه جوانان بومی با تحصیل درس به‌میزان دیپلم دبیرستانی را در انگاره بومیان به روشنفکر قلمداد میکند و از این بابت رضایت معنوی به کفایتی بسنده میشود.

از سال ۱۳۵۰ به بعد ازدیاد دانش‌آموزان منطقه سبب شد تا در بخش‌ها و شهرها دبیرستان‌هایی باب گردد، در فاصله سالهائی که در بخش‌ها مدارس تاسطح پنجم و ششم ابتدائی ایجاد گردیده بود در شهر دو گنبدان مرکز شهرستان گچساران تا پنجم متوسطه و پس از مدتی ششم متوسطه دایر گردید، وجود کارکنان شرکت نفت در منطقه باعث شد تا دبیرستان دخترانه‌ای در همان شهر افتتاح گردد و دخترانی که از خانواده کارکنان صنعت نفت نبودند توانستند در آن مدرسه به تحصیل درس بپردازند، ایجاد دانشسرای مقدماتی دخترانه در شهر مزبور منجر بدان شد تا بیشتر دخترانی که تا سطح سوم متوسطه درس خوانده‌اند جذب دانشسرای مقدماتی

گرددند، مدت تحصیل آموزشی در این دانشسرا دوسال و شبانه‌روزی بوده است با تبلیغ همه‌جانبه دولت پیرامون کشاورزی در روستاهای منطقه و بارار صنعت در گچساران تأسیس واحدهای آموزشی صنعتی و کشاورزی را ایجاب میکرد و تعداد فارغ‌التحصیلان آموزش متوسطه نسبت به حجم منطقه تورمی را موجب شد از طرفی نشر اشاعه افکار مارکسیستی، مسئولان اداری منطقه را به چاره‌اندیشی واداشت و نیز ارزشیابی کیفی کار استانداران و فرمانداران نسبت به سطح آموزش موجب شد که میان سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۶ نوعی رفرم منفی آموزشی که حالتی آمبورژوازی هم داشت به نام بورسیه تحصیلی بوجود آید و این خود وضعی بود که روال سیاست آموزشی مناطق عشایری ایران گردید، بدین طریق بر حسب سهمیه‌بندی مناطق عشایری حدود ۰/۱۰ و گاه بیشتر آندسته از دانش‌آموزانی که دیپلم گرفته‌اند از طریق نفوذ محلی و عامل واسطه‌ای راهی دانشگاه‌های درجه دوم و مدارس عالی و مؤسسات آموزشی گردیدند در این میان دانشگاه‌های طراز اول نظیر دانشگاه تهران و دانشگاه ملی از قرارداد پذیرش سهمیه بورسیه‌ای خودداری کردند، دانشجویان بورسیه‌ای با سپردن تعهد پنج سال خدمت در روستاها به تحصیل درس در رشته‌هایی نظیر کشاورزی و گروه وابسته بدان و رشته‌های خدماتی مانند پزشکی و نیز ادبیات و علوم انسانی و تاریخ و جغرافیا و رشته‌های آموزشی علوم از قبیل فیزیک، شیمی، ریاضی ادامه داده‌اند، هزینه تحصیلی این دسته از داوطلبان را دولت بقتل میکرده است، هیچیک از فارغ‌التحصیلان مزبور در روستاها خدمتی انجام ندادند اما نوعی اجبار به اشتغال در شهرهای منطقه وجود داشته است که این تعهد را میتوان از نتایج بوروکراسی بیمار حاکم بر جامعه نامید زیرا روستاهای ایران بویژه نقاط روستائی جنوب کشور امکاناتی در حد فارغ‌التحصیل دانشگاهی نداشته که از سوئی کمبود تحصیل کرده دانشگاهی نیز برای شهرهای بزرگ خود امری است محسوس، نوع دیگری بورسیه منطقه‌ای وجود داشته که قشر خاصی را شامل میگشته بدین سان: آندسته از افرادی که در نهاد آموزشی دانشسرای عشایری آموزگار روستاها بوده‌اند با پیگیری و ادامه درس

خودتادوره کامل متوسطه براساس تصویب وزارت علوم و آموزش عالی بابر گزاری کنکوری که مصحح اوراق آن دبیران دبیرستان شهر دو گنبدان بودند بادا وطلبی يك تا پنج نفر در هر رشته و پذیرش معادل تعداد شرکت کننده که یکی دوسال نیز کمبود داوطلب به پر کردن سهمیه نرسید، براین اساس به میزان نمره ای بالاتر از صفر راهی دانشسرای عالی (دانشگاه تربیت معلم) گشتند، برخی از آنان به مناسبت سنگینی عائله و هزینه زندگی رغبتی به ادامه تحصیل نشان ندادند و جای خود را به نفر بعد از خود سپردند، هزینه تحصیلی این گروه از افراد را دولت عهده دار و حقوق و مزایای آنان نیز پرداخت میشد اینان پس از گذراندن دوره لیسانس در محل اولیه اشتغال خود که دبیرستان ها بود مشغول گشتند.

از سال ۱۳۵۰ و پنج سال بعد از آن سیستم جدیدی از آموزش در سطح مملکتی شکل گرفت که این منطقه را نیز تحت پوشش و تأثیر گذاشت و آن ورود دیپلمه هائی بود که برابر بیشترین معدل تا معدل عرفی قبولی و امتیازاتی از قبیل بومی بودن و بیشترین مدت زمان تحصیل در منطقه بویژه سال آخر دبیرستان، میتوانستند به دانشگاه راه یابند که خود نوعی بورس پنهان قلمداد میشود و آن شکلی از آموزش اروپائی بوده است بدون در نظر گرفتن اساس و شیوه کار یعنی کیفیت و چگونگی آموزش و امکانات و کنترل رفتاری برنمره گذاری درسهای دانش آموزان و تعالی فرهنگی دبیران منطقه که از نقائص روند آموزشی در سطح مملکتی بوده است، تغییر اوراق امتحانی، اعمال نفوذ محلی و اختلاس و وابستگی فامیلی و نیز برکنار نمودن دانش آموزان از تیررس غرض ورزی دبیران، اساس آموزش در سطح دبیرستان به منظور ورود به دانشگاه بوده است و براین اساس است که تعداد کسانی که خود به دانشگاه راه یا بیدند اگر از تعداد بورسیه کسر گردد در تمامی عمر دانشگاه در ایران بیش از بیست نفر بومی تحصیل کرده دانشگاه در سراسر منطقه وجود ندارد که این تعداد دانشجویان اغلب در دانشگاه تهران و در رشته های بالای دانشگاهی به تحصیل درس پرداختند و به علت کاستی بازار کار و محدودیت منطقه یا هدفهای غیر بوم زیستی، رغبتی به اشتغال در محدوده

محیط نشان نداده‌اند و نیز تعدادی کمتر از بیست نفر راهی ایالات متحده امریکا و اروپا گشتند که به تحصیل درس پرداخته‌اند.

در چگونگی کلمه بورس و بورسیه و نوع برداشتی که از آن در خارج از منطقه به گونه ذهنی و نیز در درون منطقه به وجهی عینی شکل گرفته توضیحی موجز لازم بنظر میرسد:

کلمه بورس مأخوذ از زبان فرانسه است که معاملات اقتصادی در آن مطمح- نظر است و در فرهنگهای لغت ایرانی از جمله دهخدا، بورس بازاری است که دادوستد معامله «بخصوص اوراق بهادار» در آنجا انجام میگیرد و آنرا به اقتباس فرهنگ فارسی دکتر معین تعریف کرده است و فرهنگ فارسی عمید آنرا جای خرید و فروش اوراق بهادار یعنی جائی که بازرگانان و دلالان برای معامله دادوستد جمع میشده دانسته است و در روند اجتماعی و اقتصادی ایران اعطای امتیاز فرهنگی است و اطلاق به کسانی است که واجد شرایط نهاد بورس دهنده باشند، در وضعی که اساس منطقی ضابطه حاکم بر روال رابطه سودجویی باشد و در موضعی که بورس گیرنده امتیازی بدان تعلق میگیرد فردی است ممتاز و برجسته، بهمانگونه که شرایط خلقی و فرهنگی در ایران زمینه بسیاری از امتیازات را فراهم میسازد، بورس و بورسیه در قالب اجتماعی، ویژه شرایط اوضاع و احوال اجتماعی است و تعمیم این روال بر وزارتخانه‌ها و بسیاری مؤسسات دولتی و فراتر از آن دانشگاهی حکمفرما بوده است، برداشتهای عینی درون منطقه‌ای که بر این گونه دانشجویان می‌رود ثبت نام آنان را در مراکز آموزشی امری اجحاف‌آمیز و نوعی تضییع حق برای سایر دیپلمه‌ها و اعمال نفوذ و پرداخت رشوه بمنظور گرفتن دیپلم یا یک نمره بیشتر تسویه ساخته است و بسا اتفاق افتاده است دانش‌آموزی به جلسه امتحان نیامده دیپلم گرفته است، بهمین جهت سال‌ها تعداد زیادی دیپلمه که از مزایای بورسیه تحصیلی محروم گشته بودند به تهران آمده تا دادخواهی کنند، دانشجویان بورسیه‌ای از اقرار به داشتن بورسیه تحصیلی امتناع ورزیده‌اند و آنهم به علت چگونگی گرفتن دیپلم در منطقه برای

ورود به دانشگاه و مدارس عالی بدون گذراندن کنکور و مطالعه ورنج وزحمت بوده است که اساسی سست و منفی بر کیفیت کارآموزشی بویژه برروال بورس و بورس بازی حاکم بوده و ارزشیابی کیفی برآموزش این منطقه به عمل نیامده و درجائی و سکون و سقوط يك نسل را درامرآموزش به ودیعه گذاشته است زیرا آموزش ابتدائی و دبیرستانی بنابه اختلافات محلی به لحاظ استحکام ریشه‌های عناد و لجاج و ناهمسانی با آموزش شهری و هدفهای انتفاعی آموزگاران و دبیران، آنان را از هدف اصلی خود بدور داشته ودرجهت منفی سوق داده‌است و از عوامل آن کمبود امکانات رفاهی و فقدان توجیهات معنوی از طریق مطالعه و برخورد روبرارو با مسائل اجتماعی است، تنها گروه غیر بورسیه‌ای که شاغل نهاد آموزشی گشته‌اند فارغ‌التحصیلان دانشسرای راهنمایی هستند که مقررآن شهرهای اهواز و شیراز بوده است و با گذراندن کنکور و کسب موفقیت در رشته‌های ادبیات و علوم انسانی، حرفه وفن، علوم و زبان انگلیسی به مدت دوسال با هزینه دولت به تحصیل درس پرداخته‌اند و پس از آن با تعهد خدمت پنج سال در قبال هزینه تحصیلی در مراکز بخش و شهرها شاغل گشته‌اند، گسترش آموزش در منطقه با عملکرد سپاهیان دانش و نفوذ سپاهیان تروریج و آبادانی و مسکن و بهداشت در تغییر داده‌های اجتماعی تأثیری عمیق بجای گذارد اگرچه چیزهائی در زندگی افراد وجود دارد که گذار از آنها به آسانی میسر نیست اما تأثیر مسقیم فرهنگی به نوعی تغییر آفرینی ایجاد خواهد کرد و برهمین شیوه آموزش صنعتی که خود متأثر از محیط صنعتی «مونتاژه» است تعدادی از دانش‌آموزان منطقه را که کلمه هنرجو برآنان اطلاق گشته به‌خود واداشته و صندوق کارآموزی وابسته به وزارت کار و امور اجتماعی درشهرستانهای منطقه تأسیساتی برپا کرده است از جمله : بهره‌برداری از پایگاه کارآموزی در شهر دو گنبدان از مهرماه ۱۳۵۵ شروع و درطول مدت تأسیس ۵۶۰ نفر در رشته‌های برق، ساختمان، اتومکانیک، لوله‌کشی، بنائی، جوشکاری، تعمیرموتور، رانندگی ماشین‌آلات ساختمانی، آموزشی کوتاه مدت و غیر تخصصی دیده‌اند ودرشهر دهدشت ۱۷۶ نفر کارآموز

در رشته‌های برق، ساختمان، لوله‌کشی، جوشکاری، بنائی به آموزش غیر تخصصی پرداخته‌اند و نیز دوبرگزار سیار کارآموزی در ده‌دهشت و یاسوج مستقر گشت که ۱۴۹ نفر در یاسوج در رشته‌های اتومکانیک، ساختمان، لوله‌کشی، برق، تعمیرات لوازم خانگی آموزش تئوری دیده‌اند که جذب بازار کار نگردیدند، علاوه بر عدم اشتغال این گروه از هنرجویان حدود ۲ سه‌هزار کارگر فنی و متخصص و ماهر شرکت‌های وابسته به شرکت نفت در گچساران بیشتر سال بیکار می‌باشند، آموزش کشاورزی همزمان با آموزش صنعتی شروع گردید و سالها قبل از آن که به تقریب ۱۳۳۹ است آموزش کشاورزی در خلال کار تدریس وسیله آموزش‌گاری^۳ غیر- بومی در بخش باشت شروع گردید و یادآموزی سبزیکاری و درختکاری و انواع پیوند درخت و نیز دامداری و مرغداری را عهده‌دار شد که عدم تشویق مسئولان امر و انتقال آموزگار مزبور به فراموشی آموزش کشاورزی انجامید، سازمان عمران کهگیلویه هم که در آذر ۱۳۴۵ تأسیس گشت اگرچه هدف و برنامه اصلی آن تغییر بنیادین وضع کشاورزی و مدرنیزه کردن آن بود اما عملاً اقدام مؤثری جز کارهای نمونه‌ای در شاهراهها انجام نداد ولی به لحاظ نیاز منطقه به کادر فنی در بخش کشاورزی و دامپروری، در سال ۱۳۵۱ اقدام به تأسیس یک باب هنرستان روستائی کشاورزی با پذیرش ۹۰ نفر هنرجو نمود و در سال ۵۲-۱۳۵۱ تعداد ۳۰ نفر از دانش‌آموزان بومی منطقه که دارای گواهینامه سوم دبیرستان بوده‌اند از طریق مسابقه برای رشته فرآورده‌های دامی تا سطح دیپلم انتخاب گردیدند، مدت تحصیل در این هنرستان ۳ سال و هنرجویان در این مدت به صورت شبانه‌روزی و با هزینه سازمان عمران اداره می‌شده‌اند، کادر آموزشی این هنرستان رافارغ التحصیلان لیسانسیه کشاورزی و کارمندان دیپلمه و لیسانسیه سازمان عمران تشکیل می‌دهند، قسمتهای مختلف هنرستان شامل، خوابگاهها و کلاسهای درس، سالن اجتماعات، کتابخانه، آزمایشگاهها، کارگاههای جوشکاری و فلزکاری و زمین ورزش میباشد،

۲- مصاحبه مطبوعاتی خبرنگار کیهان در تاریخ دوم اردیبهشت ۱۳۵۹ با محمد تقی

لواسانی استاندار منطقه .

۳- محمد علی پورصمصام نام داشته است.

فارغ التحصیلان با مدرک دیپلم و با عنوان تکنیسین درجه دوم در بخشهای کشاورزی و دامپروری به کار مشغول میشوند، آموزشگاه کشاورزی دیگری در بخش چرام تأسیس گشته که تاکنون پذیرش این عده در بازار کار میسر نبوده است، این آموزشگاهها اعم از صنعتی و کشاورزی قشری از تورم نیروی انسانی به جامعه مصرف افزوده و راه حل مطلوبی در این مورد به عمل نیامده است، با توجه به حجم منطقه صنعتی در محدوده گچساران و کشاورزی و دامداری در بویراحمد سردسیر و کهگیلویه با رعایت اولویتهای گنجایش پذیرش چندین برابر از فارغ التحصیلان در این زمینه میسر است و سطح کمی و کیفی منطقه در بکارگیری فارغ التحصیلان رشته های اجتماعی عام و خاص بادی و وسیع و ژرفانگر از سوی آنان بویژه مردم و دولت می تواند پیشبردی در جهت رفع نیازهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی منطقه با توجه به شناخت بروی گئی جامعه باشد.

«جنگ‌ها و برخوردها و غارت‌ها، یاغیگری‌ها و راه زنی‌ها»

زندگی بومیان این سامان که باز دو خورد و کشتار و غارت‌های پیاپی و کینه‌جوئی و کین خواهی درون ایلی و برون ایلی همراه بوده نقش فرماندهی آنانرا خانها و کدخدایان به گونه‌ای موروثی به‌عهده داشتند که این فرماندهی و رهبری نامنظم سیاسی و ایلاتی همیشه در جهت تحکیم قدرت ریاست ایلی منسجم و اغلب به‌طرح و نقشه دست‌اندازی به سایر مناطق انجامیده است که خود ناشی از وضع بد اقتصادی مردم و کاستی آگاهی عام بوده و از سوئی عرق به جنگ آوری اسلحه به‌منظور پدافند مرزهای ایلی و وسایل زندگی و جان و مال و دست‌اندازی و تهاجم و نیز نشان دادن قدرت و تهور جدا از شجاعت بوده است، به گونه‌ای که در برخوردهای ایلی، عشایر از هر کس اسلحه دریافت کنند برای همان کس می‌جنگد و فرقی نمی‌کند برای چه کسی و با چه کسی، در حقیقت تحویل دهنده اسلحه که اغلب خان‌ها هستند ایدئولوگ آنها محسوب میشوند، چه خان در قاموس ایلی محور سیاسی اجتماعی تمام و کمال عشایر است، از طرفی اختلافات فردی، دشمنی‌های سنتی و خانوادگی، دعاوی سرحدی مانع از جهش اجتماعی روستائی است و نیز همین اختلافات ناشی از چگونگی رفتار سران ایلات با یکدیگر است زیرا تذکره خانواده‌ای سران ایل تا سیصد سال و بیش از ده نسل تذکره‌ای از قدرت

طلبی‌ها و جنگ و ستیز است و در طول این زمان دوستی‌ها و مودتها با اندك
 اختلافی بدل به دشمنی ایلی شده و نهضت آنها را يك نهضت قومی جلوه‌گر
 ساخته است و احساسات ملی را در این سامان پدیده‌ای پاتریمونیالی و خان‌خانی
 نموده و مقاومت آنانرا مکرر ولی بنابه ماهیت خود محلی شكل داده است. باین
 وجود این منطقه که مناسبت‌های بیشین آن موقعیت سوق‌الجیشی و روند فرهنگی
 آن است مأمن و پناهگاه مبارزان علیه دولت از هر نقطه کشور بوده است که در
 دفاع از پناهندگان خون‌ریخته شده و ویرانی دهکده‌ها و آوارگی مردم را از
 سوی دولت در پی داشته است، يك ایل، ایلات دیگر را همیشه سرزمین دشمن
 می‌انگارد و براین اساس، شناسه این سرزمین همباری است از ناکجا آباد کین
 خواهی و کینه‌توزی و نیز مهر و عطف و پیوند و خویشاوندی و سادگی و غرور،
 که در بسیاری از موارد دولتهای وقت از خصیصه اخلاقی آنان سود جسته و عده‌ای
 از دست اندرکاران تحقیقی نیز براین امر صحه گذاشته‌اند، به عنوان نمونه در
 روزنامه باختر امروز شماره ۲۷۹ به تاریخ هیجدهم تیرماه یکهزار و سیصد و بیست
 و نه به نقل از نیویورک تایمز به قلم آلیون راس در گذشته چراغ راه آینده است:
 اگر در نتیجه حوادث کره جنگ واقعی در گیر شود ژنرال رزم آرا و ارتش اوبه
 اتفاق ایلات مسلح مناطق کوهستانی «کهگیلویه و بویراحمد و ممسنی و بختیاری و قشقائی
 و کردستان» میتوانند برای مدتی جلو پیشرفت به مناطق جنوبی ایران را از سوی
 روسیه شوروی سد کنند، اما اشاره‌ای به چگونگی تشکل این ارتش خود مسلح
 ننموده است زیرا تفرق و جدائی ایلات و اختلافات دیرینه قبیله‌ای مانع از انجام
 حرکت توده‌ای بوده است از جمله، حمله متجاسرانه ایلات کهگیلویه و بویراحمد
 چه در درون ایل و چه در قبال رویا روئی با ایلات قشقائی و چهارمحال بختیاری و
 شهرهای بوشهر و بندرهای جنوب موجبات ارباب و وحشت هر چه بیشتر همسایگان
 را فراهم و انفکاک ایلات را از یکدیگر موجب گردیده است که مهمترین انگیزه
 شرکت افراد در غارتها و چپاولگریها و راهزنی‌ها ناشی از فقر اقتصادی و یکی از
 راههای مرر معاش و نامتجانس بودن فرهنگ و عرف عام آنها بوده است به قسمی

که یاغی شدن‌ها و چپاولگری‌ها خارج از بحث چگونگی و علت‌العلل آن شغل و مردمعاش مردم گشته و عشایر کهگیلویه و بویراحمدی را يك واحد فتنه و جنگ معرفی کرده است و فراتر از آن راهزنی را از کارهای مردانه و نوعی تفریح به‌شمار آورده است، عامل تحرك بخشی در این شغل، فقر فرهنگی عام و جنبه‌های روانی و پرستیژ منطقه‌ای و چشم هم چشمی و اعتبار بخشی به شخصیت افراد است که غرور جنگاوری و ستیز را ظاهر نموده و در قالب زندگی افراد به گونه بارز فرهنگی متجلی گشته است، زیرا ارزش فرهنگی و تجلی شخصیت افراد برپایه قلدری و زور گوئی، تکبر و نخوت و در ظاهر بی‌اعتنائی به توقعات مادی و در عین حال انباشت ثروت و مکنّت است و افراد فخامت خود را در خرابکاری دانسته‌اند و گزافه گوئی و ارزش دادن به یاغیان و گردنکشان محلی جنبه پرورش دلاوران و قهرمانان به‌خود گرفته و به نوعی تشویق گشته‌اند چه، خارج از این مقوله، کسی را ارج و اعتبار نیست بدین وجه است که خرابکار و شریر بزودی نام‌آور و معروف میشود و مصلح و خیر گمنام و بر این شیوه است که تاکنون این سرزمین اندیشمند و فرزانه‌ای حتی در سطح منطقه به جامعه کشوری تحویل نداده است.

غیر از عوامل فقر اقتصادی و تضاد فرهنگی و فقر آن، فقر فرهنگی مأموران دولت یاغی شدن‌های مردم را به نا آگاه تشویق و دامن زده است به گونه‌ای که وقتی مأموری برای جلب و احضار کسی مراجعه کرده اعمال خشونت بیش از حد روا داشته و یا رشوه زیاده‌از وسع آنان طلب کرده است و ناداری احضار شونده موجبات گریز او را از مأمور فراهم و اخطاریه و احضاریه‌های پیاپی هم جریان امر را سرعت بخشیده است، و در این رهگذر تضاد سیاسی ایل‌ها و عشایر و روستائیان را با دولت بیشتر تضاد دولت با ایل‌ها و عشایر و روستائیان و بیگانگی با ویژگی‌های سنتی آنان فراهم آورده است چنانچه فرد صاحب نفوذی در سطح طایفه‌ای در چنین مسیری قرار گیرد پس از چندی هم عده‌ای بدومسی پیوندند و هسته‌ای از مردان جنگجو را تشکیل میدهند که بدانها دسته گوینه، کار دسته چپاول و غارت و تصفیه حسابهای شخصی است، در رویا روئی دسته با مأموران دولتی

و ژاندارمها کار تعقیب آنها را مزدوران محلی تشکیل می‌دهند که چریک^۱ یا سیاره نام دارند، تمامی کسانی که به چپاولگری و یاغیگری دست یازیده‌اند انگیزه مبارزه با دولت و آرمان خواهی مردمی نداشته‌اند و تنها می‌تواند از سرکردگان^۲ غائله جنوب که عامل و مجری آن‌ها خاندانهای^۳ بویراحمد علیا و سفلی بودند نام برد که به جهت نگهداری موقعیت خود در نظام خان‌خانی و عدم پذیرش برنامه اصلاحات ارضی با پی‌آمد درگیری مستقیم مأموران حکومتی و دولتی به قیام مسلحانه توسل جستند و نبود نقشه‌ای منسجم و خیانت دیگرهم پیمانان منجر به شکست و مرگ آنان شد چه! بویراحمدی را زودتر و ارزان‌تر از کهگیلوی می‌توان خرید، خانها و برخی از کدخدایان بویراحمد به عنوان نیروهائی متمرکز و محلی در نظام پاتریمونیال و خان‌خانی حاکم بر حسب منافع و خودخواهی‌ها و قدرت‌طلبی‌ها در ماجراهای خونین جای پای محکمی باز کردند و از اوایل سلطنت دودمان پهلوی در جهت مخالف سیستم قرار گرفتند، خان‌ها و کدخدایان کهگیلویه در طول تاریخ کمتر مخالفتی با سیستم‌های حکومتی داشته‌اند و در غارتها و جنگ‌های محلی همانند خان‌ها و کدخدایان بویراحمد رهبری و فرماندهی غارتگران راعده‌دار بوده که خود چیزی تولید نمی‌کرده‌اند و دسترنج کشاورزان و دامداران را به صورت یغما به عنوان مالیات غیرمستقیم دریافت می‌کرده‌اند، نقشه غارت ناشی از تفکر خان یا کدخدایان صاحب نفوذ بوده است که اهالی خود را ملزم به مشارکت در آن میدانسته و تمامی وسایل تهاجمی خود را همراه با آذوقه خود فراهم می‌کرده‌اند،

۱- چریک دروازه بومی و در فرهنگ ایران به عناصری اطلاق می‌شوند که در لباس بومی به منظور به تأخیر انداختن عملیات و یا ایجاد خرابکاری در خطوط مواصلاتی یاغیکر فعالیت می‌نمایند، مأموریت آنها از بین بردن و خنثی نمودن فعالیتهای و یاغیکر با ایجاد هرگونه خرابکاری و انهدام بر علیه آنها است، انجام عملیات روانی، اجرای عملیات جنگ و گریز، بویژه جمع‌آوری اطلاعات و جاسوس بازی از وظایف اصلی آنان است، چریک‌های بومی از ویرانگری دهات و آزار مردم نیز غافل نبوده‌اند.

۲- حسینقلی رستم‌خان ایل رستم ممسنی و پسرش جعفرقلی رستم ممسنی، محمدکیانی و ولی‌کیانی خانهای ایل بکش ممسنی، فتح‌الله حیات داودی خان حیات داود و جزیره خارک، محمد ضرغامی خان منطقه سیوند و سادات آباد، حبیب شهبازی خان کهمره سرخی.

۳- ناصر طاهری بویراحمدی، عبدالله ضرغامپور و پسرش خداکرم ضرغامپور.

به نوشته ماکس وبر، «به منزله ارتشی هستند که خود خویش را مسلح می کنند» در معنی برای خان سپاهی بی جیره و مواجب به حساب آمده اند و تنها شوق جمع آوری اغنام و احشام به ویژه سلاح که همان عامل اصلی است آنانرا به غارتگری تهییج می کرده است، بهنگام غارت هر آنچه منقول باشد تا به حد توانائی جمع آوری می گردد تا بدان حد که دریاگیری و چاپیدن اموال کهگیلویه ای بودن و نبودن فرقی نمی کند، در این گونه برخوردها و حتی نزاع میان دو طایفه که درون ایلی است اختلافات فامیلی کنار گذاشته می شود و همگی متحد می گردند و لسی در برخوردهای طایفه ای ضارب یا قاتل باید مشخص شود که آنهم جاسوس معین می کنند و این رایج ترین نوع رفتار ایلی حاکم بر سرشت اخلاقی ساکنان منطقه است.

در جنگ ها صرفاً جنبه اقتصادی مطمح نظر نبوده بلکه هدف وسعت بخشیدن به قلمرو ایلی و ایجاد نفوذ بیشتر و یا سرکوبی کدخدایان متجاسر بوده است و یاغی شدن نیز ناشی از فشار و ارباب مأموران دولتی و حکومتی بوده و در مواردی که کدخدائی بر علیه خان منطقه طغیان کرده اغلب پس از مدت زمانی جنگ و گریز و کشتار بر ضد خان و دوستان خان، کار یاغیگر به سرکوبی و تسلیم انجامیده است زیرا خان منطقه مأموران دولتی را تطمیع نموده تا یاغیگر را دشمن دولت قلمداد کند و نیز دولت که خواستار امنیت منطقه بوده کمکهای مالی و تسلیحاتی خود را از خانها دریغ نمیداشت و کنترل مرزهای وسیع کوهستانی نیز وسیله دولت میسر نبوده بناچار تقویت خانها ضروری بنظر میرسید به شکلی که این جامعه خاص حاشیه ای در متن اجتماعی بافرایندی کاملاً طبیعی متأثر از مسائل سیاسی و انتظامی دولت در جهت آرام سازی و از میان رفتن گردنکشی ها و ناامنی ها بوده است و برخی از ساکنان محلی هم که سواد خواندن و نوشتن داشته اند از اختلافات شخصی سود جسته با نامه پراکنی به شکل اطلاعیه ناامنی منطقه و راهزنی ها و غارتگری ها را ناشی از وجود یاغیگر قلمداد و میان مأموران دولت و یاغیگر شکاف بیشتر ایجاد کرده اند زیرا بهنگام نقطه ضعف دشمن وضعیف شدن او به انتقام بر میخیزند و مادام که دشمن یا رقیب قوی است به کاری اقبال

نمیکنند حتی احترام او را به ظاهر نگه میدارند و مأموران دولتی هم به طمع سله و انعام مقامات مافوق و یا توقع رشوه در صورت تماس بایاغیگرویا گرفتن رشوه از خان، عرصه کار را بریایغیگر تنگ نموده و او را از مسیر خود که در ابتدای امر مقابله باخان و متابعان او است منحرف و رویا روی دولت قرار میدهند و در هر نقطه ای هم که سرقتی روی دهد به نام یاغیگر در پاسگاههای ژاندارمری ثبت و ضبط میشود و بدین گونه پس از درگیریهای طولانی دشمنان خان و افراد صاحب نفوذ محلی توسط مأموران دولتی منکوب و بدبینی شدیدی میان مردم و دولت شکل میگیرد.

اهداف بیشین غارت بچنگ آوردن تفنگ است و بسروز قدرت ایلسی و تأمین نیازهای اقتصادی به گونه نیازهای ابتدائی و اولیه و بدین سان است که جنگجویان و غارتگران از گذشت جان دریغ ندارند.

جنگجویان و غارتگران خود به سه دسته از افراد توبره کش، چوبکی، تفنگچی تقسیم میشوند، توبره کش حامل آذوقه مهاجمان است و مایحتاج خوراکی آنان را در توبره ای بر پشت یا بر شانه دارند و کیلومترها مسیر را پیاده می پیمایند و بهنگام برخورد از بکار بردن ابزار نظیر چوب و چماق و سنگ غافل نیستند، چوبکی با چوبدستی بردست به روال آفندی و یورش کار جمع آوری گوسفندان و اموال منقول از هر نوع را به عهده دارند این گروه پیشروتر از سایر گروههای مهاجم است و از مهمترین کارهای آنان ناور کردن و عریده و سروصدای بهنگام برای تضعیف روحیه گروه رویارو است که کار آنان بی شباهت به شیپور نظامیان نیست ابزاری در این میان به کار نمیرود و بادر میان گرفتن چانه در دست راست و دم دادن، صدای مهبی ایجاد میشود و انعکاس آن هم در کوهستان پیچشی بلند و طولانی ایجاد میکند که در گویش محلی لر که lorka گفته میشود و نوع دیگری از صدای ناورد گاله gala است که چهار انگشت را به دهان میزنند و میدمند و صدائی زیر ایجاد میشود که از لر که ریز تر و آن علامت پایان کار در پیروزی است.

کار تفنگچی موضع گیری در سنگرو پشت تخته سنگ و میان اشکاف کوه

به جهت نشانه گیری و تیراندازی و یورش است و سعی بر آنست که موضع گیری تفنگچی به صورتی پنهان صورت گیرد و هر چه بیشتر استتار انجام یابد، چه کشته شدن يك تفنگچی که آفند و پدافند يك قسمت از جناح است تضعیف روحیه را موجب میگرد و امکان شکست را فراهم میسازد، بهمین مقیاس میزان شجاعت و دلیری یا ترس و سستی افراد نقش تعیین کننده ای است، تمامی برخوردها در این سامان به سه قسم صورت گرفته و آن جنگها و برخوردها، غارتها، یاغیگریها و راهزنیها است.

جنگها و برخوردها همیشه درون مرزی و درون ایلی بوده و آن رخدادهائی است از درگیری يك ایل با قوای انتظامی و مأموران دولتی که در کوتاه مدت به شکست نیروهای محلی انجامیده است و در آن مزدوران و چریکهای محلی که تطمیع مقامات اداری و سیاسی و انتظامی گشته اند نقش مهمی ایفا کرده اند. غارتها همیشه برون ایلی و بسرون مرزی بوده و در آن بیشتر ایلات کهگیلویه و بویراحمد به صورتی متحد شرکت داشته و پیوسته به پیروزی انجامیده است.

یاغیگریها و راهزنیها به گونه ای پراکنده در درون ایل و برون ایل در نقاط مختلف و در سطح کشور متشکل از افراد مختلف بر حسب منافع صورت گرفته و گاه به صورت رویا روئی با مأموران انتظامی و قوای دولتی بوده که با از میان رفتن فرد اول سرانجام به هزیمت یاغیگران و راهزنان انجامیده و با دسیسه دشمنان محلی و جاسوس مسلکی و رفتار پلیسی افراد محلی، یاغیگران همگی در دراز مدت دستگیر و منکوب گشته اند و خیانت درون گروهی یا ساکنان محلی آنان را تارومار ساخته است.

دراین روند چریکها و مزدوران محلی دوشا دوش قوای دولتی در تعقیب یاغیگران و راهزنان بوده اند و خود نیز از ویرانگری بسیاری از نقاط که جزئی اختلاف ایلی و محلی علت آن است غافل نبوده اند که جلوه گری فرایند طبیعی

آن در موقعیت اقلیمی و اقتصادی و سیاسی و در نهایت اجتماعی منطقه و ساکنان آن متجلی است و براین اساس شیوه زندگی بسان یونانیان باستان ره آوردی است از تکاپوی اقتصادی بر مبنای جنگ.

«کتاب نگاری»

مساحت و وسعت خاک: دفتر تقسیمات کشوری وزارت کشور.
میزان و مساحت سطح کشت تولیدات: گزارش سازمان برنامه و بودجه و
وزارت کشاورزی براساس پروژه پنجم و ششم عمرانی.
ارتفاع کوهها: سازمان جغرافیائی کشور.
آمار جمعیتی: مرکز آمار ایران، سازمان برنامه و بودجه.
آمار آموزش صنعتی: صندوق کارآموزی وزارت کار و امور اجتماعی.

«برگردان واژه‌ها»

آریستو کراسی - حکومت اشرافی، حکومت اعیان و اشراف

آفند - یورش

آمبورژوازی - رفاهی

آمرانه - حکمی و دستوری

اتو کرات - تڪ سروری، خودکامگی

استراتژی - موقعیت‌شناسی جنگی

استنتاج - نتیجه گرفتن

اسطوره - افسانه

اشتم - زور، تندی، پرخاش، هیاهو، داد و فریاد غرور آمیز

اشکفت - شکفت، غار کوه

اطناب - طولانی، بلند

اعتباری ارزشی - داوری غرض‌آلود

اقتحام - عمل به کاری بدون اندیشه

اکولوژی - بوم‌شناسی، محیط‌شناسی

اگوسانتریسم - خودمداری، خودمحوری، خود مرکزی

امساک - خست، زفتی

انگاره - شاکله، تصویر، الگو، نمونه، طرح، نقشه
اومانيسم - انسان گرائی، بشر گرائی، انسان دوستی
ایدئولوگ - آرمان ده، سمبل رفتاری، سمبل نگرش
ایستار - درجائی سکون، وقفه

ایستار - اعتقاد، وضع، جبهه، پایگاه، قانون
بورژا - سوداگر، وابسته به طبقه بورژوازی و دراصل ساکنان حومه شهر
را به فرانسه بورگویند که بعدها تبدیل به بورژوا شده است و آن قشری است که
از راه تجارت به منصب و قدرت اجتماعی دست یازیده اند.
بورژوازی - طبقه سوداگر، در اصطلاح مارکسیستی سرمایه داران و کاسبکاران
و دارندگان مشاغل آزاد است که به سرمایه داران صنعتی و مالی و نیز به بورژوازی
بزرگ (کاپیتالیست) و خرده بورژوازی (پیشه وران خرده پا) و همردیف پرولتر در
مشغله آزاد تقسیم می شوند.

پاتریمونیا لیس - پدر سالارانه، روندخان خانی
پاتولوژی - دردشناسی، ناخوشی شناسی، مرض شناسی.

پازاچ - قابله، ماما

پدافند - دفاع، ضد حمله، ضد یورش

پدیدار - آشکار

پدیده - پیدایش، کشف، شکفتگی در يك روند

پرستیژ - وجهه، حیثیت، اعتبار

پروژه - طرح، برنامه

پگاه - زود

پویا - تحرك، دینامیک

تبختر - تکبر، خودنمائی، به غرور و ناز خرامیدن

تبیरे - دهل، طبل بزرگ

تراژدی - سوگ، ماتم

تربت، تربد - مخلوط نان درمایع غذائی
 تعبیه - ساختن، آراستن، آماده کردن
 تغزل - شعر غنائی
 تندر - رعد، غرش ابر
 توتم - ایمان و اعتقادی قدیمی به حیوانی خاص یا درختی ویژه که آن را
 نگهبان و حافظ قوم و قبیله خود می دانسته اند
 توفنده - یورش برنده، غرنده
 تول - واژه ای است بومی که طبل معنا می دهد، تول چپ یعنی طبل ناخوشایند
 تیمن - میمون و مبارک بودن
 جاشو - کارگر کشتی
 جزم - بی تردید به کاری دست زدن
 چغز - جیرجیرك، غوك، وزغ
 چوبدار - گله دار، گوسفنددار
 خرك - چفت لولوی چوبین بزرگ، چوبی که پشت دربیندازند تابستن در
 را اطمینان حاصل آید، در فارسی سره پڑاوند گفته شده است
 دسپوتیسم - خودکامگی، استبداد
 دستغاله - النگو
 دولیاری - نگهبان دول آسیا، تیر کشتی، کیسه خریطه، بی حیا و سفله،
 (اقتباس: برهان قاطع)
 راستاراست - مستقیم
 رفرم - اصلاحات صوری، تغییر برای اصلاح
 رموم - محل ها و جایگاه ها، جمع رم
 زعم - گمان
 زم - کوره، ولایت، ایالت، مفرد زموم
 ساختار - سازندگی

ساختگرا - سازگار، تسلیم‌پذیر
 سرنا - ساز
 سره - روان، خالص، پاک‌گردانیدن
 سمبل - مثال، نهاد
 سمبلیک - کنایه‌ای
 سمور - حیوانی شبیه خرگوش با گوشهای کوچکتر و پوستی زرد رنگ و گرانها
 سوق الجیشی - جایگاه کمین سپاه، راندن لشکر
 شقوق - راهها، روش‌ها، جمع شق
 شگون - مبارکی، فال‌نیک
 شناسه - تعریف
 شهنا - ساز
 صابونات - محلی از توابع جهرم در فارس
 عصامی - از طریق تلاش به پایگاه اجتماعی دست‌یازیدن
 عصیبت خلدونی - اعتقاد ابن‌خلدون بر نژاده بودن و حکومت دودمانی
 عطیه - هدیه، تحفه
 عظامی - استخوانی، نژاده‌ای، دودمانی
 عمله واکره - نوکران، خادمان، کارگران و کارکنان
 فتودال - دارنده نظام اجتماعی سرواژه در دوره معینی از تاریخ اروپا همراه
 با ساخت اقتصادی ادوار تولیدی، زمیندار
 فخامت - گرامی شدن، بزرگواری
 فراچنگ - به دست آوردن، مهیا ساختن، فراهم آوردن
 فرایند - به‌بالادست‌یازیدن، بازتاب، نتیجه، حاصل، جریان شدن.
 فیزیوکرات - منطقه‌پرست، زمین‌پرست
 کتاب‌نگاری - برشمردن کتابهای مورد استفاده، ذکر منابع و مآخذ
 کرانه - مجموعه سرزمین، محدوده جغرافیائی

كلاسيك - دانش از راه آموخته‌ها، معنای ویژه آن از راه آموزش ادبیات را
دانستن و در اصل نخستین سبك ادبی است كه در اروپا پیدا شد و به تقلید ادبیات
یونان و روم پرداخت

گشین - انبوه، فراوان

لهیت - اجازه، رخصت، پروانه

ماوا - سكنی، محل فرود آمدن

مالخانی - نوكران خاصه خان

متجاسرانه - جسارت كردن

مخشور - همدم، معاشر، همراه

مخدوش - خدشه دار، خراشیده شده

مرجح - برتر

مرزنگوش، مرزنگون - گیاهی است خوشبو با شاخه‌های بلند و برگهای

باريك كه به گوش موش شبیه است، و نیز محلی است در سرحد ایل باوی نزدیک به چرام

مزم - دیرینه، کهنه

مسمما - نامگذاری شده، نامیده شده

مشجر - درختکاری، درخت دار

مطمح نظر - نظر گاه، جای نظر انداختن

مکانیزاسیون - مکانیکی ساختن، ماشینی کردن

منتزع - جدا شده، برکنده شده

منسجم - متشکل، هماهنگ

منكوب - رنج دیده، سختی کشیده

منیره - النگو

موجز - کوتاه، خلاصه

مونتاز - ابزار فلزی كه در كشوری صنعتی و مادر تهیه و در كشوری غیر-

صنعتی جفت وجود می‌گردد، در برخی شرایط رشد و تعالی كشور غیر صنعتی در

درازمدت هدف است و در موارد بسیاری مراد، استعمار به معنای شدید خود است.

مویه - ناله غمگانه، گریه، زاری

میتولوژی - شناخت افسانه‌ها و اساطیر، اسطوره‌شناسی

ناسیونالیست - هواخواه ملیت و قومیت، ملی‌گرا، ملت‌پرست

ناورد - نبرد، جنگ، دعوا

نخوت - تکبر، خودنمایی

ندبه - گریستن بر مرده و بر شمردن صفات او، زاری، شیون

نگر - گمان، نظر، دید

نگرش، نظرگاه، نظرانداختن، توجه

نماد - نما، آشکار، جلوه‌گر

نوشتار - مقاله

نهاد - سازمان اجتماعی، ارگان اجتماعی

واريته - تنوع، گوناگونی

هرزابه - آب هرز و بیهوده که از آن استفاده‌ای نمی‌برند

هزیمت - فرارلشکر، شکست خوردن و فرار کردن

همبار - مجموعه

هنجار - نرم، سنت، قاعده

یابش - یابیدن، پیدا کردن

یحتمل - به تقریب، به گمان و فرض

«اصلاحات»

صفحه	سطر	نادرست	درست	صفحه	سطر	نادرست	درست
۶	۳	بنیانگذار	بنیانگذار	۱۰۵	۱۴	که pasa	درست که پسا pasā
۷	۱۳	راستار است	راستاراست	۱۰۶	۱۵	حون بها	خون بها
۹	۱۴	دز	در	۱۰۶	۲۰	حسا بگرانه	حسابگرانه
۱۱	۱۵	برفوررمان گیرشمن	برفوررمان گیرشمن	۱۱۶	۶	اقتصادی و	اقتصادی در
۱۲	۱۵	ساسنان	ساکنان	۱۱۸	۱	آوان	آواز
۱۴	۲۰	ایرانیان	ایرانیان	۱۱۹	۴	گرایش	گرایش
۲۲	۱۸	بزگهایش	برگهایش	۱۲۱	۱۷	آخرین	آفرین
۲۳	۱۵	است، جنگلی	است جنگلی،	۱۲۷	۱۰	زیاد	زیاده
۲۴	۲۴	نیست	است	۱۲۷	۱۵	سا برین	سایرین
۴۳	۱۳	بریر احمد	بویراحمد	۱۲۸	۲۳	رباضت	ریاضت
۴۵	۸	ایران	ایران	۱۳۰	۳	مکنند	می کنند
۴۷	۱۴	ابن خلدون	ابن خلدون	۱۳۰	۳	کودکان در	کودکان
۶۰	۴	بهبال	بهبهان	۱۳۳	۱۰	قلو	پلو
۶۱	۴	گنبد	گنبد	۱۳۳	۲۴	گیش	گوش
۶۲	۳	با	یا	۱۳۴	۱۲	میگردانند	می گذرانند
۶۳	۲	یساری	بیساری	۱۳۵	۶	قرا قورت	قره قروت
۶۵	۱۳	نقاط	نقاط	۱۳۶	۵	تابستان	تابستان
۷۰	۲	استخراج	استخراج	۱۳۹	۴	خودر	خودرو
۷۷	۲۳	میلتر	میلومتر	۱۴۰	۲	کودکی	کودکان
۸۶	۱۳	سروه	گروه	۱۴۴	۹	جفه	جقه
۸۷	۷	به کار گری	به کار گیری	۱۴۴	۱۹	»	»
۸۹	۲۱	به	با	۱۴۷	۴	مطمع نظر	مطمع نظر
۹۱	۱۰	سیر	سیر	۱۴۷	۱۲	لچک	لچک
۹۲	۲	نرکش	نرگس	۱۴۷	۱۴	لچک	لچک
۹۲	۱۷	عمر بهار	بهار عمر	۱۴۷	۲۲	خواهد	خواهد آمد
۹۲	۱۸	گلر گهایش	گلابر گهایش	۱۴۷	۲۳	مشبک	مشبک
۹۴	۳	فیریک	فیزیک	۱۴۸	۲	ریز	ریز
۹۴	۱۷	در صورت فراییدن بر	در صورت تیکه بر باشد	۱۴۸	۱۷	سو گواری	وسو گواری
۹۵	۱۶	تاسا نیمتر	تاده سانیمتر	۱۵۴	۴	حاط	حیاط
۹۶	۱۹	عروسک	عروسک	۱۵۶	۴	هزها	هنرها
۱۰۱	۷	و در جلسه	و در همان جلسه	۱۵۶	۷	تپووی	تیوری
۱۰۲	۷	مجبر	مجبور	۱۵۶	۷	شلنگیز	شلنگیز
۱۰۳	۱۶	بر آن	بر آنان	۱۵۶	۸	لف	لنف
۱۰۴	۱۵	شهنای sahnā	شهنای sahnā یا				

صفحه	سطر	نادرست	درست	صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۵۶	۱۲	خنگ	سیاسی	۱۵۶	۱۳	سیوی	سیاوی
۱۵۷	۱۱	مؤنن	نظامات	۱۵۷	۱۳	مشتن	موشن
۱۵۷	۱۸	دیکورا	اجتماعی	۱۵۷	۲۳	نی‌ها	نخ‌ها
۱۵۷	۲۳	مؤنن	مدیریت	۱۵۷	۲۵	مؤنن	موشن
۱۵۸	۲۴	یلدتر	می‌توانستند	۱۵۸	۲۴	یلدتر	بلندتر
۱۵۹	۸	محکتر	بازار	۱۵۹	۸	محکتر	محکمتر
۱۵۹	۱۵	لشکاف	نقبل	۱۵۹	۱۷	بس	اشکاف
۱۵۹	۱۷	بس	صاحب	۱۵۹	۲۲	نادری	پس
۱۵۹	۲۲	قادر	می‌توان	۱۵۹	۲۲	قادر	ناداری
۱۵۹	۲۳	قا	انداختن	۱۵۹	۲۳	قا	قالی
۱۶۱	۱	میلتر	بهنگام شناخت نقطه	۱۶۱	۱	میلتر	میلیمتر
۱۶۷	۲۱	زیز	برحسب	۱۶۷	۲۱	زیز	ریز
۱۶۷	۲۲	میلتر	بورژوا	۱۶۷	۲۲	میلتر	میلیمتر
۱۷۵	۱۱	ساکتاق	کیسه خریطه	۱۷۵	۱۱	ساکتاق	ساکنان
۱۸۱	۱۶	بریده	سرواژه	۱۸۱	۱۶	بریده	بریده،
۱۹۰	۲۱	سیاخی	درست				
۲۰۱	۹	گزارای کلاهی					
۲۰۱	۱۷	نظایات					
۲۰۳	۱۴	مشوزت					
۲۰۴	۳۲	اجتماعی					
۲۰۸	۶	فئودالهای					
۲۱۰	۲۱	مدیریت					
۲۱۵	۷	میدانستند					
۲۱۸	۲	بارار					
۲۲۸	۱۸	یقنل					
۲۲۶	۲۲	صاحب					
۲۲۷	۳	میتواند					
۲۲۷	۸	کهگیلواوی					
۲۲۷	۲۰	اندختن					
۲۲۸	۲۴	بهنگام نقطه					
۲۳۰	۱۶	برخسب					
۲۳۶	۶	بورژوا					
۲۳۷	۱۸	کیسه خریطه					
۲۳۸	۱۸	سرواژه					

«آوانتاری واژه‌ها»

ālvārz

āmo

ar bia sad bādē saṇt —

bi āmre ēlāhi nioftē pārā deraṇt

ārāfēq

āvāndo^{wl}

bādākapān

bairānvānd

bakālo^w

bakēs^v

balipōla

banāk

bangā

baniō^w

banā

bardāhār

bāso^v

bāstāk

bāvi

bāvi

bāvinā

biāhār

binakegōrāsi

bordōm, bordēṇ

bošmā

bozmǎjǎ
 brizǎ
 čangǎl
 čarbišai[~] sōlǎbēdar
 čārt
 čel
 čemātēr
 čo^wpi
 čirčir
 dāhlo
 dāi[~]vodovār
 dalo^w
 dǎ[~]ar
 dārčrǎ[~]
 dǎlg
 damā
 damē di bāsā
 dērāho^wn
 dēramā
 diko^wdā
 dogombzo^wn
 dō[~]wā
 gabā
 gālā
 gāvāgā[~]
 gobā[~]
 go^wāve[~]o^wi[~]
 goyōm
 hačā[~]
 haqiqātēsā[~] bē[~]i ras īgo[~]
 hēlilā[~]
 idēnak

jaĩ
 ʃeqā
 ʃi
 ʃilā
 ʃomā
 ʃōṇo^w_n
 ʃoḌ
 ʃol
 ʃovāz
 kahlo^w
 kāĩkom
 kāl
 kalāṇōṅg
 kalādāgāli
 kalāʃik
 kāliḡo^w_n
 karānā
 kārō^w_{nsra}
 karādōz
 kāši
 klārik
 kohglō
 kōlin
 kordāk
 korzāṅglō
 ko^w_{gārō}
 kōzālā
 kōvā
 krākeri
 kriša
 krōś
 lō

lābāni
 lačāk
 lālaki
 lavākā
 lendā
 lorkā
 malādoft
 malāḪan
 malār
 māzikarā
 mēlkišivā
 mosōk
 mōštāk
 mo lōrē baliḡārōm haf sal cspōnōm —
 nezāmi śelāḡ mazā mḡ iē mašḡā no^wnōm
 mlaibi^jen
 nāiⁿi
 nārak
 nārdo^wnā
 o^wsa
 o^wsin
 o^wsa
 o^wi^som
 paletbridā
 panjōli
 pikāli, sarkāli
 pišā
 pivēn, pidēn
 pašā
 paštān dē vā kāmārōm
 qamobavāḡān
 rāhtōm, rāhti, rāht, rāhtim, rāhtit, rāhtēp

rā[✓]jo^w nā

ranā

r⁶k

ron[✓]jek

sarlā

saro^w naniz

sāro^w

salā

sēnd

sērvak

sia⁶bālā[✓] =

sisā

sornā

šābālitōm b⁶egrē mišālom b⁶zāiē

kālgudōm yāk b⁶egrē vāiām vārāiē

šahnā

šakine

šalā

šalangīs

šamād

šārva

takōl

tak⁶li

tālā

talinār

tam[✓]ci[✓] =

tāpo

tapārā

tapārī

tarkābāzi

tengēs

tirmoški

tivēr

tō

tō kē mehrē āli menē deletē —
nāftē mēli si čēnetē

tōlā

tombo^wn

to^wlčap

veris

πerπērāki

πig

πomčāk, πōnāk

πo^wr, ho^wr

zerjōma

zēnārā

Ṣarā

«پویش راستای اندیشمندان» اثری است زیر چاپ از نویسنده (نصرا احمدی)
با نگرش جامعه‌شناسی هنر و رمان، که به‌زودی انتشار می‌یابد.

کتابخانه تخصصی ادبی